بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ثبت
شمارهٔ دفتر
۲۳۱۷۳

خطی «فهرست شده»
۲۳۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۴

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان حکمتها بی پایان است و
حمد بی عد و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را که نعم او و احسان او در
حق انسان بیرون از حد و نهایت گواه بر کمال قدرتها و طبایع اصول
و صورت و ارکانست و دلیل بر رافت و رحمت ذات و احوال امزجه ابدانست
قادری که از کمال افاضت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و
صحت و مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی منتهای
خود بتدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت و صورکم فاحسن صورکم
بر قامت زیبای ایشان انداخت و سماط و رزقکم من الطیبات جهت
نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحف
تحیات و صلوة و صلوات مر ذاتی را که منهاج او اسباب قانون

دقایق

نجات

۲

نجات و اشارات و ذخیره اغراض کلیات و ارکان خمسه او چون شفیه
ضروری ز بیع غنی و مغنی است و چون سبعه طبیعی جامع مغنی و حاوی
شفاعت اغنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما
خلقت الافلاک نگین خاتم و مدار رسالت مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اتباع او باد که رهروان جادهٔ یقین
و رهنمایان شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب
بصیرت و بصر ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود
کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیت که در قید
وجود و زبده موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه او را
بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات
متضاده آراسته داد و را اجل و سیادت و طاعت و عبادت فرموده
که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور افعال
بی وجود صحت که مبداء قابل و موضوع له کامل است متصور نشود پس
هر شخصی لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایله آن
کوشد تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان
بنابر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان
بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می‌ماند

۳
لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده
و در هر ادویه فواید نامحصور درج کرده و هر دردی را دوایی آفریده
و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی صلوات الله
و سلامه علیه در حالت مرض التجا به واهب فیض نمود با او ندا کردند که ای
موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرموده و بدان
امر کرد و نیز از حضرت رسالت پناه محمد علیه افضل الصلوات و التسلیمات نقلست
که اشاره فرموده که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را
که اعلاها مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشت زیرا که علم ادیان و اشتغال
بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنابرین
مقدمه حکماء دهر و علماء عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل وافی کرده اند و چون اضعف عباد الله
و احوج الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس شیرازی احسن الله
عواقبه و غفر له برین علم و مطالعه این قسم اشتغال می نمود بحکم
خذ العلم من افواه الرجال درر فواید و غرر فراید آنرا از السنه اساتذه
این فن می ربوده متوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن
و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منتخبی نافع که

مفید

۴
مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من
الله العلیم در آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده بکفایه مجاهدیه موسوم
گردانید و دیباچه آنرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی
واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت
شعر آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست ∴ کشف اسرار قضا
موقوف بر فرمان اوست ∴ عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست ∴ آیه نصرت همیشه همره رایات
اوست ∴ گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست ∴ السلطان الاعظم
الاعدل الاعلم الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم المنعوت فی عالم الملکوت
بغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء راعی بلاد الشرق و الغرب
والی ممالک العزل و النصب ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط و القبض
نظم ستاره جیش زحل هیبه سهیل مکین ∴ شهاب رمح سها نام و کمال
کمان ∴ بزرگ همت و قدر بلند افسر و تخت ∴ خجسته رایت و رای
گزیده نام و نشان ∴ لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله
ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعداء که خورشید رایتش بر مشارق و مغارب
عالم درخشانست و سایه همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس
دولتش بر کنگره قصر سعادت در شش جهت هفت اقلیم نواخته اند و صیت

[illegible]

معدلت وآوازه موهبتش در اطراف واکناف ربع مسکون انداخته و جناب
سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی کامکاری همت اوقات
شریف بتربیت اصحاب فضل و بر تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین
و احیاء قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و
افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف کرد است لاجرم
السنه دانی و قاصی و ناطقه مطیع و عاصی بثنا و فایح این جاه و دعاء صالح
این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه
فلحظه از حضرت صمدیه فایض شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده
این بضاعت مزجاة را وسیله ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد
تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار حضرت ارباب و نقاد
فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد و مأمول از کمال عاطفت
آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالت بی عبارت اطلاع افتد
اشارت رود تا برقم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند
و ذیل اغماض بر فرازل اقلام اسبال فرمایند فانی للخطاء لمعترف و بالتقصیر
لمعترف عیون الکرام عن المعایب محفوظة و السنتهم عن المساوی محفوظة
والله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله الطیبین
الطاهرین فهرست کتاب این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسمی

طب یعنی نظری و عملی قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله
اولی در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان
باب دوم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله ثانیه
در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب باب اول در مزاج باب دوم
در قوی مقاله ثالثه در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول
در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات
نفسانی فصل سیم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری
فصل پنجم در مأکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب
دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه
بسته ضروریه فصل دوم در اسباب جزئیه مقاله رابعه در احوال و اعراض
و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم در
علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم
در علامات امتلا فصل سیم در نبض فصل چهارم در نبض و اجناس فصل
پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم
در علامات محموده و ردیه قسم دوم در عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اولی
در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت
مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبل فصل دوم در تدبیر فصول فصل سیم

در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ
و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت و سکون
فصل هشتم در تدبیر حمام فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر
باب دویم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج
فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقاله ثانیه
در امراض که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب
اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سیم در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب
ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض
ریه و آلات تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض
معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم
در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض
کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در
امراض رحم باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب
بیستم در اوجاع نقرس و مفاصل مقاله ثالثه در حمیات مقاله رابعه
در امراض که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب
باب اول در اورام باب دوم در بثور باب سیم در جراحات و قروح

باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب
ششم در امراضی که بموی تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت
دارد مقاله خامسه در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار
باب باب اول در زهرها و علاج شارب آن باب دوم در گزیدن حشرات
زمین و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع
هوام و حشرات و این آخر فن اولست والله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده
و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اولی در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب
باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم در حبوب باب سیم در
لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله ثانیه در ادویه مرکبه مشتمل
بر بیست باب باب اول در بیان کیفیت ترکیب ادویه و امتحان تریاق
باب دوم در تریاقها باب سیم در مفرحات و بیان قوت هر یک باب
چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب
باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در
اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات
باب یازدهم در مطبوخها و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجها باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات

وسنونات وغراغر باب شانزدهم در اطلیه وضمادات باب هفدهم در
ادویه عین باب هجدهم در مراهم وذرورات باب نوزدهم در حلاوی
ومسمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در قسمی از طب یعنی
نظری وعملی چون شروع در شیء لابد است از معرفت وشعور بآن شیء
بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی
است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت ومرض یعنی
علم باستقامت مزاج واحوال بدن با تغیران حاصل شود تا بدین علم حفظ
صحت کنند حال الحصول واسترداد آن در حال زوال و این علم منقسم
بدو قسم است برای انکه اگر مفید اعتقاد است باموری که مجرد است از
بیان کیفیت عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است
وامزجه که نه است واگر مفید اعتقاد است باموری چند یا بیان کیفیت
عمل آن را عملی گویند چنانچه در اورام مثلا باعتبار زمان ووقت از جهة تصرف هم
ردع وتحلیل چنانچه گفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری وعملی وچون
معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیته او سبب زیادتی شعورست بدان
علم وموجب امتیاز مسایل آن علم می شود از غیر او وعلما را عادت بدان
جاری شده است که بعد از بیان ماهیته موضوع را بیان می کنند تا از
دو جهت شعور بان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک ازین

دو قسم انجا مذکور می شود ومعلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث
کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث ازو کنند از آن جهت
که منسوب بصحت است حفظا او ردا او ما یتوقف الصحة علیه او موضوع
این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
از جهت صحت ومرض واحوال ودلایل از برای انکه طبیب بحث از
عوارض ذاتی این امور می کند از آن جهت که منسوبند بصحتی که غایت
مطلوب این علم است وموضوعات قسم عملی تصرفست در اسباب
سته ضروری وتدبیر آن واعمال ید وعلاج بادویه وهر یک ازین بجهت
احتیاج طبیب بدان گفته شود ان شاء الله وچون اصل علم است وعمل
بی علم کلا عمل است شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم
قسم نظری مشتمل بر مقدمه وچهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین
علم محافظت صحت حاصله واسترداد زائله است وحفظ شیء بعد از علم
بدان شیء بود وعلم باسباب او ومعرفت او در بیان احوال بدن
گفته خواهد شد وچون معرفت اسباب هر شیء موجب تحقیق وجود
آن شیء باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه
سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول

در سبب

امری دیگر بود در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشیء بود
اعم از انکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود واین سبب بر چهار
قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب
مادی گویند چون چوب نسبت با سریر واگر داخل بود بالفعل آنرا سبب
صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس واگر خارج
باشد از سبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار
واگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی گویند همچون جلوس بر سریر
چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت انسان
که صحت در آن مقرر می شود واین یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان واگر مرکب است یا غلیظ بود وآن اعضاست ویا لطیفه وآن
ارواح است یا متوسط وآن اخلاطست واسباب صوری صحت اعتدال
مزاج بود وقوی که بعد ازو حادث شود والتیام اعضا که عبارت از عدم
تفرق اتصال وسوء ترکیب است واسباب فاعلی صحت اسبابست
که اگر بر وجه مشاکلت واعتدال وارد گردد حافظ وموجب صحت بود
والا موجب مرض واین امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان وجمیع افراد
بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری می گویند واگر بعضی افراد
محتاج باشند بدان جنبیه واگر در بعض زمان جمیع افراد بدان محتاجند

انسان واگر بعضی افراد صناعات وعادات واگر محتاج الیه نباشد
واردات خارجی واسباب غایی صحت سلامت افعالست که از
قوی حاصل شود یعنی سلیم وصحیح صادر گردد ووقوع آن از هر عضوی بر
وجه اعتدال بود وسبب غایی در ذهن مقدم بود ودر وجود مؤخر **مقاله
اولی** در اسباب مادی صحت وچون این اسباب چهارست این
مقاله منقسم شود بچهار باب **باب اول** در ارکان وآنرا اصول وعناصر
واسطقسات گویند وان اجسامی چند بسیطاست که اجزاء اول بدن
انسان وغیران ازو مرکب شود وان چهارست زیرا که یا متوجه مرکز
یا متوجه محیطاست ودر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهة
انچه طالب غایت جهة محیط بود اتشست وطبع او گرم وخشک ومحل
او بالاء دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره او مماس مقعر فلک قمر
باشد وفایده او در مرکبات انضاج وتلطیف وکسر برودت عنصرین
باردین وتفریق مختلفات وجمع متماثلات بود وانچه متوجه جهة محیطاست
نه غایت آن هواست وطبع او گرم وتر بود وفایده او در مرکبات
تخفیف وتخلخل است ومحل او زیر کره آتشست وانچه متوجه جهة
مرکزست آبست وطبع او سرد وترست وفایده او در مرکبات سهولت
قبول اشکال وترک آنست ومحل آن زیر کره هواست وانچه طالب غایت

مرکز بود خاک طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال
و هیات و استمساک بود والله اعلم بالصواب **باب دوم** در ارواح در
عرف اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب
امتزاجی مخصوص متکون شود بواسطه شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را بدو
حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آن را روح
حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و از این روح چون بعضی بدماغ رسد
کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را امتزاجی دیگر حاصل شود و آن را روح نفسانی
گویند و قوه نفسانی بدو قایم است و مراد بدین روح نفس ناطقه است
و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را
کیفیت دیگر حاصل شود و آن را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود
و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول و
محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و منظری ازو صورتی و اثری
پیدا می شود و بحسب ظاهر قول اطبا است که هر یک باستقلال روحی اند
والله اعلم **باب سیوم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آنوقت
که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق می شود و هر یکی را از آن
نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه
محفوظ و فضله بطریق اسهال مندفع شود **هضم اول** از آن زمانست که در دهن

چنانچه در کتاب الهی مراد
بروح نفس است

او را مضغ می کنند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشک ثخین شود و آن را کیلوس
میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروقی چند شعری است میان
کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا مندفع شود و آن را براز گویند و
هضم دوم در کبد است و آن عبارتست از استحاله کیلوس باخلاط و آن را
کیموس گویند خلاصه آن باورده رود و فضله آن که مائیه است بطریق کلیه
و مثانه مندفع گردد و آن را بول گویند **هضم** سیم در عروقست و آن عبارت
است از استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط **هضم** چهارم در اعضاست
و آن عبارتست از استحاله رطوبة و ماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیات
و صورت هر دو و مغتذی شود بالفعل هر یک از اعضا که در قوام تام و فضله
این دو هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبة
هضم اولیست که عبارت از اخلاط اربعه است و عمل هضم سیم ایجاد رطوبة ثانیه
است از ماده و معمول خود و آن رطوبة یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول
باشد بدن را بآن احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکنند متعفن شود و
آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است
یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجودست دوم آنکه مستحیل می شود بجوهر عضو
بحسب مزاج سیم آنکه بمنزله طل در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و
التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است

که کیلوس او لابد ان مستحیل شود و آن چهارست زیرا که انچه نضج تمام یافته آنست
انچه از و لطافتی بود صفراست و انچه رسوب شود سوداست و انچه متوسط بود
یا نضج تمام یافته باشد یا نه انچه نضج تمام یافته باشد خون و انچه نضج
تمام نیافته بلغم و هر یک ازین چهار طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ
او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا
بسبب واردی در تقدیرین الصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم
طبیعی او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و غایت او آنست که از جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون شود و غذا بدن
گردد و ازین جهت او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست و چه
دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذا دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند
و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق
بود آنرا مایی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی
گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر
اخلاط او محسوس بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار
طعم چهارست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح از اصناف بلغم است
اما صفرا طبیعی لون او احمر ناصع است و طبع او گرم و خشک است و او در

کبد

کبد بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ
ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذا بعض اعضا شود
مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد و جهت غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرا
غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره د سوی گویند
و اگر در معده محترق شده کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری
گویند و آن بمنزله سم باشد و انچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر
وارد بلغم رقیق بود مره صفراوی گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی و اگر سودا
بود صفرا سوداوی اما سودا طبیعی وردی خون طبیعی باشد و طعم او
بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک بود و او
در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت تمتین و تغلیظ دم و
غذا بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت تنبیه و دغدغه غذا
بمعده ریزد و غیر طبیعی ازو هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودا
طبیعی بود و آنرا رمادیه و مره سودا گویند والله اعلم

باب چهارم در اعضا

مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال
بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل
شود و ارسطو برآنست که اول عضوی که متکون می شود دل است و بعضی
گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده منی

بمقررسد ودرو غلیانی پیدا شود وچهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل
ویکی در محل جگر ویکی در محل دماغ قرار گیرد ویکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم
اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود همچون دل بعد
بعضی یا قابل مطلق بود همچون لحم یا معطی وقابل همچون کبد یا نه معطی
ونه قابل همچون عظام ووجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس
مروس یا نه رئیس ونه مروس زیرا که اگر مبدا قوتیست که محتاج الیه است
در بقا شخص یا نوع چون دل ودماغ وکبد وانثیین انرا رئیس گویند و
اگر ممد ومتمم فعل عضو است انرا خادم رئیس گویند واین خادم یا
مهیی بود چون ریه قلب را ومعده کبد را وآلات غذا وشبکه دماغ را
واوعیه منی انثیان را یا مؤدی بود چون شرایین قلب را واورده کبد را
واعصاب دماغ را واحلیل انثیان را واگر نه مبدا قوت ونه ممد او
بود واگر قابل فعل رئیس باشد انرا مروس گویند چون لحم واگر قابل نباشد
نه رئیس ونه مروس باشد چون عظام وجمیع اعضا یا بسیط بود وانرا اعضا
متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود وآنرا اعضا آلی گویند وبیان هر یک
در فصلی گفته میشود انشاء الله تعالی **فصل اول** در اعضا مفرده وآن
ده است اول عظم وآن اساس بدن ودعامت حرکات بود واقسام
آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوقات از هفت عظم چهار

بمنزله دیوار یکی بمنزله سطح که آنرا قحف دماغ گویند ودو بمنزله سقف
که آنرا قحف خوانند وفک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام چنگ
دو جبهه وچشم وگوش وانف است وبیکدیگر متصل شده ومفاصل آنرا
درز گویند وانف از دو عظم مرکبست ودر میان انف غضروفیست
که او را بدو قسم می کند **فک اسفل** از دو عظم ودر فکین سی ودو دندان
مرکوز است از فوق دو ثنیه ودو رباعی جهت قطع اشیا ودو ناب
جهت کسر واز هر جانبی پنج ضرس جهت طحن ودر اسفل مثل این بود وعنق
مرکبست از هفت عظم که انرا فقرات عنق گویند وبعد از دوازده فقره
ظهر است وچهار ضلع که از طرفین در ان مرکوز است وبعد از و فقرات
قطن وآن پنج فقره است وبعد از وسه فقره عجز است وبعد از وسه فقره
عصعص است وزیر قوه دو عظم است واز ان سینه هفت عظم که آنرا
عظام قص گویند ودر اخر ان محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا
عظم خنجری گویند وعانه دو عظم است از طرفین بهم متصل وآنرا چهار جزو
است جزو قدام را عظم عانه گویند وجزو خلف را عظم ورک وجزو
طرف وحشی را خاصره وحرقفه وجزو اسفل را حق ورک **اما دست** مرکبست
از کتف وعضد متصل بدوست وبعد از وساعد که مولف است از دو
عظم که او را زند اعلی وزند اسفل گویند وبعد از وهشت عظم است

که در وی وصف نهاده‌اند که آنرا رسغ گویند و بعد از وی چهار عظم است
که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکبست از
فخذ که آن بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز است و متصل بدو ساق
است مؤلف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم
رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب و عظم زورقی
و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه
عظم الا ابهام که دو عظم است ∴ عدد عظم چو خواهی که بدانی یقین ∴
می بیرون آید از آنجا که بیرون می آید ∴ عدد استخوان تو جمع هیجده ارم
جید کن بدان تشریح دوم از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمی
شبیه بعظم اما از آن سست‌تر است و فایده آن منع اصطکاک عظمی
بعظمی بود و تدریج و ترکیب اعضاء صلبه با لینه و قایم مقام عظم است در
عضوی که عظم در وی مفقود باشد سیم عصب است و آن جسمی ابیض لین
در حس و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات افاده حس
و حرکت بود و بالعرض شد و توثیق اعضاء و عصب دو نوع است نوعی
از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهره و باطنه و
حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته است
و آن سی و یک زوج است و قوه حس و حرکت اعضا که دون عنق

است

است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مؤلف از لیفات
عصب و وتر و شظایا رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم
است و غشا بر وی محیط شده و فایده او تحریک اعضاست بواسطه
تشنج و استرخاء او و عضل اگرچه مرکب است اما او را از اعضاء مفرده
گرفته‌اند پنجم وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصب است
و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا ششم رباط
است و آن جسمی است شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او
ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و آن را عصب نیز گویند هفتم
شریانست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب بود
و از بطن ایسر قلب رسته و در انبساط و انقباض تابع اوست و فایده حرکت ه
او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه باشد
الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید است
و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته است و روح
طبعی بجمیع بدن میرسانند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل می‌شود و مجموع
اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه میرود
نهم غشاست و آن جسمیست عصبانی از لیفات عصب منتسج گشته
جهة حفظ شکل و هیأت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آلات

یا دیگر اعضا و افاضه حس در اعضاء عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این قسم از
منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن
در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون می شوند و
چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم
طبیعی متولد شود و خلل و فرج اعضاء را مملو و محشو گرداند و فایده او حرارت
بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از اعضاء
مفرده شمرده و در آن نظر است زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر
از زواید و فضلات شده و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک گفته آید
اما شحم جسمی است ابیض که از ماده مائی دم در اعضای عصبانی مثل
ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و فایده او برودت
است و سمین مشابه لحم است و از دم دسم متولد شود و او مرکب است
از لحم و شحم و شعر جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بجهت
فضله او را دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچو حاجب
و لحیه و بعضی زینت و فایده را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است
غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامل و فایده آن از حک
و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منسج از لیفات و شظایا
عصب و خلل آن بلحم محشو شده و همچو غشایی بود جمیع بدن را و فایده آن

حفظ

حفظ شکل و هیات و افاضه حس و ادراک ملموسات بود **فصل دوم**
در اعضاء مرکبه و او را اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیوة و
تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل
اما اعضاء حیوة و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضاست و
رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع
لیفات و غشای غلیظ او را محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او
صنوبریست و قاعده او از بالاست و آن غضروفیست برباطات و شبکه
مربوط و محل او در میانه سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است
بطن ایمن محاذی کبد است و در او خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی
بدو متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر ازو کوچکتر است و
در او روح بیشتر از خون بود و آنرا اسفاف قلب گویند و از وی شریان
طالع شده است یکی از شریان وریدی که بریه میرود جهت جذب نسیم از وی
و رسانیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریان بزرگ که اصل جمیع شرائین
بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذیست همچون
ممری برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آنرا دهلیز خوانند
و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول
نسیم دو زایده هست که آنرا اذان قلب گویند حجاب عضویست مرکب از

جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک وحجاب ریه است در انقباض و انبساط

حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس ریه مخلوق است از لحم وردی سخیف

و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبهٔ ریه و اغشیهٔ

ذو الجسم بر مجموع کشیده و دو باره و شق شده است شق طرف ایمن

به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر به دو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده

و فایدهٔ آن ترویح قلب بواسطه جذب نسیم و احالهٔ آن با کیفیتی مناسب

مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدأ صوت است **آلات حلق** اما

حلق عبارت از مجموع مجرایین بود که ان مری و قصبهٔ ریه است و مری در

اعضا غذا یاد کرده شود و قصبهٔ ریه عضویست غضروفی شکل مولف از غضاریف

و غشای بر آن کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایدهٔ آن تنفس

است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است

و آن عضویی غضروفیست که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او

مرکبست از سه غضروف یکی از طرف قدام که ان را درقی و ترسی نیز گویند

و دو دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد و این دو را یکی جگنی و یکی را

نام نیست و یکی را مکبی گویند برای انکه در حالت بلع بر آن می افتد

تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره به او حاصل می شود

در جوف حنجره جسمیست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح رود

وصوت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته

و فایدهٔ او تصفیهٔ هوا بود از دخان و غبار و مدد صوت باشد و لوزتین

دو عضوند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فایدهٔ آن

منع هواست از آنکه دفعتاً نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و

گوش و بینی است **دماغ** عضوی رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکب

است از مخ و اورده و شرایین و غشایی رقیقی که ملاقی نفس اوست و غشایی

صلب که همچو بطانه این غشاست و مماس قحف است و شکل دماغ بیضی

محدودطی بود و قاعدهٔ او مقدم رأس است و الین از مؤخر است زیرا

منبت اعصاب حس است و رأس او از مؤخر دماغ است و او صلب بود

زیرا که منبع اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف

پیشانی بود تا پس سر به سه قسم می شود و این را بطون دماغ می گویند

و او سه بطون بطن مقدم است و زیر بطن اوسط تجویفی است که

آنرا معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع می شود و بخنک فرو می آید

و غشایی که مماس جوهر دماغ است مانند تزئین و غصون برهم افتاده

است و از آن صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط

و انقباض شرایین آن نیز متحرکست **نخاع** مشابه جوهر دماغ است و

خلیفهٔ اوست و او را سه غشاست و او همچون دنباله دماغ بود که در

و جمع بطون بطن از بطن است
و او مانند ترازند بر ادم
است از شکل کرم باشد و او را
قعد خوانند از این جهت
و او همچو دخیر میان بطن
مقدم شود بعد

نفوات منسجد رشده تا بمحض بسد **چشم** از اعضای شریفه است و مرکب
است از سه رطوبت و هفت طبقه و در وا اعصاب و شراین و اورده متفرق
شده **مشعر** کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش ∴ چشمت بهفت پرده
سه آب منقسم ∴ صلب و مشیمه و شبکه زجاجی و پس جلید ∴ پس عنکبوت
و بیض و عنب قرن و ملتحم ∴ طبقه اول که مماس هوا بود ملتحم گویند و
جوهر آن لحم دسم است و متصل است بعضلات محرکه و **طبقه** دویم را
قرنیه و او بعد از ملتحمه است و **طبقه** سیم که بعد از قرنیه است عنبیه است و
لون او مختلف است و در بعضی از اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی
ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبه بیضی است وان رطوبتی سفید شفاف
بود و **طبقه** چهارم بعد از وست وآن را عنکبوتیه گویند وان غشائی
رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از و رطوبتی جلیدی بود وان جسمی
است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهة انطباع
مرئیات و طرف باطن او مخروط است تا در ثقبه عصب مجوفه که حس الابصار
بران بود مرکوز گردد و بعد از و رطوبت زجاجیست که شبیه بآبگینه
گداخته باشد و **طبقه** پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی
بود و **طبقه** ششم را مشیمه گویند وان همچو غشائی است که بر جمیع محتوی
شده است **طبقه** هفتم صلبه گویند وآن غشائی غلیظ است که ملاقی عظم

عین

عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل می شود و باقی آلات معدات و
اوانده چه رطوبه بیضی حافظ اوست تا بواسطه او شعاع در جلیدی منطبع
نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات از
قدام و خلف همچون وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین **گوش**
عضوی غضروفیست و هوا متموج درو مجتمع می گردد و در ثقبه عظم حجری
نفوذ می کند و چون مصادم عصبه می شود که در صماخ مفروش است و قوت
سامعه در وست ادراک اصوات حاصل می گردد **انف** بداکه منخرین
چون ببالای بینی رسند بدو تجویف منقسم می شود قسمی با قصا فم منتهی
شود جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفاه است
منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغی و تادیه کند بدان دو عصبه که شبیه
بدو سر پستانند و ادراک روایح بدیشان حاصل می شود اما اعضاء
آلات غذا اول آن مجری دهن است که فایده آن ظاهرست و دندان
جهة مضغ و طحن در ان موجود است **زبان** مولف است از لحم ابیض و
شراین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی هست جهة
انسکاب لعاب تا مطعوم مختلط گردد و زبان در اساعت و ازدرا
و تقلیب ممضوغ مدد فم است و حس ذوق و تکلم ازو حاصل شود **لب**
مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شرایین و وریده و فایده او ستر دهن

وحفظ مضغ وحبس لعاب و اعانت تکلم است **مری** مرکب است از لحم و عصب
دو طبقه است و متصل نهایت فم و بدایت معده است و چون برابر
عظم خنجری رسد فراخ گردد و آن را فم معده گویند و حس او بغایت
بود **معده** دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمانی
جهة هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ شود تا بنهایت
آن که نزدیک ناف است و بر شکل کدوی باشد و غذا در و مستحیل
بکیلوس شود **امعا** مخلوقست از اغشیه و اورده و شرایین و لیفات عصبانی
و امعا شش قسم است اول آن را اثنی عشری گویند متصل بقعر معده باشد
و بواب نیز ش گویند زیرا که در وقت هضم منغلق بود و چون هضم
تام شود منفتح گردد دوم را صایم گویند و او بعد از بوابست و عروق
ماساریقا از و نیز جذب لطیف کنند و صفرا از مراره برو منصب شود
و سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات بسیار باشد
و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون
کیسی است که مدخل و مخرج آن یکیست و پنجم را قولون گویند و ششم را
معاء مستقیم خوانند و او آخر همه است و بمقعد متصل است **ثرب** از شعب
عصب و اورده و شرایین منسج بود و رطوبتی دسم بر آن منتشر
شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمع همچو پرده حاصل شود و گرد

معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم **جگر** عضوی رئیس است
و جوهر آن لحمانی بود و بی حس و غشائی ذوالحس مجلل او شده و محل او
طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه با ضلاع مربوطست
و مقعر او مماس طرف ایمن از مقعر معده است و آنرا پنج زایده
است نیز لیک پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته
که آنرا باب گویند بعض در نفس کبد متشعب شده است و بعضی بیرون
آمده جهة جذب غذا و آن را ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا
تا لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گردد تا نضج یابد و
اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا جوف
گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهة جذب دم و آنچه
از و خارج شده است اصل اورده است و به دو قسم می شود قسمی
صاعد شود و با عالی بدن متشعب گردد و قسمی هابط گردد و با سافل بدن
متفرق شود **مراره** عضوی عصبانیست همچون کیسی و فم آن بمقعر کبد متصل
است جهة جذب صفرا و از و رگی بیرون می آید و به دو قسم می شود
قسمی بمعاء صایم متصل شود جهة رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده
متصل است جهة انصباب صفرا برو **طحال** عضوی لحمانیست بر شکل
زبانی و محل او جانب یسار است محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس

قعر معده و عروق و شرایین در و منتشر شده است و او را دو مجری هست
یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و و دیگری متصل بقعر معده جهت انصباب
سودا بدو. **کلیه** عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شرایین
و غشائی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیمه دایره است
و کلیه دو است و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و
کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان آنست که فضله
کبدی بر ایشان ریزد و دموییتی که در آن باشد جهت غذا خود جذب
کنند و باقی بمثانه ریزد. **مثانه** کیسی بلوط شکلی است مولف از
لیفات و دو طبقه است و بول در و مجتمع می شود و دفعتاً منفصل
می گردد و او را عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای
تناسل انثیین و قضیب و رحم گرد او بر آمده اند و لیفات بسیار
در و پیدا شده و غشائی بر آن کشیده و منی از فوهات این عروق
بانثیین میریزد و جمع می شود. **انثیین** مرکب است از لحم سفید غددی
و در و منافذ بسیار است و اورده و شرایین و اعصاب بدو متصل
و غشائی بر و کشیده و منی در و جمع می شود و نضج می یابد و بواسطه
بیاض و جوهر انثیین سفید می گردد همچنانکه در پستان دم مبدل بشیر
بشود و منی از فضله هضم رابع متولد شود و با انثیین آید تا او را اصلاح

تولید و استعداد وی حاصل آید و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر
بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج نهان باشد
قضیب مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و خلل آن
بلحم محشو شده و در و مجری بول و منی دو ذی هست و او از عظم عانه
رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نفوذ آنست که تجاویف او
بریح ممتلی شود و شرایین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه بغایت
بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده
قضیب ایصال ماده زرع است بمستقر خویش. **رحم** عضویست مولف
از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچو قضیبی مقلوبست و موضع
او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو
متصل شده است جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آنچه او را مجری
هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و و وصول
منی بدو و رحم در حالت علوق منضم می شود و در حالت ولادت
فراخ می گردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین می شود و در
حالت رضاع مستحیل بشیر می گردد و رحم را شوق بجذب منی هست
و از این جهت در وقت مجامعت مایل می شود بطرف فرج و منفعت رحم
آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود. **کیفیت** تولد جنین

بدانکه منی مرد و زن اگر با هم در رحم قرار گیرد و از جمیع سوء المزاجات
خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی خالی باشد یعنی
از اسباب بادی هیچ مانع نباشد از قوت عاقده که در منی مرد است
و در قوت منعقده که در منی زن است در آن امتزاجی پیدا شود و چهار
نقطه در آن مانند حباب در وی پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل
دماغ و یکی در محل جگر و یکی در مجموع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی
و مداقی اعضا بود و فوهات عروق به و متصل گردد تا از آن مجری غذا
بآن رسد و این را حالت اولی گویند و به هفت تمام شود و بعد از آن
ظهور نقطهای سرخ در آن شود و منافذ عروق پیدا آید و بشره
جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند بچهار
روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این
بشش روز شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود
و قسطی صالح از دم حیوانی و طمثی به و منتشر شود و مستعد آن گردد
که واهب الصور تعالی و تقدس بروح حیوانی به و مفیض شود و این
را حالت رابعه گویند بدوازده روز تمام شود و بعد از آن مزاج
ذکوری و انوثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آنرا حالت
خامسه گویند بسه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود

عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندند و این را حالت سادسه گویند در
پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و
در اناث بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام
شود و از آن اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد از آن تمام باید ماند
ششماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت
متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج
روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و به دویست و ده روز که هفت
ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل
روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و به دویست و چهل روز که
بمدت هشت ماه باشد براید و نماند و دلیل گفته که مولود در ماه هشتم در
اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی حال باشد
خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف
بود و قوت خرق و خروج ندارد از آن حرکت متالم گردد و اگر مهلت
یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود
آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه
هشتم براید و از این حرکت خستگی او زاید شود و هوا خارج نسبت با
او غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود و در ماه

نهم بوجود آید و باقی ماند و اگر چنین واقع شود والعلم عند الله **مقاله ثانیه** در اسباب
صوری صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیتی ملموسه است که
از امتزاج جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال
که میان صور و مواد منصوره ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت
سورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا
مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه بهیچ
طرف از کیفیات مایل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقة
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج
محالست یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست
که بیکطرف مایل بود یا بدو طرف آنچه بیکطرف مایل بود چهار قسم است
احر محض یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز
چهار قسم است احر و ارطب ابرد و ایبس ابرد و ارطب و این
هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است
و این کیفیت که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال
باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که مبحوث عنه اطبا است و پیش
ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از این کیفیت که نسبة
با این مرکب اولی و الیق بود متوفر و محصل گردد برای عدل قسمت و نسبت

ملموسه

و این

و این اعدل بمعنی تعادل و تکافو مستحق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از
اعدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض شود
زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف
بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو
همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج بود پس
اعتبارات ثمانیه مشهور شود اما علما را اختلافست که اعدل اصناف کدامند
شیخ رئیس برآنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب
و روز در آنجا یکسانست و سوره کیفیت هر یک ازان بیکدیگر منکسر میشود
پس اتباع عدل بود و نیز موازی معدل النهارند و امام رازی برآنست
که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیمست و توالد
و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از
اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود **مبحث** فی امزجة الاعضاء بدانکه
گرمتر چیزی در بدن روحست پس قلب است پس منی پس خون پس
کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شراین پس اورده پس جلد
و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط
پس غشا پس وتر پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس جلد و ارطب
آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی

و اینچنین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و این آن
شعر است پس استخوان پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریان
بود و اورده و پس عصب محرکه پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب
جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل
از و جلد کف و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله باب
دوم در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل است
و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص
بحیوان باشد و آن قوت حیوانی بود و یا مختص بحیوان نباشد و آن
قوت طبعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی منبعث از
می شود و مرکب او روح حیوانیست و بواسطه شراین بجمیع بدن میرسد
و این قوتیست که قلب و شراین را تحریک بانبساط و انقباض می کند
تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار آنرا
فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند قوت
نفسانی در دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد
و افاضه حس و حرکت کند باذن باری و این قوت بدو قسمت میشود
مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم می شود اول مدرک امور ظاهری و
آنرا حواس ظاهر گویند و آن پنج است اول قوه باصره و آن قوتیست که

در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال بر او حاصل می شود و حکمت
درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک اشیا یکی
بود و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت
جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و آن
قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی
است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات کند
سیم ذایقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش
است و معونت لعاب ادراک طعوم می کند چهارم سامعه است و آن
قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه
وصول هوا ادراک اصوات می کند پنجم لامسه است و آن قوتیست که
موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در بدن منتشر است و جمیع م
بدن ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر می شود قسم دوم مدرک
امور باطن است و آنرا حواس باطنه می گویند و آن هم پنج قوتست اول
حس مشترک گویند و محل او بطن اول دماغست دوم خیالست و او را خزانه
حس مشترک گویند زیرا که هر چه در یابد بدو سپارد و محل او موخر این
بطن سیوم مخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند

در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بترکیب بود همچون تصور
انسانی دو سر و تفصیل بود همچون تصور انسانی بی سر و متفکره نیز گویند
چون سلطان عقل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک
معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و
محل او وهم بطن اوسط است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی
که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را ذاکره
نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را یاد آرد و همچو آنکه
متخیله و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است
باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبانی شهوانی
آنست که باعث شود بتحرک جهة نافعی و غضبی آنست که باعث شود
بتحرک جهة دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع
بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه
او عضل متشنج و مسترخی شود و بتقبیض و تسبیط آن اعضا متحرک گردد و
فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جگر است و مرکب او
روح طبیعیست یا مخدومه باشد برای بقا نوع یا شخص غاذیه و نامیه است
و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه جوهر بدن گرداند
و متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده

باشد

باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف می کند تا بکمال مقداری
و غایت نمائی که نوع و مزاج او مقتضی آنست برساند و مخدومه که
متصرفه است برای بقاء نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده
آنست که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و آنرا مستعد قبول
صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق خود تعالی اشعه اعضا را
مشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کرد و اما خادمه
چهار است اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه
مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و آن قوتیست
که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در و عمل کند سیم هاضمه
است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و صالح آن
سازد که غاذیه در او تصرف کند چهارم دافعه و آن قوتیست که آنچه
بود از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا ندارد شسته یا مدد دفع
گرداند و کیفیات اربع خوادم آن چهارند اما حرارت بالذات همه
را خادم است زیرا که این افعال حرکاتست و آن بی صورت حرارت
نتواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهة استحکام و
خادم دافعه باشد جهة منع تحلل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض
خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه است جهة تقویت

سهماک

روح که حامل قوت است و رطوبت یا بعرض خادم هاضمه است جهت تسهیل و نفوذ و
احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسهیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والعلم
عند الله **مقالهٔ ثانیه** در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و
دو باب **اما مقدمه** در بیان اسبابی که بعرف اطبا مستند اول و منقسم است
بدانکه اطبا گویند سبب آنست که اولا او موجود شود پس از و حالتی از
احوال بدن حادث گردد و بر سبیل وجوب اثر را مغیره گویند یا از د
ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه
هر حالتی را از احوال بدن سه سبب است بادی و سابق و واصل زیرا
اگر یا سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی مثل حرارت
آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچو غضب و
فرح آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی می گویند و سبب
بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که اولا حاصل
شود و سبب عفونت بود و آنرا سابق گویند و اگر بیواسطه سبب حالتی
شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر
سبب یا بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن و یا بالعرض بود
همچو تسخین آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست

که تقضی

که تقضی و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر
ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچون غرق و قتل و تفرق اتصال یا
مضاد نبود همچون نفحی با فتاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب
ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و اورا ازان جهت ضروری گویند
که مادام که انسان در حیات باشد ازان لابد بود و اسباب عامه
گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد و در حالت صحت و مرض و این
اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانیست و اگر
وارد روح میشود هواست و اگر وارد اعضا می گردد اگر این عروض
بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس
و اگر وارد روح و اعضا هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
و اگر با شعور باشد حرکت و سکون و مجموع در شش فصل گفته شود **فصل**
اول بدانکه هوایی که محیط است ببدان محتاج الیه است از جهت ترویح
و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از و چه هوا چون
باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح می شود و بسبب حرارت روح
می سوزد و دخان می گردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی
بود و با بخارات دود و دنیا آمیخته باشد و از مواضع آجامی و خنادق و
مقابر و از بقول ردیه مثل حبازه و کندنا و جرجیر و کرنب و از معادن زده

مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مثمر مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان
سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را فساد تمام حادث
شود و موجب وبا گردد و نعوذ بالله که در آن وقت هوا محبوس بهتر
از هوا گشاده بود و تغیرات که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی
یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن
لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب در ربعی یعنی
از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر
سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا
آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در
حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف
زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر
شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن گاه که
گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و باشد که
تقدم و تاخر کنند اما هوا ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول
باشد و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب
کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرما زمستان بسته باشد
در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال

آید

آید اما هوا تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و
موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب
کثرت خون و حمره وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست
که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت
نبود اما هوا خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او را آخر
ترین فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او
موجب تیره اخلاط و نخافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی
و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد
و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود
اما هوا زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد و موجب
تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب
کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده
نیز حادث شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال
و استرخا اعضا و عصب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین
زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات
غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی یا ارضی

بدان سبب فصول بر طبیعت خود تمام نماند چنانکه مثلا ربیع بهوا اشتا کردد
یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات
کواکب و کثرت دراری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و اما امور
ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
بمحاذات احدی المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب
آن بلد در غایت سخونه بود و اگر از این محاذات دور بود اگر بخط استوا
قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد
باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد
سیوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی
آنکه جبل موجب زیادتی و توفر اشعه باشد و موجب کثرة سخونة
شود یا بالعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه
جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجب
آن گفته می شود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض
چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند
اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب
فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح
مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت

قوی و هضم و امساک بود و اصلاح هوای فاسد کند و اعضای عصبانی را
مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام
و ثوران اخلاط و ارخاء قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود
و بهترین او آنست که در روز آید و صبا معتدلست و در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او
آنست که در اول روز آید و دبور بنسبت با صبا ارطب و اغلظ
بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی
از آن ریاح در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر
شود ششم آنکه بواسطه تربت بود هوای بلد صخری سرد و خشک بود
و از عفونت دور باشد و هوای بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود و
طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد و هرگاه عفن باشد متغیر
هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن
بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در ارتفاع و انخفاض
و بهترین جهات مهب شمالی و صبا بود و خانه باید که مهب او
از زمین دور و گشاده بود و در جهت جنوب و دبور بسته باشد و این
در موضعی بود که اعدل بقاع باشد و الا یحتمل که عکس این باعتدال
اقرب بود تأثیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه

تغیر فساد در جوهر هوا پدید آرد و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود
نماند و بسبب اجزاء های و بخارها و دخانی که بواسطه مجاورت بطایح و آ
و خنادق و آجام و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا متعفن
کند و موجب وبا شود و بیشتر در خریف و اواخر تابستان حادث گردد
و فساد وبا دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود
و بواسطه آنکه هوا و بای رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن
بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم موجب هلاک حیوانات و فساد
نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا که
از آنها ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این
صورت متمادی شود موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر
در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد در زرع و نسل گردد و این
تغیر موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما تابستان در موضع معین
بحدی زیاده شود که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل همچون
زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم**
در حرکات نفسانی که آن را اعراض نفسانی گویند و آن موجب
تحریک روح بود و این حرکت یا بجهت خارج بود یا داخل اگر بجهت

خارج و دفعتا حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر
بجهت داخل بود اگر دفعتا بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود
حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
خارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست
که غم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده و هم در مکروهی
که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج
نیز تابع این عوارض بود و تصورات نفسانی نیز موجب انفعال ارواح
می گردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع
آید نطفه بدان صورت متشکل شود و از تصور حموضات و تصور آن ۲
کندی دندان پیدا شود **فصل سیوم** در حرکت و سکون بدنی اما حرکت
چون در وقت خود باشد موجب تحلل فضلات و بقایای غذا و
خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش
حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت
است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس
عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن
و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل ریاضت
اعضاء صدر به آواز بلند و گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را

وستانیده اند

و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در
حفظ صحت گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در خواب و بیداری
خواب مشابه سکونست و در وی حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت نضج
و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت
طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را استراحت و تسکین دهد
گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید
نفس و تهییج وجع و ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی
تباه کند و از خواب زود بیشتر این افعال صادر می شود و بیداری مشابه
حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط عقل
و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض
سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن دو قسمست
قسم اول در ماکول و مشروب بدانکه چیزی که وارد بدن می گردد و میان او
و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود از شش قسمه بیرون نیست
یا غذاء مطلق یا غذاء دوائی یا دواء مطلق یا دواء معتدل یا دوائی سمی یا
سم مطلق اما غذاء مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند
تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذاء دوائی آنست که
از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت حس و مشابه او شود و غذائیت

او را

او بر دوائیت غالب بود و اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی گویند و
دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه او نشود و
و دواء سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و افساد بدن
کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و افساد کند
اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود باجماد و موجب هلاک شود و
ماکول را بوجه دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت
فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود آنرا غذا گویند و اگر بصورت
فقط بود ذوالخاصیه گویند و این ذوالخاصیه اگر مرکبی موافق بود تریاق
گویند و اگر مفردی موافق بود پادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود
سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت
بود سم ذوالخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذاء ذوالخاصیه و اگر اثر آن
بماده و کیفیت و صورت بود آنرا دواء غذائی ذوالخاصیه گویند و بدانکه
غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل هر یک از آن بکثیر الغذا
و قلیل الغذاء و معتدل و هر یک از این مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس
و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه **قسم
دوم** در مشروب و در و دو بحث است **بحث اول** در آب بدانکه
چون غذا وارد بدن گشت ناچار اثرا مبدرقی و مرققی باید تا صلاحیت

دوای معتدل آنست که از بدن
متغیر شود و تغیر بدن کند و
مشابه او نشود و

قبول هضم ونضج در معده آید ودر مجاری نفوذ تواند کرد وآن چیز که از وی این فواید
حاصل شود دو قسم است یکی آب باشد وآن نیز فواید دیگر است مثل رقت و رطوبت
اصلی ونضارت وصفاء لون وبدن وترطیب وتبرید اعضا وتلطیف حرارت و منع
عفونت وآب غذا نشود وافراط در وی موجب ضعف اعصاب وقوی و
شهوت شود وبهترین آبها آب چشمه بود که بر گل خالص یا بر سنگ جاری
گردد ومنبع آن دور بود واز بلندی منحدر شود وتیز رود وزود سرد وگرم
شود وزود کمد وصافی گردد وشمال یا صبا بر آن وزد وآفتاب بر آن
تابد وهرچه درو بجوشانند زود مهرا شود وموجب ثقل معده نشود ویکبار
که بپاشانند تشنگی بنشاند ومجموع این صفات در آب نیل موجود است وآب
باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر رعد بارد اما از جهت کثرت
رطوبت ولطافت زود متعفن شود واصلاح آن طبخ است آب کاریز
ثقیل بود وآب چاه از آن اثقل ومضر بود آب تری وجامد مضر بود
آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند وشبی منع سیلان ونفث
دم کند ونوشادری مطلق ومجفف بود وفضی وذهبی تقویت معده ودل
واحشا کند وبورقی وملحی هزال وقشف آرد وکبریتی تلیین طبع وتنقیه
جلد کند آب گرم مفسد معده وغاسل او بود وقولنج بگشاید وطبع نرم
کند آب سرد مقوی معده ومنبه شهوت ومسکن عطش بود آب برف

ونفخ اعضاء عصبانی را مضر بود **بحث دوم** در شراب اگرچه کلام مجید
منع وتحریم آن نازل گشته است ومباشرت آن از جمله کبایر است و
اخبار واحادیث در خباثت آن وارد شده است اما چون طبیب در
معالجات وفقهاء به آن محتاج می شود خصوص که شرع نیز به شرطی خصوص
رخصت فرموده است واکثر خلایق در آن شروع می نمایند وبه تبیل مشایخ
لذا من طالب منفعت اند ودر او مضرت بسیار است بنا برین مقدمه
در انواع او بحث زمان وطعم ولون ورایحه وقوام شروع می رود اما
بحث زمان به آنکه ابتداء ظهور سکر در او تا شش ماه حکم دا هم نو دارد
وتا تمامی یک سال متوسط گویند وبعد از یک سال حکم کهنه دارد وشراب
نو غذا بسیار دهد وفربه کند ومناسب محرور المزاج وادویات حاره نباشد
اما کبد را زیان دارد واسهال ونفخ از او تولد کند وکهنه زود نفوذ
کند وتلطیف وتقطیع اخلاط کند وبلغمی مزاج را وامراض بارده
بلغمی را مفید بود وحواس را تقویت کند ومتوسط در جمیع احکام
متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر ناصع است پس اشقر
وآنچه زرد بود حاد وکم غذا باشد وزود نفوذ کند وخمار آرد و
ابیض نیکو غذا دهد وترطیب کند واسود بدترین انواع بود اما باعتبار
طعم شراب شیرین ومقوی ومقطع بود ودیر کند وجگر وسپرز را مضر

بود و شراب تلخ حاد باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب
قابض تقویت معده و احشا کند و نفث آلات سینه را مفید بود و حابس عطش
درستی کند و دماغ را مضر باشد اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب
الرایحه تقویه و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب
مصدع باشد و عدیم الرایحه دیرتر ستی آرد و منتن نهایت بد باشد
و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کند دیر گذرد و
سده آرد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار
آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما هرچند رنیبی جگر و معده را مقوی
بود لیکن قبض و نفخ و صفرا را پدید آرد و دوشابی گرم و تر و مسمن بود
عسلی حاد و منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و درد مفاصل
را مفید باشد اما صداع و تب آرد خرمایی معده و مغلظ اخلاط
بود و ریاح و سودا از او تولد کند اما تمشمشی مسمن کند و آنچه از حبوب مثل
ذرت و الم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی
نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب
فرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در و
این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانی است سرور
و نشاط و ازاله افکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت و

منع وحشت و دفع سوء ظن و جودت ذهن و ذکا و صفاء خاطر بود و اما منفعتی که
بدنی بود تحسین لون و رافت و اشراق آن و انعاش حرارت
غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و
ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت
طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازاله عقل می کند که اشرف مخلوقات است و انفع ملکات
و تمیز انسان و دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف می کند و منع
ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام
و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن از او تولد کند

فصل ششم

در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال استفراغ و احتباس موجب
حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف
و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات
و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغات
معتاده جماع و حمام است در دو آن شروع میرود اما جماع فضیلت که
بر صحت بدن و قوت جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبدا آن
قوت منیه و باعث شهوات و محرک که تبدیل آن فضلات می کند و قوت

حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو می کند و قوت طبیعی تولید
ماده منی و احاله آن و دفع آن می کند و انثیان خود مخصوص باین فعلیت
بنا برین باید که درین اعضا هیچ نوع ازین امراض نباشد و جمیع
افعال که بهر یک متعلق است بر نهج طبیعی لایقه صادر شود چه هر نقصی
ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن
اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و
تفریح و تقویت اشتها و دفع وساوس و امراض سوداوی و رطوبتی
بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب
حدوث اضداد این باشد و افراط در آن موجب ضعف قوی و
ذبول بدن و امراض بارده بود و اعضای عصبانی را مضر بود **اما حمام**
فعل طبیعی او تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب
و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و امکنه سه مرتبه
دارد بیت اول مبرد و مرطب بود و بیت دوم مسخن و مرطب و
بیت سیوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش
حرارت غریزی و شهوة غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل

وضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد با عضا ضعیف گردد
و استحمام باب سرد موجب تبرید و ترطیب و نشاط و قوت اعضا
و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد
والله اعلم بجمیع الامور **باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل
در دو فصل **فصل اول** در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی **اسنان** ازان
جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص
در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح
گردند و بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و
در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بالعکس آن بود و درجات سن
چهار است اول سن نمو و از سن حداثت گویند ابتدای آن سن
طفولیت است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد
و بعد از آن سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا و
بعد از آن سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیه و آخر او راهق گویند
و درین وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب سی سال که سن
شباب است دوم وقوف و آن را سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت بر صبی و شباب

بر رای جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت
شاید بنباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و حار بود چنانچه
هیزم تر و خشک را علیحده مشتعل گردانی و در نار این متساوی اند اما کمیت
سیم سن کهولت و آن از انقضاء سن وقوف است تا قریب شصت
سال و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم
سن شیخوخیت است و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین
سن یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و درین مجموع
که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار اسنان تا چهل سال و سی سال
منقضی می شود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود
و مزاج اناث برطوبت و برودت و آن نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه
کل واحد من الذکور بنسبت با کل واحد من الاناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی ازان موجب امری شود و مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب
باید بود همچو قصاری موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش
بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل
موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد
مثل کاردی و طیانی اما عادات ازان جمله است که ترک او متغیر مزاج

بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده
خواهد بود اگر بکلی ازان دفعتا باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس
بتدریج ازان باز آیند و ازین جهت گفته اند که العادة طبیعة خامسه اما واردات
خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کحلات و مشمومات بود که هم حافظ صحت
و هم متغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات حاصل می شود از دیگران
نمی شود آنچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و
حافظ صحت بود و آنچه کریهه بود بالعکس و ازان جمله تنقیه بافتیات است
که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و دور بود صداع بارد را مفید
افتد و همچنین اند حانی در روغن گرم امراض رطوبی را نافع می باشد و
استنشاق و زربت تشنج و اعیاء را مفید است و مثل رشاشات
روحی که موجب انعاش قوة و ازاله کرب و لهیب می شود و خصوص
که با گلاب بود **فصل دوم** در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه
اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچو حرکت ریاضت
و لطافات مسخنات از اغذیه و ادویه چون تحجب داخل بود و خواه
تحجب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی

و نجاحه اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و
اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با جودت هضم
و سکون و نوم و اجتناب از محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال
محللات مفرطه و مجففات بود بحسب داخل یا خارج اسباب امتلا از
داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود از خارج
مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملئه و هوای نرم و اسباب خشونه
ملاقات محللات و مجففات با فراط و قابضات بود خارجی و داخلی
و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و
توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظ و لزوجه ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد شکل
قصور قوه مصوره بار داءت منی بود و اصل خلقت یا برادت انفصال
شکل از رحم بار داءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش
یا ضربه یا سقطه و مثل آن بود اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در
مجاری از خلط و ثقل یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی
یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت
حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار و عدد
کثرت ماده و شدت قوه جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار و

عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت
بسببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع
بمقارنه عضوی بعضوی تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد و مباعده
عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا از قرحه بود یا ولادی باشد اسباب
تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلای
ممدد یا شده دافعه نه بر مجرای طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود
از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان و سوختن بآتش بود.
اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که
متاکل شود اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود
و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید
بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلکه از رطوبتی مرخیه پیدا
شود یا امری خارجی بود مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت
از احساس و ادراک منافی بود مثل ضربه من حیث هو سوء المزاج
مختلف بود یا تفرق اتصال و چون او جاع مختلف و متعدد است
اسباب آن نیز مختلف و متعدد بود و اوجاع مشهوره پانزده است
اول حکه گفت و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشونت
و سبب آن خلطی خشن بود سیم ناخس است و سبب آن ماده

تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهة عرض چهارم ممدد است وسبب آن
خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب و یا عضل بود از جهة طول پنجم ضاغط است
وسبب ان ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفسخ است
وسبب آن ماده بود که میان عضل وغشا او حادث شود هفتم مکسر است
وسبب آن ماده وریحی بود که میان عظم وغشا او حاصل شود هشتم
رخوات وسبب آن ماده بود که ممد لحم عضل باشد نهم ثاقب است
وسبب آن ماده وریحی یا غلیظ بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم
مسلی است وسبب آن همین سبب ثاقب است و فرق میان او
وثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود چنان محسوس شود
که عضو را سوراخ کند و ماده مسلی در ان موضع محتبس بود یازدهم
خدر است وسبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی
دوازدهم ضربانی است وسبب آن ورمی حار بود در عضوی
حساس سیزدهم اعیائی است وسبب آن یا تعب بود وانرا اعیائی
تعبی گویند یا خلطی ممدد وانرا اعیائی تمددی گویند یا خلطی لاذع
وانرا اعیائی قروحی گویند یا بسبب ریحی باشد وانرا اعیائی
ریحی گویند چهاردهم لاذع است وسبب آن خلطی حار بود پانزدهم
ثقیل است وسبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا

معلق

معلق بود یا غشا اگر در آمده وبواسطه انجذاب غذا احساسی
ثقیل کند یا بسبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود وحس عضو
را باطل کند همچو سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب موجع
است بمحللات ومستفرغات یا مخدرات وخواب نیز از مسکنات
وجع بود وبحقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه وامتلا
از هر دو بیرون نیست یا امر خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا نوم
رطوبت فضلی و موانع تحلل یا امری داخل بود مثل ضعف هاضمه یا
واقعه یا شده مانکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواعست
زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد ذات
قوی اگر وارد عضو شود سوء المزاج وسوء الترکیب وتفرق اتصال
بود واگر وارد روح می شود سوء المزاج بود وتحلل بکثرة استفراغ
واگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل از ان قوت بود واگر اعتبار
اسباب بعیده کند فساد هوا ماکول ومشروب نیز از اسباب
ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا حسی مضعف بود همچون رعشه
یا لبه یا پوستی متشنج همچو فواق یا لبس یا فضولی سوذی تیریه همچون
نافض یا سوذی بلذع همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو
اختلاج مقاله رابعه در احوال واعراض و علامات واین مقاله مشتمل بر

دو باب است **باب اول** در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب
جالینوس سه حالت صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی
طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود
و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بی واسطه موجب آفت افعال بود و حالت
ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر و صادق باشد و نه حد مرض زیرا که
حالتیست که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون
حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در شخص
واحد بنسبت با شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما
در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض
مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در
سن شباب صحیح باشد و در زمستان یا در سن طفولیت مریض
و بالعکس اما احوال پس شیخ از جنس صحت و مرض است و میان
ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدی که او گفته است
خللی نیست اما عرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی
شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد
همچو صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض
سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی می شود و باشد که

چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد همچو حمی و سعال که
عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود منتهی به مرضی باشد
و سبب انصداع عرق می شود و بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه و سل که
عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده می شود و بنفس خود مرضی
باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است **جنس**
اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود
از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و مادی بود **جنس** دوم
امراض ترکیب است و آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار
و عدد و وضع **اما** امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن آنست
که شکل از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم
و استقامت معوج دوم امراض مجاری بدانکه فراخ شود مثل اتساع
عصب مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که از تنگ شدن منافذ نفس
یا منسد گردد و مثل انسداد عروق کبد و غیره سیوم امراض تجاویف
بدانکه بزرگ شود همچو کیسه انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی
شود ٣ همچو صرع و سکته چهارم امراض صفایح است همچو ملاسه معده
و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچو عظم لسان
و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچو سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچو

٣ همچو خلو تجاویف قلب
در فراخ مهلک یا ممتلی
و ممتد و منسد شود ٣

۶۴

عضو بسان و تمام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود
همچو اصبع زایده یا غیر طبیعی همچو سلع یا نقصان بود همچو قطع اصبع یا نقصان
آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال عضوی بود از موضع
خود بخلع و غیر خلع جنس سیم از امراض مفرده تفرق اتصالست و
اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر متقادم
و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد
کسر گویند اگر بعرض بود و صدع گویند اگر بطول بود و تفرق در
غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود نفث و در عصب شق
و شدخ گویند و در عروق بر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع
امراض حادث شود همچو سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و
تسمیه بعضی امراض بحسب سبب بود همچو داء الفیل و داء الثعلب
یا بحسب محل همچو ذات الجنب و ذات الصدع یا بحسب عرض بود
همچو صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اول
حادث شود اصلی باشد و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت
بود و این که مجاورت بود یا بواسطه آنکه بشرکت باشد یا بواسطه
آنکه از عضو ماوف طریقی بدو بود یا آنکه میان دو عضو خادم مخدومی بود

چون

چون عصب و دماغ یا مبداء فعل او بود چون حجاب و ریه یا محل مجاور
عضو ماوف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد عضو بود چون
بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را و بدانکه اوقات
و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی می شود چهار است ابتدا و تزاید
و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که
در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه تزاید شود و نه کم
زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان انحطاط والله اعلم بالصواب

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و شش فصل **اما مقدمه** بدانکه
علامات آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن و افعال که از قوی صادر
می شود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچو سرعت و
اختلاف نبض منشاری که دلیل ورم است که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل
مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب
مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات لازم مرض چون تب حاد
و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهر بود چون
لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل ترست و موقوف
بر معرفت تشریح است و استدلال در آن بچند چیز کنند اول افعال
اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبداء افعال که قوی است واقف

قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی
بر حال دماغ و دلالت نبض بر حال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده
و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود
و طرف ایسر دلیل ورم طحال بود سیوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی
شکل بر آنکه ورم بر محدب کبد است چهارم ما ینفصل همچو بول و براز که در باب
خود یاد کرده آید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود
ان شاء الله **فصل اول** در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات
مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و
میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سحنه است
سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت
بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست
بود سیوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرة و سمرة دلیل حرارت
و صفره دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت و سواد
و جعودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرة و حمرة بر اعتدال و سبوطه
و بیاض بر برودت پنجم هیات اعضاست سعت عروق و سینه و عظم
عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم سرعت
انفعالست سرعة انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود

هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه
مشوش بود و سریع دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم
نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت
و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طیش و جرات و حدت
ذهن و کثرت کلام و سرعة انفعالات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت
و فرط حیا و وقار و بطوء انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول منفصله
است شده را آنچه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت
و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست والله اعلم **فصل**
دویم در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه و اخلاط صالحه بود
و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق
و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود **اما** مفصلا علامات
غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس
و حلاوت دهن و حمره لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع
مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون
و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف
هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل سرما و آب
و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و

خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی
و صفرا و قشعریره و تخیّل شعله آتش و چیزهای زرد بود علامات غلبه سودا
و تیرگی و خشکی بدن و غلظ خون و شهوه کاذب و کثرت افکار و وحشت و وسوسه
خوف و تخیّل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سیم در نبض آن حرکت
از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرایین باشد و هر نبضه مرکبست از
انبساطی و سکون و انقباضی و سکون و قبض و بسط از جهه جذب نسیم و دفع
دخانست و اجناس نبض ده است در حال حرکت جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیطه آن نه است اول طویل است و او آنست که
اجزای او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شده حاجت بترویح بود و
کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سیم معتدل در
قصر و طول بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود
و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم ضیق و آن در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شاهق است و او آنست که اجزای
او در عمق محسوس شود و سبب آن شده حاجت و مطاوعت آلت بود ارتفاع
هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض
و از دو ازدواج ان بیست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسامی
شش است اول عظیم است و او نبضی طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است

غلیظ

و او در مقابل عظیم باشد سیم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است
و او آنست که در عروض و شهوق زاید بود پنجم رقیق است و او در مقابل غلیظ بود
ششم معتدل در غلظ و رقت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان
حرکت و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او نسبت
کوتاه بود و سبب آن شده حاجت بود دوم بطی و او در مقابل سریع بود
سیم معتدل در سرعت و بطو جنس سیم ماخوذ است از زمان سکون
و آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود
و سبب آن شده حاجت و ضعف قوه بود دوم متفاوت و او در مقابل
متواتر است سیم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از
قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که انگشت با
تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم
لین و او در مقابل صلب است سیم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم
ماخوذ است از لمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب
مسخنه بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سیم معتدل در حرارت و
برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است
اول ممتلی و آن چنان باشد که درون عروق چیزی زاید از حد اعتدال
محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سیم معتدل

در خلو و امتلا جنس پنجم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی
و آنست که در انبساط سخت بانگشت بخورد و سبب آن قوة مزاج بود و از غذا
و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیم معتدل در قوة
و ضعف جنس ششم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است
اول مستوی و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی
بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مستوی بر دو قسم است منتظم
و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در چند دور
که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را
هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ
است از حال وزن و آن یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست
که بر مجری طبیعت بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض
بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از
وزنی که لایق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی
مثلا همچون وزن نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از
وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شاب مثلا همچون
نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبضی بود که او شباهت به هیچ وزنی از
اوزان نبض نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی [illegible]

موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که
میان نقرات متخلل می گردد تمام می شود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و
تواتر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ
اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا
نام نهاده اند و مشهور است اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در
سرعت و بطو چنانچه اول بطی باشد پس ناگاه بسرعت مایل شود و بتدریج
هر بار سریعتر شود شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا او بطریق موج آب محسوس گردد سیم
دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او در عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر
بود چهارم نملی و آن صغیرتر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی بود مختلف
باشد در عظم و صغر و صلابت و لین شهوق و انخفاض چنان که بعضی از اجزاء
او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک
شود و بتدریج ضعیف و صغیر می شود و باز بدرجه اول عود کند و بدین تدریج
ضعیف شود هفتم مسلی و او همچون ذنب الفار است الا آنکه عود او
بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده باشد و ذنب
الفار دفعتا عود کند هشتم ذو القتره و او آنست که در زمانی که توقع
حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع

۷۱ سکون بود متحرک گردد و هم مرتعش و او آنست که حرکت او همچو حرکت مرتعش بود
یازدهم ملتوی و او آنست که همچون ریسمانی پیچیده محسوس شود و دوازدهم
مطرقی و او را ذوالقرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت
و انقباض او محسوس شود شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او
آنست که حرکت او همچون حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت
بر سوء حال مریض کند والله اعلم فصل چهارم در نبض اسنانی و اجناس و
فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از
نبض اناث اما نبض حبالی عظیم و سریع و متواتر بود و اما نبض باعتبار
اسنان نبض صبیان بسرعت مایل بود و نبض شبان مایل العظم و قوت
بود و وزن لایق هر دو آنست که صبیان را زمان انقباض و انبساط
مساوی بود و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زیاده بود و
نبض کهول بصغر و بطوء مایل بود و وزن لایق به ایشان آنست که زمان
انقباض و انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود
و وزن لایق به ایشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض
بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر
و در خریف مختلف و ضعیف بود و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض

صلب
مرتعد

صغیر

۷۲ صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر
فجاة بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف باشد و باشد
که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و
عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زاید و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار
استحمام اگر استحمام بآب گرم و اعتدال باشد و بتحلیل نرسد نبض سریع
و قوی بود و اگر بتحلیل رسد قوی صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل بافراط
بود سریع و متواتر باشد و استحمام بآب سرد نبض در قوت زاید شود و
در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت
گردد و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع
و متواتر شود و در خوف و خجالت و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم
صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم
بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع نبض عظیم و سریع باشد
اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی گردد اما نبض در
ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در
سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم
لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بحقیقة الامور فصل پنجم

یعنی

عظیم

در قاروره و آن نیز تقسیره گویند و استدلال بدان بر جمله هفت جنس بود اول
لون و طبقات آن پنج باشد اول صفره و مراتب آن شش است اول
تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد
سیوم اشقر و او دلیل بر حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت
حرارت کند پنجم ناری و او زیاده از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل
حرارت مفرطه بود دوم حمره است و مراتب آن چهار باشد اول اصهب
و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حمره او زیاده از اصهب بود
سیم احمر قانی چهارم احمر اقتم و او در حرارت بکمال بود و مجموع دلیل
غلبه خون باشد سیم خضرت و مراتب آن پنج است اول فستقی
و آن دلیل برودت بود دوم اسمانجی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب
زهر باشد سیوم سلقی و آن دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در جوانان
و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن احتراق اخلاط بود پنجم
زنجاری و آن دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود چهارم
اسود است و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی بود
یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و التهاب
صفرا دوم اسودی که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق
آن باشد سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده باشد و آن دلیل

سودای

سودای صرف بود چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلیل
بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرق سودا یا قوت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و نسا و ابتداء حمیات اما اگر بول
چیزی سیاه مثل الکابه و آب مویز بود آن را اعتباری نباشد پنجم بیاض است
و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل برودت بود و کوتاهی
از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصناف است اگر غلیظ بود دلیل غلبه بلغم باشد
و اگر به آن دسومتی بود که همچو شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در اخر
دق باشد و فقاعی با بهره دلیل قروح الات بول باشد و فقاعی
بی بهره دلیل حصاه یا مواد خام و رصاصی بی رسوب بغایت بد باشد
و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه به ماست
شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که
مشابه غسالة اللحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر
آنست که مشابه بلون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که
منتن بود جنس دوم از دلایل قوام باشد و آن سه قسم است اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و الات بول
دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج
مواد غلیظه یا انفجار اورام و انفتاح شده باشد و غلظ بول که بعد نضج

کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سیم
معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود والله اعلم جنس
سیوم رایحه بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرایحه و آن
دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل
قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاده دلیل
فوت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده
حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف
الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرایحه و آن زهومت ناک
بود و آن دلیل فساد رطوبات باشد جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد
رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و شقره
زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل
ریح و رطوبت جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد
که می باید نسبت با مشروب دلیل مقدمه استسقا یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر
از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زایده بود و ذوبان
اعضا جنس ششم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر
دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت
بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوب و رسوب جوهری باشد که از مائیه

غلیظ تر بود و زود متمیز شود خواه که مترسب شود خواه که معلق باشد و
استدلال بدو از چند وجه کنند اول از جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر
طبیعی اما طبیعی سفید یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی عفن و راسب بود و
چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و
دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی
را اسمی است خراطی و آن همچون صفایح بود و کبار بود و صغار بود اما کبار
آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیدن
اعضای بول بود و اگر کمه بود با شبیه فلوس ماهی بود و آن به بود و آنچه
سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی
گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آن را کرسنی
گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم رسوبی سبوسی و سویقی نیز گویند
و از نخالی خرد تر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود
و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر
گوشت باشد و سبب آن کرسنی بود چهارم دسمی و آن همچون چربی
باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدی و آن دلیل انفجار دملی
بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از خلط خام بود هفتم شعری و آن همچون
پارهای موی باشد و آن اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه

باشد هشتم شبیه بقطعهای خمیر بود وان از ضعف معده یا امعا بود یا از مثانه و ١٧
لبنیات نهم رملی وآن دلیل حصاة ورمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید
بود در مثانه و دهم رمادی وان همچون خاکستر نماید دلالت بر
احتراق بلغم کند یا دم که بطول لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی
شبیه بخون بسته باشد اگر با مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد
والا قروح مجاری بود دوازدهم استدلال از مکان رسوب وان سه قسم است
اول طافی و او آنست که طافی بود و بر سر آب آمده دلالت بر قلت نضج و کثرت
ریاح کند دوم معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج
باشد سیوم راسب وان اگر طبیعی بود به باشد زیرا که دلالت بر استحکام
سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود علامت و استواء رسوب
محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراکندگی
ان از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب
شده مخالطه و مجانبه ان با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد
و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و مایلی است پنجم
استدلال از زمان رسوب بود و اگر بظهور رسوب زود باشد دلیل
هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول
زنان آب گون صافی بود و در وسط آن چیزی همچو پنبه منفوش ظاهر بود

نیک باشد و اگر غیر طبیعی باشد

سفید و غلیظ تر از بول مردان بود و بول زنان [illegible]

بول ایشان در ابتدا حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بکدورت بود و بول ١٨
نفسا مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان
مایل بنارنجی بود و معتدل القوام بود و بول کهول مایل ببیاض بود و بول
مشایخ سفید و رقیق باشد **فصل** ششم در براز استدلال بر براز از
چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زاید بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از ان باشد بسبب ضعف دافعه بود یا
احتباسی که در معا قولون یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام
آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در تب حاد دلیل
ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف
مجاری یا سوء هضم یا شادل (?) مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبات سیاه باشد
باشد از تحلل و حرارت یا حبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت براز بود سیم استدلال
از لون او به انکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت
بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن
از سده مجری مراره باشد و هم یرقان بود و اگر بوی ریم از ان
آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرة ان از مره زنجاری و کراثی باشد
یا بی دیگر الوان همچون الوان بولها باشد چهارم استدلال از هیات آن

و حیات طبیعی او آنست که جبلی بود پس اگر منتفخ نبود همچون زبل گاو دلیل کثرت
ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج
سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تأخیر کند و بطیء الخروج باشد
از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد احشا یا تناول قابضی بود ششم استدلال
از رایحه آن اگر نتن آن زیاده باشد از آنچه معتاد بود از عفونت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و باقی همچو اعتبار در رایحه بول باشد هفتم استدلال
از زبد کنند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح و براز طبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و
منتن و معدوم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم
در بحران بحران عبارتست از تغیری عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت
طبیعت با مرض تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن
یاغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز
سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و برو غالب
آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب
صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانچه دشمن را
بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص جید
خوانند و دلیل طول مرض باشد و اگر نعوذ بالله دشمن غالب شود و سلطان

بشکند و مملکت بدست او گیرد آنرا بحران تام ردی گویند و نهایت بد باشد
و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا
مملکت را مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض
یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از
عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی خوانند پس اگر ماده از عضو رئیس
بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس به رئیس نقل
کند ردی گویند و بحران محمود آنست که در انتهاء مرض بعد از نضج تام
در روزی باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در
عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و
همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین تهیه اسباب و قتال
بستن مشغول می باشند امور نادر مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در
روز بحران نیز امور نادره مثل اضطراب و سوء الحال مریض واقع میشود
و بحرانی که بدفع ماده بقی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده
کند و هر یکی را ازین علامتی باشد که دلالت کند برآنکه طبیعت بکدام
جهة دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن
و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال
ثقل بطن و قراقر و درد پشت بود و عدم علامات قی بود و علامات رعاف

سیم و طپش گوشت و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامت
ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق جنبش نبض موجی دیدن
و اشتغال نشده بود و بحران که بعرق و ادرار واقع می شود ماده رقیق دفع کند
و ازین بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در
ابتدای مرض واقع شود هلاک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها
تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طریقه آنست
که مریض را هیچ نوع تحریک نکند و روزهای بحران را که ایام باحوری
می گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم
کند و در سیوم واقع شود و بحران چند روز چهارم منذر باشد به بحران
هفتم و روی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع
شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد روز هفتم
روز بحران است و درین روز بحران شدید قوی واقع شود و روز نهم سندست
بحران روز یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در روز
هشتم نادر بحران واقع شود و اگر شود بد باشد و روز یازدهم روز
بحران است و منذر بحران در چهاردهم است و در دوازدهم بحران بد
باشد و در سیزدهم همچون روز ششم باشد روز چهاردهم روز بحران است
و درین روز بحران قوی و جید و بسلامت بود و در روز پانزدهم بحران

جهت

بد باشد

بد باشد روز هفدهم روز بحران است و منذر است بحران بیستم و در
پانزدهم و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد روز بیستم و بیست
و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد روز بیست و چهارم روز بحران است
و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هشتم روز بحران است
و بعد از ان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود
انقدر قوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد ازین روز
چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در
شصتم و هشتادم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل هشتم در علامات
ردیه و محموده بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سبکی و اشتها
و سلامت عقل و ذهن و حلق و انتفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور
بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول
روز خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک
باشد و علامات ردیه بر خلاف این بود و چشم در گو افتاده و
گشادن دهن و تنفس بتای و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و
تیره شدن چشم و دوام نظر بیک جای داشتن و بسیار انگشت در
بینی کردن و پیچیده شدن لب و بپشت باز افتادن و روی از مردم
گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت

بسیار گویی و بسیار گفتن کم گویی و اضطراب در غیر روزهای بحران و بهر لحظه
برجستن و نشستن و از مرگ نترسیدن و یرقان پیش از نضج و رعاف
مفرط پی ظهور خفت و عطش در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات محرقه
توهم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت و سبات و ضعف
نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و ظهور مدسی سیاه
و نفسی در رعاف سیاه اندکی و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد
و نتن بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و
سواد و خضره و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و وقار و سیاه
و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی
و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر
با حرارت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود
که نزد مرگ مرض و وجع ساکن شود دفعةً بی سببی ظاهر و آن بجهة
آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن
نیز دلیل مرگ باشد و علامت نکس ساکن شدن تب باشد بی
وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم
و خواب بسیار و تهییج روی و پف چشم و صبغ بول و علامات طول
مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدای مرض بود والله

اعلم **خاتمه** فی الانذار بالحوادث والانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث
چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت
طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف
و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر
باشد بمرگ مفاجاة و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار
بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن
با کثرة عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرة روی و سیلان دمعه و
نفرة از روشنی منذر باشد بسرسام و خوف بی سبب و کثرت فکرها و خوف
منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی باگرده و غلظ منذر باشد بجذام
و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم
و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل گاه
و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف و قولنج
و حکه مقعده که نه بسبب گرمای خورد باشد منذر باشد ببواسیر و
حدوث وبا بسیار ببرص و بهق ابیض منذر بود ببرص و سیلان طمث
در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن ساق بداء الفیل و
کثرة زکام و نزله بذات الجنب و ذات الریه و سل و عرق و بول
منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر

چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و بعد از آن اسهال
صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رعاف با اسهال صفراوی زایل
گرداند و اسهال صفراوی نیز صمم زایل شود و استسقا با اسهال بلغمی و
بایی و تشنج رطب بحمی و جنون بدوالسیر و سعال بورم خصیتین و دوالی
امتلائی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و درد کرده و دیگر اعضا
به دوالی و داء الفیل زایل گردد والله اعلم **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر
پنج مقاله **مقاله اولی** در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول**
در حفظ صحت است و مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبلی و مولود
بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت
و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بوهای بد
احتراز کند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها سبب اضطراب
واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احتراز مرعی
دارند و سکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوه کلی کنند اما
مولود باید که در خانه که معتدل باشد برآید و چون جدا شود ناف او را
بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن چالاینده و بر آن نهند و
مولود را به آب و خاک بشویند چنانکه آب به بینی و دهن او نرسد و اگر
بآن آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از آن

بآب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهان او نهند و در قماط بپیچند و هر
عضوی را بجای خود نهند و برفق ببندند و در خانه تاریک پرورش دهند
و هر روز برفق او را تحریک کنند و هر چند روز در آب فاتر بشویند **اما** رضاع
بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می‌باشد اگر مادر صحیح المزاج باشد
لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل
روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند اشیاء مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق
که لقوه نبود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل المزاج بود
و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر
پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته
باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در بامداد پستان را اندکی
بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب
نماید و با او مجامعت نکند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل
سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل نماید بود
و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و تره تناول کند و اگر شیر
بسیار بود چنانچه موجب تعب او شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان
بزیره و عدس و سرکه کنند و اگر امری خارجی عارض او شود شیر به طفل
ندهد تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع او دو سالست چون یک

فطام باشد آب به دهند و تدریج عشا و لبن هم کم داشته و نان در شیر و
عسل آغشته می دهند و چون اثر بر آمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه
و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان
او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بالعسل و نمک بشویند و قطعه
و بیخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن دندان او را می مالند
و در امراض که او را حادث می شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و
مرضی که اطفال را بسیار واقع می شود ذکر می کند اما در استطلاق شکم
او را تخمون و انیسون و ورق گل و مهر که گرم کرده طلا کنند چنانچه متاذی نگردد
و زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و رب آلو نیز مفید بود و اگر متاذی شود او
چیزهایی بر غاله با آب سرد بدهند و در احتباس شکم از عسل و بابونه و سیر
سوس استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش
بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا پاشیده و در زکام
سر طفل را گرم دارند و دانه کی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند با انگشت
یا پر مرغ چرب کرده بحلقوی او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال
صمغ عربی و کثیرا و دانه به و فانید با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع
گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند
و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران

آلوده کرده در گوش او نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی
پوست پسته به دهند و معده را بجا لیسات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم
بدهند تا بپاشاشند و در شکم بر زنند و روغن زیت در شکم بمالند و در
قلاع که عبارت از بثرانی بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه
باشد قتال باشد باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و گشنیز
بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر او
عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج او باید کرد
و اگر علامات ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر
از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود سنگال و علک البطم
در روغن بجوشانند و داغی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند
و اگر دیر بند مل شود عروق و خون سیاوشان و انزروت و اشنه
و مرسبینه بسایند و بر آن افشانند و در اضطراب و بی خوابی او روغن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش با کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند
و شراب خشخاش به دهند تا لقی کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند
و در ورم حلق تلیین کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند
و در خرخره خواب بزرگ بجوشند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که
عبارت از حیلتی است که شبیه بصرع بود و سر و جند بیدستر و کمون و عود

الصلب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست
انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کوبی چند
و بر انگیزی نهند یا آب و برگ بارتنگ بر مقعد بمالند و در ترخری که از سر یا تو
کموی و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن
اندازند چنانچه روی آجر پوشیده شود و بر آن نشانند یا زرده های تخم مرغ
با تخته بر سر نمدی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و
در بولد کرمهای خورد در نواحی مقعد را اسپن و عرق و شکر بدهند و دو
اسپه بزند و الو بی تلخ داشته شفتالو یا برگ آن استعمال کنند و در کرم
دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بطلا کنند
و طفل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا اطعمه لطیف لین کنند و تا قوت نگیرد
بکام نهند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بی خوابی نگه دارند و
چون قوت کند دیدن و بازی کردن بارویدا آید رها کنند تا بطلب مشغول
شود چه آن بمنزله ریاضت ایشانست و چون شش ساله شوند بمودب بایشان
و ودرا آسایش دادن بتدریج کم می کنند و بر ریاضت می افزایند نه بجدی
که از کار و شغل ملول شوند و خیر الامور رعایت کنند تا اخلاق حمیده
یابیده شود **فصل دوم** در تدبیر فصول ربع موادی که در زمستان افسرده
باشد در حرکت آید و منبسط گردد و بهار است که آنرا کم کنند بتحلیل و

نظیف

ضعیف غذا یا استفراغ و آن تنقیه با فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و
غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و کثرت
اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کردن و از اشربه مثل شراب حماض
و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه و زرشک و سماق
و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان بآسایش و راحت
مشغول باید بود و در جهت شمال قریب بآب روان که از بخار و دخان
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت
مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و
بر حمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه
سرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامدادها و گرمای میانهای روز خود را
نگاه باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب
و اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد
در ابتدا خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ
بمسهل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات
و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و
استعمال مسخنات شاید کرد و اگر جامه موینه و پشمینه باید پوشید و ا

در وبا نشود بالمنه که هوا از مجری طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات
کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند بریاحین مطیبه
مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و لادن و اشنه و
سعد و اذخر و اهلیلج و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و باید که
خانه بگلاب و سرکه با سرکه و آنکه جوشانیده مرزنگوش و ازنه و گوشت
و غذا و شراب خورند و از قی و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام احتراز
نمایند و در مواضع نگشوده ساکن نشوند و قطعا توهم نکنند و ازانبذه
شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات
کنند و آب سرد بسیار نخورند و گل ارمنی با شراب در وبا آورده‌اند
که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از علت و با مفید است
و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامدادان یک درم بخورند

فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب و در دو بحث است بحث اول

در ماکول و مشروب بهترین غذا آنست که از وی خون نیک حاصل شود و
لذید باشد چون نان گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند یکساله
و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور و انجیر و رطب و امر جمیع
ماکولات در فن دویم گفته خواهد شد و بهترین وقت غذا آن زمان باشد

که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد
و اشتها را بجوع دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب
باید نمود و آنکه هنوز شهوت طعام باقی باشد که ترک کنند و موافق
ترین غذا آنست که عند الطبع الذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند
که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات
ضعف و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذای تند موجب کسالت
باشد و اشتها را و شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن گرم گرداند
و غذای مالح هزال و خشونت آرد و چشم را مضرت آرد و دفع مضرت
هر دو بسم یکدیگر کنند و بالعکس و از ان تند بمالح و حریف و بالعکس
و عادت با غذا کردن دائما مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی
اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر قابضه مثل
تمرهندی و اسفاناخ و غوره باشد و در موی مزاج را ابردی که قامع
رطوبات بود مناسبتر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف
مثل گوشت گنجشک و کباب و طیهوج باشد و سوداوی مزاج را
مرطب معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین
ترتیب غذا آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق
افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند نخورند و در عقب غذا

خواب بجهة هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهة انحدار مطلوبست اما حرکت خفیفه
نشاید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و هم شده بود
و در عقب غذایی که بر دمایة باشد ریاضت مناسب بود و صاحب
معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و
معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که
او را اغذیه غلیظ کثیرة الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس
حرارت حرکت کند غذا به دفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه
احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد
قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و مبرودان را گوارش کمونی
و شهریاران و محروران را اطریفل و گلقند موافق باشد و اگر هیچ از این
تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و از آن بارده بعسل و دفع
مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء
ملطفه باید کرد مثل آب کامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب و همچنین
دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب
و مرغ نخورند و لت با برنج و شیر و انار بر سر هریسه و انگور بر سر

برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سبزی و پیاز و عسل با خربزه و شیر و ترب
و با فلوسات با هم جمع نکنند و از کبابی که با چوب خروع کرده باشند
و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که
در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن بچه باشند و
در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود و در
تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود

بحث دوم در مشروب اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم
کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند هرگاه که غذا آب بطلبد
نباید خوردن خصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده باشند و آب
ناشتا نباید خورد اما محروران و جوانان را و محروری مزاجان را
از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه
خصوص خربزه و در اثنا خواب قطعا آب نخورند خصوص آب سرد
و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مضمضه کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید
کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب های
بطبخ کنند یا به آب خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ
و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و
آب زاجی را بچیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و ترباق

همه آبهای مخالف بیازست خصوص سبب که پرورده اما شراب: قریشی و رومی
گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل
القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز بمانند فاسد
نشود و باید که تا بچهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسند در
شراب شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر
اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض
یا اصفر ممزوج یا مروق اما بدو ساعت پیش از شرب ممزوج
باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر
محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و
اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که
غذا هضم شده باشد و لهذا از غذای ردی الکیموس نخورند و غذائی
که مناسب آنست از زرشک و سماق و انار دانه و آب گوشت و امثال آن
بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم نباید
خورد و اگر برای اعانت هضم معتاد باشند اندکی شاید خورد و غذا
در میان شراب نباید خورد و نباشتا نخورند و بادام که سرد و رطب
در تر زیده باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت شراب خوفی
نباشد و حد اشتغال او این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه

کند و عطش پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش و حرکت
سست گردد قی باید کرد و ترک شراب و بخواب مشغول باید شد و آن
و بر شراب اندک قی نباید کرد و شرب بکاسها و کوچکتر مناسبتر بود
بیابی نخورند و یکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود
کسی که خواهد که بسیار شراب تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا
او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید
کرد و کسی که خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوزبوا در شراب
کند اما نقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد
باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور
و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو
و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد
قرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را نقل بگوارش مصطکی
و عود و زعفران و گلقند و فندق و پسته و بادام بریان کرده بنمک
شور کرده و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات نقل باید کرد و شرب
در مجلس فراخ و روشن و در تابستان در کنارهای آب شراب
خورند و با اصدقا و احبا و کسانی که از ایشان نفرتی نباشد بنشینند
داو آب صحبت آنست که تزیین بدن کنند بآنکه اندام را از وسخ

پاک کنند و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش
کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر
باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان
شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت ننمایند
کلمات ظریف و حکایات لطیف بیان نمایند و از حکایتی که موجب غم و
حزن باشد احتراز نمایند و اگر مجلس بهم برآید زود متفرق باید شد
و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید
و در مجلس ریا چنین طلبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش
طبع و خوش آواز باشد و خلوطا والوف و متمیز بود و در مستی افراط
نباید نمود و در مستی مجامعت نکند که موجب ضعف اعصاب شود اما
بشراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا
سه نوبت بیش تناول نباید کرد و در اقل مقدار آن رطل باشد و
به آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج
یا تقدح پیاپی یا قوت شراب یا تناول مسخرات و مجففات مثل زعفران
و جوز بویا و قرنفل و بطوء سکر از عکس اینها بود و تناول دسومات و
حلوا و عسل چرب و به و کبر و گشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و آب
سرد یا سرکه از آن جمله است که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از

شراب

شراب نیمه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی
و تخم کاهو و تخم کرنب و گل سرخ هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند
و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورند
دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیاده کند و با گلاب
آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور را و
جگر گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتقاء بخارات شراب
بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب
گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد
که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از
ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب و شرب شرابهای مختلف
نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از هر چیزی که باشد بقی پاک
کند یا تلیین طبیعت کند و مشمومات بارده مقویه ببویند و آب برف
و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد
و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب ریباس
و ریواس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه
حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو سه کاسه شراب
کهنه نیمه و تکابل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته ∴ و کاس

شربت علی لذة ⁂ واخری تداویت منها بها ⁂ ومجنون بنی عامر گفته

تداویت من لیلی بلیلی من الهوی ⁂ کما یتداوی شارب الخمر

بالخمر ⁂ واین را بهترین مصالحات خمار نهاده اند واگر کسی خواهد که

از مستی با هوش آید دلک اطراف وپای شوره کند وآب برف

بپاشد وبروی زند وسرکه وگلاب وصندل وکافور بوید وآب

لیمو وغوره ودوغ وسکنجبین وآب انار ترش وامثال آن با

برف مناسب بود وآب گشنیز وبه وخیار که ودوعرق طلع وتباشیر

بر پیشانی وسر مالد مفید بود وانچه را که شراب کم کند گشنیز ورازیانه

وعود ودارچینی وقرفه وکبابه ومر واسن وحب الملک بود و مضمضه

سرکه وآب غوره هم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و

بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود ومتصل ومعتدل الغفلة او

گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد ووقت خواب

آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند وشاید که برای اعانت

هضم خواب کند پس اول بطرف راست خسبد تا غذا در قعر

معده قرار گیرد ودر هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا

کبد بجانب معده مشتمل گردد وبواسطه تسخین او هضم کامل شود و

بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا کند اسهل

کتابخانه مجلس شورای ملی

باشد وپیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد وبر شکم خفتن مدد هضم

باشد وبه پشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل نزله وسل ودرد پشت و

کابوس وصرع وخواب بر خلو معده مضر بود وضعیف کرداند واواز از اسباب

که نزدیک نباشد وحکایت کردن وکتاب خواندن خواب آورد

فصل پنجم در تدبیر استفراغ واحتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست

که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله بولی ونهاری مندفع گردد

پس اگر در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفید باجها چرب با اسفناج

وحلیم گندم وحسوا وامثال آن طبیعت را نرم باید کرد واز قابضات احتراز

باید نمود واگر احتیاج افتد بشیافات وحقنها نرم مدد وبه خصوص

مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد ومحتاج مددی بود واگر طبیعت

زیاده از معتاد مجیب شود ونه بسبب امتلا باشد از اخلاط غذاها

تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زیاده نشود ومثل سماق وزرشک

وقلیه سیب حبس تا پی کنند وخیر الاموری رعایت کنند وباقی علاج

اسهال وحبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل**

ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا منهضم شده

باشد ودر وقتی بود که معتدل باشد وبدن ممتلی نبود وجماع در خلو

معده مضرتر بود از آنکه در امتلا وباید که آنگاه شروع کند که شهوت و

شره بی کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند
و مجامعت با عجایز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشند و با حایض و
صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد
و حجامت مجامعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا
معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و
کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرة بود و ضعف ندارد با وجود
کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن در
آید و بدترین هیئت آن عکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود
و شاید که منی زن با حلیل مرد در رود و موجب تعفن و ورم قضیب
گردد و به پهلو خفته هم نشاید و بپای ایستادن ضعف آورد و بباید
دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعلست و بر رطوبت
که منفعل است پس اگر هردو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر
یکی باقی بود و یکی ناقص شد جبران نیز آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری
باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق
اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک
استعمال و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود

چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع می کند در نفس
مستقر کرده باشد یا وهم کنند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز باشد
که موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخیلات بود و مطالعه
کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع کلام نسا و نظر در
تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجه این قسم در
باب خودش خواهد آمد برین مقدار اکتفا کرده شد

فصل هفتم

در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او
فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسرگین گرم کرده باشند و
معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باید که غذا هضم شده باشد و
بتدریج باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول و ثانی توقف کنند پس
در خانه دوم پس بخانه سیم روند و آب بر زمین ریزند و بنشینند
و اگر مرطوب مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود نریزد تا هوای حمام
در وی اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود
اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و
بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای او اثر نکند
و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام
نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا بحمام رفتن

نوشته اند هم

همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بخار معده بکام رسیدن نیز اواجب
آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر
کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان و محرور مزاج
را در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که او را اسهال
باشد یا نزله بآب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب گرم گرمی
تحلیل فضلات کند و امراض جلد زایل گرداند و رعشه و فالج و تشنج مرطوب
را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود فصل
هشتم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده
حرکتی مناسب بود تا ممد بود بر هضم و اقدار وقت ریاضت آن زمان
باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم
گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت با امتلا مضر بود و
تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو
معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضاء
ناقوف را همچنین ریاضت نباید داشت و مثل کسی که او را دوالی بود
ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا ریاضت
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی

گردش

گردش و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن
و دولاب برگردش و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و
بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون
سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات
نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچو افکار که ریاضت
خاص دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش
بود و حد نظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضت آلات
کلام و تنفس بقراءه بود و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تاثیری
تمام هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زایل
کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بخرقهای درشت جذب خون
کند و بخرقهای نرم یا دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید
و دلک از اعالی بنیاد باید کردن و باسافل قطع کردن و بعکس این
نباید کرد فصل نهم در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت
و یبوست غالب می شود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند و دلک
و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند
و اگر بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال

طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه و نه همین بروغن نرگس و یا سمین و دهن
مناسب باشد و اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و
شیر و عسل خورند و از میوه ها انجیر و رطب و موز و از شرابها شراب
کهنه و متوسط غیر ممزوج و از قبول کردن و کند تا و سیر و جایز و باید
طبیعت ایشان محتبس نباشد و ان تلیین کنند باب کرنب و لبلاب
و شیره خشک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اکر د و دم علک
بطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک و ماء العسل جوشانند و
بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنها نرم مسهل بکار دارند و ایشان
را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و ماده الحیوه و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال
آن کنند **فصل دهم** در تدبیرات مسافران کسی که بسفر خواهد رفت باید
که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید
و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بدان احتیاج
می باشد عادت کند و در سفر برفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی
آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و یا سرکه و آب بهم آمیخته
و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه
بر سر مالند و سینه را بلعاب بنگو و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که

تناول کنند

رنگ

رنگ روی متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و شراب حماض و لیمو
و سکنجبین خورند و در هر موضعی که مسموم باشد دهن به بندند و پیاز با
خود داشتن و خوردن مفید باشد و اگر کسی را سموم زند اطراف را بآب
سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب سپید وکد و در سر
مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نباشد
اندک مضمضه کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و
دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از
سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد طعامی که در وی سیر
بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و به آتش عادت نکنند و اگر سرد
یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزد آتش روند و سیر و جوز
بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما بسختی رسیده باشد باید که دم
با رطل شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا سمین و شونیز
چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا در آبی که در آن انجیر و بابونه پخته باشند
و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد
و اگر رنگ بگردد رگ بزنند و علاج آن در باب خود گفته می شود و مضرت
آبهای مختلف را بطبخ و تقطیر زایل کنند و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو
جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را سکنجبین اصلاح

و پیاز یا دوغ خوردن هم

کنند و بشبی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را بسرکه و اگر ممکن باشد که
آب بدخود مصاحب دارند و بادبانهای مختلف بیامیزند و با کل مملکت خود
نکه دارند و با آب می امیزند و صافی می کنند غایت نیک باشد و کسی که درد
کشتی نشیند اگر دوار اختیان حادث شود و دفع نکنند قی کردن مفید بود اما قی اگر
بحد افراط رسد بمثل سیب و به و انار و شراب منع کنند و سرکه و عدس
خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را
باسفیداج مالیدن مفید بود و الله اعلم

باب دوم در معالجات کلی

اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت
باشد و احکام آن از جهة کیفیت همچو حکم ادویه ان باشد زیرا که تاثیر
اسباب ضروری در بدن از تبرید و تسخین و غیر آن همچون تاثیر ادویه
باشد و غذا از ان جملات که او را حکمی چند خاص هست مثل آنکه در بحران
و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعه بواسطه شغل بهضم غذا از
دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوه و هضم
ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد
بمقدار اندک و تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیه تقویه و تغذیه حاصل
شود و قلت مقدار آن تا ضمه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد
و ما ضمه بقوت بود لکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا

سر نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل بید هم

و تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از ان غذا بسیار حاصل
نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و
قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط
بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا
اگرچه ممد قوت مرض را تقویه آن قدر که از ان لابد باشد بکار
دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود و اما در امراض
حاده که در از نمی کشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج به دوا سه قانون
رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس
جهة آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند
دوم اختیار کمیت دوا و ان موقوف بر معرفت کیفیت دوا و درجه دوا بود
با تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف است
آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و عادت
و صناعت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت
مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج
اصلی صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار از ان مزاج
تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود و با آنکه صحت

یا مجوف خفیف است یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال
باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد
بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج کند و قریب را
بعکس و دیگر آنکه بداند که با دوا چه بباید آمیختن تا بآن عضو رسد چنانچه
زعفران با ادویه قلب و مدرات با ادویه اعضاء بول مزج کنند و دیگر
آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی حقنه و
در امعاء علیا مسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد
و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول
مراعات مخالفت جهات چنانچه از یمین بیسار و از فوق باسفل جذب کنند
دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب
کنند سیم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند
و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضوی که
ماده از آن جذب می کنند به بسیاری نزدیک عضوی که ماده بآن جذب می کنند
نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد و یا از عضوی (اگر ممکن است باشد)
که قریب بود باشد و شرط او آنست که از عضو اشرف بعضو اخس نقل
باید کرد و لا بالعکس و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات
ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و ادویه او را از مقویات

خالی

خالی کنند ازین دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او منفعت
با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و کبد و ازان ادویه قویه استعمال نکنند و
ازین باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودتی
شدیده باشد بکار ندارند سیم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانکه در
اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و
معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید
باشد آنرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویه ضعیفه و اما اعراض
ملائمه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادات
را مرعی باید داشت سیوم قانون در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد
چنانچه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات
و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر
باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اگر مرضی
که بی خطر باشد و مواد آن معتدل المقدار باشد و وهم آن نباشد
که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض
و الم باهم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجه بعمل مثل جبر استخوان
مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود
و قطع و خیاطه و امثال آن باشد والله اعلم و چون معالجه انواعست و حکم

هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در سه فصل کفته شود **فصل اول** در معالجات
سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند فقط
چنانکه سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج
مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از ان اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و لتسخین مزاج بارد در ابتدا مسهل باشد و در اسهال مشکل
بود چون مستحکم شود و تبرید حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم شده باشد
بلکه در ابتداء ظهور بود منع سبب کنند تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ
وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سیم مزاج
حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم علة معتدل در حرارت
و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد
قروح امعا و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت
نباشد نهم انکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سخت و گرما گرم
نباشد دهم انکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت
پنج چیز کنند اول اخراج آن خلطی که بدن از ان متاذی شود دوم رعایت
جهة میل ماده کنند چنانکه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را باسهال
سیم انکه مخرج ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول بنسبت با مجذب کنند و
امعا بنسبت با مقعد چهارم انکه ماده را چندانکه احتیاج باشد استفراغ

شغل ایشانکه بردلاک
که کار حمام کنند

کردانند

کردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم رعایت
وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ
کنند والله اعلم **فصل دوم** در تدبیر قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش
از خوردن مسهل ماده را نضج دهند پیش از ان یک روز بحمام روند و کسی
که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از انکه
در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضرت نباشد پیش
از انکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید
کرد تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ نوبت
آخر زایل کنند اما اگر شکم هیچ نشاید که اندکی آب گرم بخورند و دوشنبه می
نهند و بعد از حب و معجون نهار آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل
غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندکی تناول کند و کسی را
که از مسهل غثیان شود و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش
از شرب مسهل بروز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال
شربتی از نبات با آب فاتر بیاشامد و محرور مزاج تخم کشنیز بر
سر آن کند و مبرود تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت
بکذرد غذای لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مسهل بخورد و عمل
نکند شیاف با حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی لب بند در

مسهل و قی

سرجلاب گرم تناول کنند و در روزی که مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض
منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه
باشد که مسهل مغثی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا بوی ثقل یا
کراهت دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ
متغیر گردد قطع باید کرد به آنکه اطراف ببندند و قرص طباشیر تناول کنند
و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق حمام مفید بود و شراب
ریباس و غوره ببرف سرد کنند و بخورند و اگر بارتنگ در شیر بجوشانند
و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ
بدهند و تهییج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث
شود نیکو بروغن گل چرب کنند و آب سرد بخورد و عطسه آرد و بباید دانست
که ادویه بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل
سپستان و خطمی و بالخاصیه مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی
صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام
را سود دهد و در بهارها هر دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای
مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف یا مقیئات مثل مطبوخ شبت و
بیخ و نمک و تخم و برگ ترب و انگبین عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین
و آب گرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم و چشم را ببندند

و بعضی بعصر مثل
هلیله و بعضی

البته و بعد از فراغ دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب با
گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق
شود و اگر از استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت
پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی شورش معده
حاصل شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود آب گرم اندک
اندک خورند و بسبب عطسه آرند و قی کردن بسیار معده ضعیف کند و قابل
فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و
ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا سرد بود و گردن باریک
بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نباشد قی نباید کرد و
در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما
حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع
کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان پیدا
شود حقنه باید کرد و در ادوار و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف
گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه بمعده
مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که پشت باز خسبد و سر بر بالش نهد
چنانچه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند و حقنه در وقتی
معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام نکند **فصل سیم** در حجامت و ارسال علق

و آنکه استفراغ بقصد استفراغ کلیت زیرا که دران از هر خلطی چیزی
کم می‌شود و غرض ازان تقلیل قدر کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا
محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمانی
معتدل و باید که ماده در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت حدوث
مرض فصد واجب شود و درین تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند
و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران باشد خون بسیار بیرون نکنند
و تا چهارده سال نگذرد فصد نکنند و کسی که ضعیف باشد و خون او کم
باشد به فصادت اخراج دم کنند و بعد از حمام و تخمه و امتلا و جماع فصد نکنند و
آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر با فراط را فصد نباید کرد و کسی که خلط
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد
قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش
خورد و بلغمی را شراب نعناع و بعد به مربی مناسب بود و از غشی
ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید گشود و در زمستان تنگ و نحیف
را در تابستان بعکس این و عروق مفصوده اورده و شرایین باشد
اما اورده آنچه مشهورست در دست شش عرق است اول قیفال و آن
اعالی بدن را و اعضای دماغ را مفید باشد دوم باسلیق و فصد آن
شوره بدن را و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز را و امراض اسافل

مفید

مفید بود سیم اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو
و از مجموع بدن استفراغ دارد چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد
پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلیم و او از طرف ایمن از جهت اسیلم دل
کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار رگ بود
اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن
و او را برای علل اعضای اسافل و ادرار حیض گشایند و در امراض
دماغی جهت اماله ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود سیوم رگ
مابض و آن در باطن زانو باشد و حکم او در ادرار طمث و اوجاع
مقعده از صافن اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب
او همین حکم دارد و آنچه در سرست پانزده است اول عرق جبهه برای ثقل
سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و آنرا برای ضعف
و قروح سر و چشم گشایند سیوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه
و جرب چشم چهارم وداجین برای جذام و خناق و ضیق النفس پنجم
عرق اربعه از برای بثور و حکه و ناصور بینی ششم عروق ثلثه که در
پس گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح سر
گشایند هفتم عرقی که در پس نقره بود که در پس گوش است و بیک
نقره گردن جهت سدر و دوار و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم

چهارم رگی که برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که در زیر زبان است در

باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است

از زیر او برای ثقل زبان مفید بود یازدهم عرق جهنده وان که زیر لب است برای

بخر گشایند اما شرایین مفصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است

میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ وان

برای جبن نزلات عین واغشا گشایند سیم شریان پس گوش برای

رمد وغشا و صداع مزمن گشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام

واین شرایین از قلب دور باشد وانچه نزدیک باشد چون

بگشایند خون ازان باز نه ایستد ازین جهت متعرض آن نشوند اما کیفیت فصد

قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و بوریب باید گشود واگر او را

نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند ودر اکحل احتیاط باید

کرد که زیر او عصبه است که تا سر نیش بدو نرسد و بطول بگشایند وحبل

الذراع را بوریب گشایند وفصد باسلیق را خطر بیشتر باشد زیرا که

شریان وعصب وعضل در زیر آن است و باشد که شریان از طرفین

او در آمده باشد و اسلیم از میان خنصر و بنصر گشایند ودست در

میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بگشایند و عرق النسا

بطول بگشایند از زیر کعب تا بالای آن واگر بر پشت پای خنصر و بنصر گشایند بهتر است

یازدهم

تا بود

شده بود و باید که صاحب آن را از فخذ تا کعب به دستاری محکم به پیچد و پا بر

گرم بر سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن را

بوریب گشایند بهمین شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد و انگشت بسر

بینی فرو نهند آن موضع که در وی چو شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق

جبهه بوریب گشایند و عرق زبان و زیر زبان بطول گشایند و در

فصد دو رگ جبین میل سر بجانب ضد مقصود کنند و بموضعی که سر آن بغایت

باریک بود بطول بگشایند و عرق ماقین وصدغین بانکه حلق بگیرند ظاهر

گردد و در وی نشتر بسیار فرو نبرند و فصاد در حالت فصد باید که نشتر

با بهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر سر

نشتر بعصبه رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و شیاف

مامیثا و آب گشنیز بر آماس مالند و اگر قوت باشد از جای دیگر

فصد کنند یا صافن بگشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامات آن است

که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال

وصبر و مر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و بسفیده تخم مرغ با هم بزنند

و پشم خرگوش یا [illegible] یا نسج عنکبوت بان آلوده کنند و در موضع

زخم نهند و آب سرد بر دست بزنند و دست ببندند و سه روز نگشایند

و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از انکه بگشایند خون

[illegible]

بازنبسته باشد بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید
و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکند و اگر هر روز که آید کمتر شود دلیل
خیر بود و اگر زیاده شود از جایی دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند
اما حجامت بشرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بشرط باشد استفراغ
از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار
حجامت مردمان فربه را مناسب باشد و بهترین وقت آن میانه ماه
باشد که ماه در نقصان باشد در ساعت سیم از روز و بعد از استحمام
حجامت کنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم بدن حس
و ذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود در جرب عین و بخر را
مفید بود اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیرتر از نقره باشد
در میان شانها خلیفه باسلیق بود در خفقان و فم معده را مضر بود
بهتر آن باشد که میل ببالاتر کنند و حجامت صدغین که رگهای گردن
خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه و هنبا نه در اختلاط
عقل و دوار نافع باشد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود و
بر قطن و ما بین دو شور و فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعده را نافع
بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و جراحات فخذین و جراحات
الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق

نافع بود و از خلف

مناسب

مناسب باشد و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النساء و نقرس مفید بود
و حجامت بی شرط از برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب
کند یا ورمی غایر را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند
یا از برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع
کند یا برای رد عضو با موضع خود همچنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین
است و آن بسبب نزول چیزی در و از امعا و ثرب که اگر در حمام محاجم
بر پوست شکم نهند و آنچه فرود آمده باشد باز گردد و بعد از آن که
شکم بروغن مالیده باشند و حجامت با شرط از ده سال تا شصت
سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در
آب می باشد و آن را زلو می گویند و در امراض جلد آن را بر
عضو نهند و خون میمکد و گفته اند که خون بد جذب می کند و آن در سعفه
و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین
علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب که جامه خواب بک
می گویند باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ
و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و اشقر و جگری همه
نیک باشند اما آنچه سیاه باشد و بزرگ و سبز باشد و آنچه شبیه به
ماهی بود و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر او خطهای لازوردی باشد

طحلب جامه خواب بک نباتیست
از جنس ای سبز که بر روی آب
می ایستد و بک وزغ است

بطاووسی

مجموع ببا شد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دور فور ارسال کند و اول
اندام را سرگون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را بآب و بوره بمالند تا
سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر بگیرد پاره خون بر آن عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر آن افشانند و چون بیفتد محجمه بنهند
و برفق مص کنند تا اگر نیشی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد
عابسات بر آن افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه
مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه بر ثانی موقوف بود
اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که
ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب
که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروریست و اگر چه حاجت بمسخنی
افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل بمجففات می کنند
و از تب باک نمی دارند سیم آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثلا حمی محرقه
و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگر چه فالج را مضر
بود اندیشه نباید کرد و چون عرض و مرض جمع شوند اول معالجه مرض
کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال
مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکرده اند
و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب باز بسته است و باید دانست که بغیر

این معالجات که گذشت معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض بنقلها
و حکایات غریبه و کلمات طیبه و احضار مغنیان و آوازهای لطیف و
بوهای خوش و از آن جمله انتقال از هوایی بهوایی و از مسکنی بمسکنی
بود و تغییر اینها نیز مؤثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشه
چشم کند و صاحب لقوه را در آینه چینی نگرد و امثال این بسیار است
و همه متعذر را آرزو کار است چه بعضی برصحت بواسطه این اسباب حاصل
می گردد و بعضی برصحت بی رعایت این امور زایل می شود او است فاعل
بهر چه خواهد و هر چه خواهد کند که حکم او راست والسلام علی من اتبع
الهدی **مقاله ثانیه** در امراضی که اعضا را حادث شود و علاج آن
مشتمل بر هفت باب است **باب اول** در امراض سر و دماغ و از آن جمله صداع
است و آن را بفارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی
یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداع دمی
که از غلبه خون بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه و ضربان سر و عظم
نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر هر یک پنج درم خورند با تمر
هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه
یا نخود آش و مزعفر بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه

وگلاب بوییدن ولعاب بهدانه وخطمی با سرکه بر سر نهادن و نشیطا بروغن بنفشه
وکدو مفید بود وانچه از صفرا بود علامت آن تشنه و حرارت ملمس و
خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفره و صفا قاروره بود
علاج آن جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی بود هر یک سه درم و ترنجبین
ونبات هر یک ده درم تناول کند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب حل کرده
چاشت منده و غذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه خورند و بر بوب فواکه باده
و سکنجبین لیمو کنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله یا قرص
بنفشه یا این حب بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ ده حب
تربد سفید کوفته و بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم
بکوبند و با آب رازیانه سرشته و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ
سقمونیا بریان کرده به ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
وگلاب وکاهو وکدو و خیار بویند و پای شوره با آب گرم و سپوس
وخطمی وبنفشه کنند وانچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و
کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین و نبض لین و قاروره
سفید و غلیظ بود علاج هر روز جلابی از نخ عسلک پنج درم و رازیانه
سه درم و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک
دانه خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمیخون و یا بوشنج

شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر را بدان بشویند وانچه از سودا بود
علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بی خوابی بود و نبض
بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بادرنگبویه و
نخ عسلک هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده درم تناول
کند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند یا بحب ایارج و شبیار و
بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند وانچه از ریاح
غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده علامت آن آواز گوش و انتقال
وجع و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف بگلقند و از یانسون باید کرد
و از میوه و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات و بخورات
حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب آن در بینی کنند یا روغن
آن در سر مالند نافع افتد اما صداع که از سوء المزاج ساذج بود
حار باشد یا بارد وانچه حار باشد اگر اسباب خارجی حادث شود
مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و
قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی
از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب سرد و عرق گل
و بید چاشت منده و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین نیز مفید بود

و غذا نخوداب با مغز بادام و اسفاناخ با تمرهندی خورند و در جای خنک ۱۲۷
آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
و اگر اسباب خلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و
درین نوع تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و ترنجبین مناسب بود و اگر از سوء
المزاج بارده بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس
و میل صداع بموخر سر علاج آن تناول جلابی از بیخ کرفس و از زبانه و
گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان و بالنگو با گلقند و زبانه و
و اطریفل کبیر کنند و جوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخوداب با
کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره
استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون
وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویه معده بود و اگر بسبب اخلاط
بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و جشاء ترش
و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت و تخم خربزه
و برگ ترب بجوشانند و انگبین و نمک در آن حل کنند و بیاشامند
و قی کنند و بعد از قی گلقند و از زبانه بخورند تقویه دماغ کنند و غذا نخوداب
و ستر خورند و اگر تنقیه ساکن نشود اخفقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد

و بشر و بو مشک
و امثال آن

۱۲۶ علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و شورش معده بود و در حالت
گرسنگی نیز باشد علاج با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب
انار ترش لعق کنند و غذا ماش با انار یا تمرهندی خورند و اگر بسبب
اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم
معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیه معده و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو لعق کنند و نرجس و
یاسمین و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه
نفاخه زاید شود علاج تقویه معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند
و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد
وجع بود در بامدادان و در خلو معده علاج ترید آب غوره و آب
ریباس و انار خورند و اگر جوفات معده منغصه شیرینی خورند و اگر
صداع از یبس و خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود در
عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه
مرطبه جیدة الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام
معتدل و ته همین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ باشد علامت
آن آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و انفعال دماغی

علامت

بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه
و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن
علاج اعضا بود بیضه صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب
آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود و
علامتش آن باشد که با دنی سببی شدت کند و چشم بر نتوان داشت و از
کلام و صوت متاذی شود و کاره چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج
تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهای حاده و بعد از
تر و روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع
بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول الماء بود
شقیقه وجع شق از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی
که ضعیفتر باشد قبول کند و علاج او همچو علاج صداع بود و تناول
دواء المسک نیز مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کشنیز
با غذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که
در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آن را فرانیطس نیز گویند و سبب
آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و
ضحک و حمره وجه و عین بود و نفس عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود
و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد

و آلو سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم
نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر
بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در این مرض توقف بنابر
نمود و در پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه
پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان هر یک بیست عدد
عناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیارشنبر از هر یک ده درم و استعمال
مشمومات بارده کنند و پای شوره با آب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس کنند
و شقل شراب اجاص کنند و اگر بی خوابی باشد شراب خشخاش و نیای
روز شیرینی از نبات و عرق گل و بیه مناسب بود و اگر از ماده صفرا
بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون
و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و ناریه قاروره
بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم و آلو سیاه ده عدد و
بنفشه پنج درم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین یا تمر
هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه بروره و شراب خشخاش
شقل کنند و تلیین بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود
صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی عناب سپستان
هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی

کنند و تخم خیار خیار ترنجبین هریک دو مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن
بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد گلاب
هفت مثقال لعاب بهدانه و روغن بنفشه و روغن کدو هریک ده درم باهم
بیامیزند و استعمال کنند و شربت بستان افروز چنانچه گفته شد بیاشامند
و ثقل با آلو مربا کنند و در سرد و نوع تسکین حرارت با آب خیار کدو
و شیره تخم کدو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال
آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و بنفشه بویند و سرسام
از ماده سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار
و ترس و گریه و بی خوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود
و به در ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد
و قاروره سیاه و غلیظ بود و علاج جلابی از بنفشه و گاوزبان هریک
چهار درم و بیخ هریک سه درم نبات ده درم باید و غذا جو و نخود با
شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحب و حقنه کنند که مسهل سودا بود
مطبوخ شاهترج هفت درم بیخ هریک و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کشوث
هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم هریک با و شان
اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هریک چهار درم ورق گل پنج درم بالنگو
گاوزبان هریک دو درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم و بعد از

شبیه شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
شیره خشخاش بر سر مالند و میانه های روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و تخم شاهسفرم تناول کنند و شراب گاوزبان ثقل کنند لیثرغس سرسام
بلغمی بود و علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت
و اختلاط عقل و سکون و نسیان بود و علاج هر روز جلابی از بالنگو و بهیک
هریک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و حقنهای حاده استعمال کنند
شیاف زهره گاو یکدرم شحم الحنظل نیم درم بوره خطمی هریک سه درم
بکوبند و شکر بجوشانند تا معتدل شود و بدان بسرشند و شیاف سازند
و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل در سر مالند و
بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک یا کندش تا
شوبخر عطسه آرند و الشافی هو الله ماشرا ورمی دموی باشد که
در روی پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرا گیرد و سبب آن
غلیان دم باشد علامت آن اشتعال و حمرت و ضربان و جع و حمی
حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند و جلابی از
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم عناب هفت عدد آلو
سیاه ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند

و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق به الصندل و اقاقیا و فوفل و ماء الشعیر طلا
کنند تا ماده قبول نکند و بعد از بنفشه با آب خیار و خیار کدو و شیره تخم
کدو را با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را مجتمع
نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزها گردد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا عضوی
دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز بدان متحرک شود و این
حالت بظهور رسد اما آنچه دلیل در دماغ بود اگر بلغم باشد علامت
آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر شود علاج
جلابی از افسنتین و گاوزبان و بیخ کهک هر یک دو درم و گلقند ده
مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه با زیره دوا
چینی خورند و بعد از نضج شقیقه حب ایاره و شبیار کنند و شونیز و فول
و فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز
و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان فرو آرند
و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض
صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد و علاج هر روز جلابی از بادرنجبویه
و بیخ کهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود با مغز

بادام خورند و بعد از نضج شقیقه حب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند
و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و
نطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله
پرورده و اطریفل کوچک و کلنگبین با افتیمون و مصطکی مفید باشد
اما دواری که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان بود و جشاء و
سوء هضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف
حال معده در خلو و امتلا علاج بیخ کهک و تخم زیره و برگ آن و شبت
و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک بیاشامند
و قی کنند و بعد از آن گلقند و وارد یا نه با سکنجبین لعق کنند و حب فرنجمشک
و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود کنند و شقیقه بجوارش سفرجل
مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت حقنه
سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم تربد حلبه خطمی سبوس
بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم
درم و روغن شیره ده درم بدان ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار
بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف حادث
شود علاج آن تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد
و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا

و غلبه دم نیز بود و علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتهاء و سرعت
نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ کهنک
و نبات تناول کنند غذا شوربا ماش با مغز بادام و بعد از نضج اسهال صفرا
بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار دموی حمرة لون
و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت
ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات یا آب انارین با لعاب
نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند
و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین دماغ بمحللات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در ان بزور و توابل بود و اگر بسبب
عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ
سدر مرضی باشد که علامت او چنان محسوس شود که بخاری از
بدن متصاعد می گردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش
بود و ماده آن مرض اکثر سودا بود علامت آن کندی حواس و تحیر
و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن
هر روز جلابی از بیخ کهنک و گاوزبان هریک سه درم و بالنگو ده درم
و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخوداب با مغز بادام خورند و بعد از
نضج منقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب اهلیله سیاه

افتیمون هریک سه درم بنفشه ده درم تربد خراشیده کوفته بروغن بادام
چرب کرده یکدرم اسطوخودوس بسفایج هریک درمی و نیم بکوبند و
بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی
از نبات بنیم گرم بیاشامند و علاج او نزدیک بعلاج دوار باشد
و آن حقنه که در گورفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود فصد کنند و سر را از بخار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن
گل و بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار
شود و بسبب آن سوء المزاج بارد بود و مادی یا ساذج اگر مادی
بود علامت آن ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و گشادن
چشم دشوار بود و صعوبت انتباه از خواب علاج بر دو جلابی از بالنگو
و بیخ کهنک و گاوزبان و افتیمون و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با
شیره خشک دانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب با نمک لعوق
کنند و بعد از نضج منقیه بحب ایارج و نوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه
خشک شبت بابونه سنا هریک هفت درم بیخ کهنک رازیانه تخم
کرفس هریک سه درم حلبه پنج درم اشنه حنظل هریک دو درم بسفایج
در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید و صافی کنند و بوره
نمک هریک پنج درم و انگاه عسل و روغن زیت هریک ده درم

۱۳۵ باآن ضم کنند و به فعات استعمال کند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول
کند و سعتر و مرزنجوش بوبند و روغن نرگس و زنبق و خیری استنشاق
کند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل
یا خارج استعمال کنند یا سرمایی که به دماغ رسد علامات آن اسباب مسبوق
مذکوره و برودت لمس سر باشد و کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی
شبیه بجرقی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما در این تنقیه
احتیاج نباشد و نه همین سر بروغن بابونه و شبث و زنبق مفید بود و
شرو و بیطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد
علامات آن امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت
جوع بود و علاج تنقیه معده کنند بقی و استفراغ بجهت و حقنها و اگر
بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود ضمادات و مقویات
مثل ماش و معاث و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند
و در سبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود و سونیز و خوردن ابهل
و غذاها که در و نوابل بسیار بود نافع افتد سهر بیداری و بیخوابی
با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده یا بی ماده
علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دادن شیر
شیر زنان بر سر و نه همین بروغن بنفشه و کدو و نمد ابنوماش با بیرزه خشخاش

واسفاناج

۱۳۶ واسفاناج خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و
کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر بریزند و استشمام مرطب
و دنگ و آواز آب و باد موجب خواب بود و اگر افیون و شبث و
اشنه و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بجهت خواب آرد
و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا و بعد از آن
استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات
و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاهی خوابی طویل باشد و
گاهی سهر مفرط و روی برآمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی یا سیاهی
بود علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب بود و بعد از آن
استعمال مشمومات و سعوطات کنند و در این مرض این حب مفید بود
بنفشه دو درم تربد یک درم هلیله یک درم تخم راتیانه و کرفس بلغ مصطکی
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده بهندانک بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از نضج ماده عمل کنند حقنه که مفید باشد سنا
پنج درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم حلبه
کفی عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک
هفت درم مغز خیارچنبر ده درم عسل و روغن کنجد پانزده درم
نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم شوخص حاتیت کم مردم ناگا

بر یک حال باشند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند و اگر
خفته و نشسته همچنین و بدین سبب آخذه نیز ش گویند و سبب آن سده
باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی حادث شود و علامت آن شخوص عین
و فقد حرکات بود و هرچه بر مریض آگویند جواب ندهد علاج اگر موجب
فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو
و افسنتین هر یک دو درم و گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول
نمایند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج منقیه و مطبوخ
افتیمون با حب ایارج کنند و استعمال حقنها کنند و تا همین سر به روغن بنفشه
و کدو و استعمال نطولات محلله مفید بود حقنه آب سلق و خطمی و شیره
سپوس با کرطل حاصل کنند و یک درم بوره و دانگی و نیم شحم الحنظل و ده درم
روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند کابوس آن است که
چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا شبیهی یا
یا کسی او را می فشارد و نفس او تنگ میشود و آواز نمیگیرد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد
فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا
سودا منقیه باید کرد چنانچه مذکور شد و تناول نباید کرد که مقدمه
صرع باشد صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب

حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد
و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت
آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس
و بلادت و بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود
علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و افسنتین و بالنگو هر یک سه درم
و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه با
دارچینی خورند و کباب و نیمرو مناسب بود و بعد از نضج منقیه حب ایارج
و اسطوخودوس و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه کنند و این حب مفید
افتد ایارج فیقرا تربد صبر هر یک نیم مثقال افتیمون حب النیل هر یک یک درم
شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا مصطکی هر یک دانگی
کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته کنند و حب سازند و مصروع را از گرما
و سرما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در مهب باد و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول مبخرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب
باید کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص اسب و دوانیدن و دور دولاب
و چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در
بینی کنند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق
ریزند و شره دیلیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس

مفید بود صفت آن اسیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هریک پانزده درم
غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هریک دو درم بکوبند و
بسکنجبین بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت
آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم بود علاج آن تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببوییدن کسس و مرزنجوش و
بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو با تریاق اربعه و
مثرودیطوس تناول کنند و عود و فاوانیا بسایند و در بینی دمند
و بسیر که عنصل و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت
آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع وداجین ممتلی شود و
روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد
صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن سرکه و گلاب
و مالیدن روغن گل و تناول ربوب فواکه و اگر از ماده صفرا بود و این
نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم
بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رز
به تناول کنند و پای شوره با آب گرم و خطمی کنند و آنچه اطفال را
حادث شود و آن را ام الصبیان می گویند از این قبیل باشد و اگر

صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان بود و اختلاج دل و غشی
در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلا و خفقان
در عقب قی علاج آن قی کنند بمطبوخ شبت و ترب و دانه کی عسل و نمک
و سکنجبین و طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از تقویت معده بجوارش
مصطکی و عنبر و ماورد اصلاح کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش و دانه
دارچینی ذکر و یا دکبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل دستین
و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه ریح غلیظ یا ماده بخار غلیظ بود که
از عضو متصاعد شود و علامت آن آن باشد که احساس چیزی کنند چون
بخار که از آن عضو مرتفع می شود و بدماغ رسد و با آن تمطی و تثاوب
و تثاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارج
کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
بدلک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و صرع بواسطه بخارات که از کرم
کدو و حیات متصاعد می شود حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب
و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج
آن قتل و اخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب
و گزیدن حشرات حادث شود رازیانه دو درم و گلنگبین ده درم
بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند

و اختناق رحم نیز شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود گفته شود انشاء الله
و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد و اگر شیرخواره
را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا
بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید توان داشت و زراوند
ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن زراوند طویل زنجبیل حبشی
بیخ کبر حب الغار جنطیانا و قسط مر و عروق مثاوی بکوبند و بعسل کف
گرفته سرشند و یکمثقال از آن شربتی باشد **سکته** سدهٔ تامه باشد
که در بطون دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد
بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب به دماغ و میان روح
نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتةً حادث شود و سبب این
سده بلغمی لزج باشد و علامت آن سپیدی لون و کثرت بزاق و ثقل
سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره بود و
آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر روح دماغ
و اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم گردد که زنده است پاره
پاره پشم یا پنبه زده بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیات باشد
یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص تنفس او کنند یا اصبع در
دبر او کنند که آنجا شریانی هست که تا حیات باقی باشد او متحرک بود

ترتیب جواد

یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر باشد زنده بود علاج او اول سر او
بتراشند و پاره نمد گرم کنند و بر سر سکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای
آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر و در سنه همه یا بعضی بکوبند
و در بینی سکوت نهند و اطراف او را بچیزهای درشت سخت می مالند و
پر مرغ بروغن و ایاره فیقرا بیالایند و در حلق او فرو برند و بجنبانند
باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند
و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر یا ایارج ماء العسل
حل کرده در حلق او ریزند یا افتیمون و زیره و مصطکی و گلنگبین بجوشانند
و بریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت
روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از افتیمون و رازیانه
و گاوزبان هر یک سه درم و گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب
با کبک و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و میان یکی
روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج شقیقه بحب ایارج و ایارج لوغاذیا
کنند و در هر هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و
احتیاج و تا هشت و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته
اگر بآن باید بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود و
علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت

ساق و اخراج دم بحجب نوق و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند
و غذا نخود و شوربا ساز با مغز بادام و شقیقه بحب بنفشه و قرص آن کنند و
حقنهای لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بسر و دماغ
شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه **حقنه** که سکته
بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه و خشک اکلیل الملک
ورق سپیدار بجه ماحوز سداب کرنب بزرگ تخم شبت هر یک دو درم
شحم الحنظل افتیمون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند
و صافی کرده عسل صد درم و انکدانه پانزده درم و بوره و نمک هندی
و قرنفل هر یک نیم درم کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر
ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته
بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و بشرکت مراق
نیز بود و علامت آنچه از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و
سواد لون و یبوست و صلابت و اختلاف نبض و صفات قاروره و تنهائی
دوست دارد و نظر در زمین یا چیزی کند و همچنان بماند و کثرت فکر
و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز جلابی
از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت عدد و سپستان
عدد و نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج شقیقه دماغ بحب افتیمون

و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام و اسفاناج خورند
و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب
رقیق نو و ادمان حمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه
غلیظه و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال
تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و تکرار
شقیقه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت
منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب
بود و علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ [illegible] و
گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره باج یا شیره خشخاش دانه
و بعد از نضج شقیقه باین مطبوخ کنند تا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک
سه درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال
یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود
افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم غاریقون
یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم بکوبند و
باب رازیانه بسرشند و حب سازند سه درم شربتی باشد و این
مفرح نافع بود **صفت** آن بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه دار چینی
جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج زعفران

تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک خالص دانگی مجموع را سحق کنند
و هلیله کابلی چهل عدد و امله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی
اید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و
ادویه در آن ریزند و بهم برزنند و احیانا مثقالی از ان تناول کنند
و اگر احتراق صفرا بود علامات ان بی خوابی و هذیان و اضطراب و غضب
و شتم و صیاح و صفرت لون بود علاج ان تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا
بمعجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و نطول همین بر دهن بنفشه و شیر زنان
بر سر دوشند و بنشاط و سماع الحان و نغمات و حضور یاران انیس با
مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برگ بید بیرون
اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند
و بسر بخار ان فرو دارند و بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق سودا بود
تکث آن بیشتر و معالجه ان مشکلتر بود و علامات آن کثرت غم و فکر و گریه
و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود علاج هر روز جلابی
از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و بالنکو دو درم و گلقند
ده مثقال تناول کنند و غذا نخود و ماش (?) با سفاناج و مغز بادام
خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایاره جالینوس و ایاره
لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم مفید بود صفت شیر

بر رطلی بجوشانند و در حالت جوشیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی
بر آن ریزند پس صافی کنند از شیر و تشرب نمایند و احیانا این مفرح
خورند صفت آن ورق گل سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک
پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند (?)
و یکمثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دوا المسک
حلو نیز مفید بود اما انچه بشرکت مراق بود بواسطه ورم آن باشد
یا سده آن از خلط سوداوی و بدان سبب همه بخارات متصاعد
گردد و افکار متغیر شود علامت ان انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و
کثرت ریق و جشا و وجع بود و احساس بخارات کند که متصاعد شود
علاج هر روز جلابی از بالنکو و گاوزبان و بادرنجبویه و رازیانه (?) و گلقند تناول
کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج سنا پنج درم بجوشانند و معجون خیار
چنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنها لینه استعمال کنند
و اگر با این نوع حرارتی باشد جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و دوا
زرشک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا
جو و ماش خورند با مغز بادام و اسهال کنند و ترطیب دماغ بشستن (?)
شیر زنان بر سر و نطول همین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم
بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود و ان

جنونی سبعی بود و علامت آن غضب و قصد و ایذا بود و از آن جمله است
داء الکلب و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک
و لعب و عبث و قصد و اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و
از آن جمله قطرب باشد و آن از تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و
شدت جوش بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد و
علاج آن همچون علاج مالیخولیا است عشق را نیز از مالیخولیا شمرده اند
وسوسه باشد که مردم را از فکر صورت خوب وارد علامت آن صفرة
لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بی خوابی و سرعت و صغر
و صلابت نبض بود و دایما آه سرد کشد علاج او آنست که بکارهای
بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ با دهان و نطولات
کند و تقویت قلب بشراب حامض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و
غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال
ممکن باشد بهترین علاج بود و نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال
آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب مفید تر
بود نسیان فراموشی بود و آن ضعف فکر یا ذکر یا متخیل باشد و سبب
آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت آن کثرت خواب و
تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز

جلابی از بالنگو و بیخ جهک هر یک سه درم و از رازیانه دو درم و گلنگبین ده
درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره جهک دانه و کبک و تیهو و
دراج خورند و توابل از آن کنند و بعد از نضج شقیقه حب ایارج فیقرا
کنند و پودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در
زنبق و جزری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر و فودنه و مشک
بویند و با پودنه و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن گیرند و از زنده حماما
ماء الحتیق و وج و زنجبیل پرورده و سرکه عنصلی و سکنجبین آن تناول
کنند و مصطکی و کندر بخایند و نقل بجوز هندی کنند و از آب سرد
و بقول بارده اجتناب کنند و اگر بجای آب ماء العسل با شراب ریحانی
خورند بهتر باشد و درس و بحث و مجادله و استماع آوازهای بلند
مفید بود دوایی مفید فلفل و دارفلفل و وج و دارچینی زنجبیل هر یک دو درم
سنانج درم جوزبویا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی
کوفته و بیخته با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند آخر کندر سعد هر یک
دو درم فلفل زنجبیل هر یک پنج درم کوفته با دو چندان عسل بسرشند
و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود و علامت او سهر و خشکی منخرین
و کدورت لون و بطو تکلم بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و گاو
زبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ

آن کنند و غذا اسفیدباج و نخود با مغز بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن
بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج ساذج حار حادث
شود و علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی لمس و تخیل آتش و شعله
چیزهای رنگین بود و علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید با آب
سرد بیاشامند و غذا اسفیدباج با مغز بادام و اسفاناج یا حریره از
شیره سپوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و لطوخهای
بارده مفید بود **فالج** استرخایی بود که در شقی از بدن حادث شود
سبب آن سدهٔ بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را منسد گرداند و علامت
آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید باشد
و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید توان داشت
علاج او آنست که چهار روز تا تواند تقلیل طعام کند و از دوا و دیه قویه هیچ
ندهند و به اندکی آب گوشت با زیره و دارچینی لب زنند و بجای آب
ماء العسل خورند بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بادرنگبویه و انیسون
و بیخ کرفس و گلنگبین بخورند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و فلفل
و دارچینی باشد و بعد از نضج تام این حب فرو برند صبر سقوطری کیشیل
بوزیدان ماهی زهره ترید فراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده از
هریک درمی غاریقون افتیمون شحم الحنظل هریک نیم درم ملح هندی دانگی

نیم مثقال دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو
روز این حقنه استعمال کنند برگ ورق سداب الجبل سلق شبت نانخواه
مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل هریک هفت درم بجوشانند
و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انگدان هریک ده درم در آن حل کنند
و بار روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که
در باب سکته ذکر رفت استعمال کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
جوارش بلادری هرکدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند با شراب
بادرنگبویه و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا می خایید و چون اثر بهبود
ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال
آن در اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته
در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و با این ماء الاصول مداومت
نمایند **صفت** آن بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هریک هفت درم تخم رازیانه
و کرفس و انیسون هریک سه درم نانخواه زراوند شونیز هریک دو درم
در دو من آب بجوشانند تا بر یکمن آید و با یکمن عسل بقوام آورند **تشنج**
آنست که عصب بمبدا خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و از بسط آن
از حرکت انبساط باز ماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضلها را
ممتلی گردانیده باشد و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع

شده و آنرا تشنج رطب و امتلائی گویند و این نقشه واقع شود و علامت آن
علامات امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر
بسبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس گویند و
این نوع مشکلتر بود و سبب آن یبوست و استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا
حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج
حاصل شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب
مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و زغاله
و مرغ و ماهی تازه و حسو جو و حریره و شیر مثل و امثال آن و از اشربه
شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار کدو با نبات و شراب
رقیق صرف یا ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و
برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و در آن
عضو می ریزند و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم
کثیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و
اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شیر یا
از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج
آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج
کرم بود **کزاز و تمدد** اما کزاز تشنجی بود که عضلات گردن را حادث شود

ونهد

ونهد و تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانکه عضو به طرف صحیح
حرکت نکند و علاج هر دو همچو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در
عضلات روی و چشم واقع شود و شق از روی بجنبی غیر طبیعی منجذب
گردد و از هیات خود بگردد و سبب آن یا تشنج یا استرخا انچه از
تشنج بود علامت تمدد پوست پیشانی و قلت براق بود و از جانب صحیح
چشم بر هم نتوان نهاد و علاج آن همچو علاج تشنج بود و انچه از استرخا بود
علامت آن استرخا و ضعف حرکت ذهن و کندی حواس خصوص حس
ذوق بود و چون ذهن فرو آمده باشد و خنک نیز مسترخی شده
و نه پر طلق آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و
ناتوانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی از رازیانه
و انیسون و بادرنجبویه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران
و دارچینی خورند و گوشت اسب و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و
تنقیه بحب صبر و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر و ماء العسل بجوشانند و
و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و عنبر
و جند بید ستر بجوشانند و روی به بخار آن فرود آرند و کندر و مصطکی
و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن
گیرند **رعشه** علتیست که در اعضا آلی ظاهر شود بسبب عجز قوه محرکه از

تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی با ثبات
بسهوی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر
را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و اعراض نفسانی بر حادث
شود آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات غلبه بلغم
باشد و علاج هر روز جلابی از افسنتین و رازیانه و گلنگبین تناول کنند
و غذا نخود آب با فلفل و زعفران گوشت اسب و کبک و دراج خورند
و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در
مهره پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و با قضبان نشستن نیز مفید بود
و نارجیل و مغز فندق کوفته نافع بود و آنچه از سوء المزاج ساذج بود
بسبب ملاقات مبردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء
العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادویه حاره استعمال کنند و آنچه
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن
گل و مورد و در لوب خوا که مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل
غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر
بسبب گزیدن حشرات عارض شود شراب بالنگو با تریاق تناول نمایند
و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن

بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم مشکل باشد و
علاج آن ترطیب بدن بود و تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا شوربا
با مغز بادام و اسفاناج و فروج فربه و خربزه از نشاسته و روغن بادام
و نبات و نیز همین بر روغن بنفشه بادام **اختلاج** جستن اندام باشد و
جستن ابرو و چشم و روی و لب مقدمه لقوه باشد و سبب آن
رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل بریح و بخار کند و
بسبب غلظ از مسام زود بیرون نتواند شد قوت دافعه خواهد که آنرا
دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج گردد
علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را بروغن
قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحب ایارج که مسهل
بلغم باشد بکنند **خدر** آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و
آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده
باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح
نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و تقلیل غذا
و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال
کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن همچون علامات تشنج یبس
بود و علاج او همان باشد و اگر بسبب ضغط ورمی باشد یا سختی

عضو با بران نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو زکام و نزله
عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند و
اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج
حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء
حاره حریفه علامت آن حمرة و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج
آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود و شراب بنفشه و
نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا شوربا و مغز بادام و اسفاناج جو دهند
و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد
بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و
شیرخشت یا خیارچنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن
بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود اسپغول
سرکه یا صندل و کشنیز سد کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب
داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و
ثقل و کسل بود و بهوای گرم استراحت کنند علاج سر را بشستن
و غیره گرم ملازمت و جلابی از بیخ کهک و پرسیاوشان و بابونه و
نبات تناول کنند و غذا نخوداب با مرغ یا مغز بادام خورند و اگر طبیعت
محتبس باشد تا پنج درم بنفشه نیلوفر پرسیاوشان بیخ کهک هر یک سه درم

سکنجبین خیارچنبر از هر یک ده درم پاشویه منه و شبت و بابونه و گاوزبان
و بیخ کهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر را به بخاران فرود آرند
و اگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز
و افتیمون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بر آتش نهند و اگر سیلان
رطوبات متمادی شود کندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام
خواب مستغرق کنند و در پشت بار نخسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس
دغدغه در حلق کنند تنحنح آنرا دفع کند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بران
ریزند و بینی بدان فرود آرند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب
کنند و جلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و باقلا آب
با روغن بادام و حریره از شیره اسپغول و نبات در روغن بادام و
تخم خشخاش مفید بود و اگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود
در باب امراض صدر باب دوم در امراض چشم بر حافظ صحت عین واجب
است که از جماع و سکر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید
و گوشتها و طعامهای شور و کامها احتراز کنند و چشم از هوای سرد و گرم و
دود و غبار نگه دارند و از ادمان کتابت و بی خوابی و گریه مجتنب باشند
و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و مداومت سر بروغن بنفشه و
کدو کنند و کحل روشنایی و کحل الجواهر احیانا در چشم کنند ضعف بصر اگر بواسطه

غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب با ترنجبین جلاب زنند و غذا نخود ماش با مغز
بادام و اسفاناج خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا غوره و کد و بکشند و
اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص بود بی حمرة و وجع و در
عقب خواب و اکل زیاده بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کهک
و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با ایارج فیقرا یا قرص بنفشه با تربد و
سقمونیا بریان کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنایی
کبیر و باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود اگر
از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان عین فصد
و کثرت نمد و دمعه و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی
بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد علاج آن
آب انار بی با تمرهندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب
و نبات بجلاب زنند و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه تناول
کنند و اجاص و عناب جلاب زنند و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم
مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و رویه نرگس و گلاب و لعاب بزرقطونا
و مامیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیون در

چشم

چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه
و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج تنقیه دماغ بحبها و ایارجه و حقنها
نرم کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود و
جفن برهم نیاید علاج شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا نخود
ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند نوعی
رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک بر شود اما گرفت و بیشتر
صبیان را عارض شود و علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره
و در سال علق مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز
کنند ظرفه نقطه خونست که در طبقه ملتحمه حادث شود و بسبب لطمه یا ضربه
یا حرکتی عنیفه باشد یا ... حادث شود علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب
عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و
قطره خون بال کبوتر یا بط با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و
روغن گل و سفیده بیضه نیز شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل در
حوالی چشم ضماد کنند و در انتها اکلیل الملک و بیخ کهک و دم الاخوین
و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر ظرفه بسبب
حادث شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند
و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف آبار بکشند جفت

تخم سفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم ۱۵۹
افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت به آب می سایند
و می کشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا به سیاهی
چشم رسد و علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج و
جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف
باسلیقون و قیصر و روشنایی در چشم کنند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج
آن کشط باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و به تدریج
زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن
حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از دود
چراغ متاذی باشد علاج فصد ماق و عرق پیشانی کنند و احتراز از غبار و دود
و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین
و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام و بعد از نضج این مطبوخ
بیاشامند سنا مکی سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله
سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده به روغن
بادام چرب کرده دو درم خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند در سر مطبوخ بریزند و شیاف
احمر و شیاف قلقد و باسلیقون و دو سار حار و روشنایی در چشم کنند

ثرف

شیاف قلقد و سنج پنج درم زنجار دو درم نوشادر بوره زرنیخ مطحونه هر یک ۱۶۰
سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند
و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود به مقراض لقط باید کرد والله اعلم **جرب عین**
خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود علاج
فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر با جرب
منضم شود ادویه حاده استعمال کنند و تنقیه به مطبوخ هلیله با حب افتیمون
کنند و جفن باز گردانند و ماده سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس
بخواب روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ باشد سر مادر دب جفن
باز می گردانند و به شکر حک می کنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاده
بر آن افشانند و شیاف ابیض و شیاف ایارج در چشم کشند **قروح عین**
سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان باشد و
علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب
بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورد و اگر حرارتی
باشد گلاب با شیره خشخاش خورد و شیاف سوخته و ساذج کوبند
و بسایند و زرد و سازند **حرقت عین** سوزش چشم به سبب انصباب اخلاط
تیز یا ارتقای بخارات بود علاج اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و
تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل دار فلفل هر یک درمی

زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دانکی بکوبند و استعمال کنند ١٦١
و اگر علامات امتلا نباشد توتیا خورده بکشند و کاسنی تر بکوبند با
روغن گل ضماد کنند **نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه فرو ریزد
و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که
عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا
تخییل مثل پشه و مگس و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج هر روز جلابی از رازیانه
و بادرنجبویه و بیخ کرفس و گلقند شادل کنند و غذا نخود آب و بعد از نضج
دماغ حب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه
و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در
ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل یک مثقال فرفیون
نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم و نیم زهره بز ده درم همه را هم
بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از ان باب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و خشک کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند
و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد
جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا
رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کند با غذیه رطبه و تغلیظ چون
با غذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوها انجیر و امرود مناسب بود و

١٦٢ برود حصرم در چشم کشند **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخاری
غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ کرداند و بروز
بواسطه حرکت و ضوء آفتاب ان بخارات لطیف کردد و ابصار حاصل
شود علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و گلقند شادل کنند
و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و دارچینی و دارچینی
در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند بفلفل
و کندش و چند بیه شیره فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خشک بجوشانند
و سر به بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند **صفت** آن مشک
و زعفران زهره کلنک و زهره شبوط مساوی سحق کنند و باب رازیانه
شیاف سازند و در وقت حاجت باب بسایند و در چشم کشند
بیاض سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از قرحه و جدری
و آبله بود علاج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره جالینوس
کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام و بعد از حمام مفید بود **ذرور**
زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده
استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند **صفت** آن سکبینج
اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان هر یک شش درم
زنجار نمک اندرانی هر یک درمی کوفته و سحق کرده باب رازیانه بسایند

۱۲۴ شیاف سازند و در وقت حاجت موج بگوشانند و شیاف را در آن حل

کرده در چشم کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و رمص

مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم تکحل متمکن شود و آنرا بدین علامت

کنند صفت آنکه کنند انزروت صبر مردم الاخوین کحل اقلیمیا فقنه بساوی

بکوبند و باب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ

شود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود

و بیشتر از رمد حادث گردد علاج اول تنقیه دماغ کنند از خلطی که

غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب تورک بجوشانند

تا مهرا شود و ضماد سازند با سفیده بیضه و روغن گل بهم زنند و

بر آن نهند و آنچه مزمن باشد فصد عرق پیشانی و حجامت نقره باید

کرد و نحاس سوخته نیم درم و زاج سه درم زعفران و فلفل هر یک درمی

بسایند و بشراب بسرشند و ضماد سازند شرناق شحمی زاید بود که در

جفن اعلا حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک

ریزه در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بر آن نهند تا بقیتی که باشد

بگدازد و بعد از آن با دویه ملصقه علاج کنند برده رطوبتی بود که در

باطن جلد متحجر شود از انزروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر

مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی

که در

که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ

بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که باز گونه شده باشد بر کنند

و بشیر انجیر و خون صفدع یا خون قراد شیر یا قراد سگ موضع اشفار را

طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و چند بیستر نیز مفید بود یا موی

بر کنند و به سوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو

موی پیش نباشد با موهای دیگر بچسبانند یا سوزنی باریک فرو برند

آن موی در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر

موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست

جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی بطرف

طرف خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و داخین

بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنایی مفید

بود انتشار اشفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع

شود و علامت آن حمره و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند

و بعد از آن ذهب بر سر روغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل نخود ماش

و اسفاناج و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ

بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و تجربه ارمنی اکتحال مناسب بود

دوائی که منبت اشفار بود بیخ نی و شیح و استه خرما دود کنند هر یک

دو درم سنبل حب بقدر ان هر یک درمی جگر لاژورد چهار درم منقی کنند و حبها
در اشعار می کشند **قمل شعار** جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشعار
حادث شود علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را
باب نمک بشویند و روغن استه زردالوی تلخ در آن بمالند و صبر و
مویزج طلی کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با خاو نمک و از امتلا
و غذای شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد **خیالات**
اشکال و الوان مختلف باشد که احساس کنند و شاید که آن بسبب ضعف
حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند علامت این سکات و
قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظه کنند و که دو بود که تخیل اسطوانه
از دود کنند که از پیش چشم بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در
شریان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود بحب ایاره و بعد از آن
تناول اطریفل صغیر بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا لیدن چشم که
خرهای سفید از زیر بجانب بالا بر می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلا
معده و حوالی معین کند علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب
وحب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر **حول** گردیدن
چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود بسبب تشنجی بود که از
امتلا اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلب را جذب کند و ان اگر بواسطه

پوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده و
شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس
و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوماشش و شیره
مغز بادام و اسفاناج و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو و شیره نان
بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و
اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود علامت آن تشنج امتلائی بود و علاج
تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارها و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند
و اگر در طفولیت از هیئت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف
طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از ادویه مبخره و مجففه احتراز کنند
و پرده بر چشم آویزد که برابر حدقه او سوراخی چنان کرده باشند
که او را نظر راست باید کرد تا باز بحال خود رود **باب سیم** در امراض
گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و بادها
و کرم و اصوات عظیمه مثل طبل و برق و رعد اجتناب نماید و احیانا
روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی تشف کنند
و چرک از گوش پاک کند تا جمع نگردد که منجر شود و هر سال تنقیه دماغ
بحبوب و ایارجات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه دم بود
و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و

ترنجبین تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله با فواکه کنند و آب نورک و شیر
زنان در روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و خل خمر در گوش
چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب گشنیز و کاهو و آب
و لب ان افزون طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر بود استعمال
مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حب افیون در روغن
گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم
ظاهر بود تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و از
قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب
و مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر
علامات سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و اسطوخودوس کنند و روغن
نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این
وجع بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و بیتابی و قلق و
اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین و شیرخشت
کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند و در گوش چکانند
و بادرنگ و صندل و آب گشنیز در حوالی گوش بمالند و نیلوفر

و بنفشه

و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک ده درم
باهم بسایند و بآب بادرنگ و گشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند
و اگر بتحلیل نرود و علامات جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه
و بزرک و مرو و نمک و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر
شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند
تا ماده پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود
علامت این احساس حرکت و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش یا
آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم الحنظل تر در گوش چکانند
بعد از آن فتیله از پشم به پیچند و در گوش گذارند و بر دارند و سعی کنند
که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد که بشرکت معده
بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده
بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و
اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج
تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف
و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و ثقل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد
به سر ریزد روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر گرم دارند

کوش به بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و خشخاش فرود آرند **صمم** گرانی گوش
اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب هتک
عصبه مفروشه شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات
حاده حادث می شود علاج هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی با ترنجبین
جلاب سازند یا عناب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه سه درم و
ترنجبین ده درم و غذا تمر هندی یا آلو چه خورند و اگر تب باشد آب
و اسهال طبیعت کنند مطبوخ خواکه یا مطبوخ هلیله یا نیم دانگ سقمونیا
بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند و اگر بسبب غلبه بلغم بود
علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز
جلابی از افتیمون و بیخ فهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب
شیره حسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و
روغن مغز زردالوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند
یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم حنظل یا پنجره و خردل کوبند و فتیله
سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت
آن باریک شدن روی و بینی و غور چشم باشد و این نوع بعد از
سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود
بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل بنو ماش و کدو و گوشت

بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع
وسخ بود و آن را برابر آفتاب بتوان دید علاج او آنست که با آلتی که آن را
این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان بچکانند
یا شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش
بر نایژه گرم نهند تا بیرون آید **طنین و دوی** آواز گوش آنچه باریک و حاد
بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب
ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود
و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطه
امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج جلابی از
بیخ فهک و افتیمون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دار چینی
و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و چیزی در گوش
چکانند یا آب ترب و شونیز و جند بیدستر بچکانند و بابونه و
شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و
برگ سیف بجوشانند و گوش به بخار آن بدارند و ادمان حمام مفید
بود و اگر که از امتلاء دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس
باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخارات و اگر بسبب یبوست
و خلو بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری

از بابونه

ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ بود با دمان حمام و تناول اغذیه مرطبه و
مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانکه
نادر واقع می شود تقویت کند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب به کوفت
سیب و استعمال مشمومات معتدله **شیانی** که دوی و ثقل گوش زایل
کند شحم الحنظل یک درم بوزیدان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج از
هریک درمی و نیم عصاره افسنتین قسط مرزنجوش هریک دانگی کوفته
و بیخته بزهره گاو سرشته شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی
با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند **قروح اذن** اگر بود باید
شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج
یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد قطران بچکانند **دخول**
هوام اگر جنبنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آب
ورق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده با آب پودنه و کبر و افسنتین و
شبت و فتیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند
بلطف آوردن یا بآلت مخصوصه **و** اگر آب در گوش رود علامت آن
آنست که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد
پس اگر بتحریک سر و برجستن بیرون نیاید چوب سست یا برز بانه
یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد

پنبه

پنبه بر آن پیچند و بروغن چرب کنند و برافروزند تا آب بیرون آید
یا فتیله از ابریشم یا پنبه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در گوش می گردانند
تا آب برچیند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه
گرم کنند و در گوش چکانند **انفجار دم** اگر خون بطریق بحران از گوش
روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آورد اگر بسبب انفتاح عرقی بود
یا از صدمه یا ضربه بود مازو و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار جوشانیده یا آب
گندنا و سرکه و اندکی کافور **حکه اذن** اگر گوش خارد آب افسنتین یا
روغن گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند **باب**
چهارم در امراض بینی **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد
و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج
سر را بدر و حبابی از افتیمون و بیخ فهک و گلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشخاش دانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب
قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطریات کنند مثل کندش و فلفل و
شونیز و مشک و اگر در سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و در بینی کشند
بعد از آنکه دهن پر آب گرم کرده باشند مفید باشد و اگر از
امتلا وجعی و قرحه حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز

۱۷۳ کوفته برآب مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود نتن انف بسبب عفونت
اخلاطی بود که در مصفاه جمع شده باشد علاج او با تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه را با دروج بکوبند و
در بینی دمند و پودنه و بول شتر نیز مفید باشد و جهزان بود که بول
خر و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند
و با آب پودنه یا مورد و تر سرشند و فتیله سازند و در بینی نهند قروح انف
اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال
مراهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند
و فتیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب
به دانه آلوده کنند و در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز
نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خرنوب سفید و فلفل بکوبند
و در بینی دمند بواسیر انف گوشتی زاید بود که بر منخرین بروید و منفذ را
تنگ کند علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و بلیله و
استعمال مرهم زنگار کنند یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاغ و دو درم زنگار نیم درم سحق کنند و
فتیله در آن آلوده کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند
یبس انف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ

غالب

۱۷۴ غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدانند که جدا با
دفع شود علاج ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و
مبخرات احتراز کنند رعاف اگر خون از بینی بسبب بحران بود در زود
قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت
خون آید علامت آن است که اندک اندک آید و تنک بود علاج شربت
بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق
آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج
و کشنیز با اندکی کافور در بینی چکانند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله
بدان تر کنند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده
بالا بند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ لب و صدف و شاخ گاو کوهی
و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون
باشد علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند
و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و
بیاض آلوده کنند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و
و اوراق الکور و سپید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و
با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق بکحل خر فتیله ساخته
و در بینی نهند و مازو و جند و انیسون را می کشند فتیله افیون و انگی عنا

است یا گلنار عدس هر یک نیم درم کوبند و با آب سرگین خر سرشته کنند و بر شیخ عنکبوت
پا میرند و در بینی نهند و اگر از طرف راست ابر محجه بر کیه نهند و اگر از چپ است
بر طحال و صندل و گلاب و آب کاشنی بر کبد طلا کنند **باب پنجم** در امراض
دهان و لب و زبان از آن جمله **قلاع** است و آن بثر آتی بود که در دهن پیدا
شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حمرة و حرارت و برآمدن
آن بود علاج فصد قیفال کنند یا چهار رگ و آب انار بین با ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا انبوهاش و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را اهر زور بسرکه و گلاب
بشویند و گشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر متساوی
بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم ورد
و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم و کافور نیم دانگ
سحق کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر
قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت
عطش و وجع علاج گلقند و رازیانه و بیخ کهنک جلاب سازند و تنقیه
بحب صبر و ایارج و مطبوخ زه کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف
و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود

علامت

علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود و علاج
تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز سانی و پیه بط و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا مرض گلنار و سماق و
مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر بانجرد و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از آن خشی حادث
شود ابهل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی
سحق کنند و بدان افشانند **بخر** کند دهن اگر از حرارت معده
باشد علامت او آن بود که چون طعمه بارده تناول کنند ساکن
شود و در حلق و معده حرارت زاید بود علاج آب انار بین با تمر هندی یا نبات
و ترنجبین یا آب خیارکد و یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و
ریباس سماق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه
زردآلو و شفتالو و امرود و خیارکد و مفید بود **حبی** نافع اسهال بخر
سنبل عود و گلنار صندل سفید پوست ترنج را مک قاقله متساوی
بکوبند و بگلاب و نبات لسرشته کنند و حب سازند بمقدار نخودی و در
دهن گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج

در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک
بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین بلغمی کنند و اگر احتیاج باشد
بحب صبر یا مطبوخ ترید تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب
نمایند و احیانا اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی
و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل
سرشته کنند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن
دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب و اجاص و تمر
هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و به قرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلاب در
سرکه بجوشانند و دندان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل
سرخ و سعد و گزمازج و رامک و مصطکی و عود و قرنفل و هلیله زرد
و فوفل و شکر هریک پنج درم و مشک و کافور هریک دانگی بکوبند
و در بن دندان می ریزند و اگر بسبب آکل اسنان بود علاج
آن کنند **اکله** همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زود
تر بود و او را رایحه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون
بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند و باقی علاج همچون علاج قلاع
بود **سیلان لعاب** روشن آب دهن در خواب یا غیر خواب اگر از حرارت

تا زاید نشود و بعد از آن قلقدیون یا اقاقیا استعمال کنند

و رطوبت

و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر
باشد علاج شراب به و ریباس تناول کنند و با آب ورق سیب و به مضمضه
کنند و کاشنی شسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود
علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل
و گلقند و رازیانه و کوارش مصطکی و عود تناول کنند و غذا باید
که در آن رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود
و از فواکه رطبه و بقول باید احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان
آید اقاقیا بسایند و در دهن مالند و اگر در خواب سیلان لعاب
بیشتر بود آن دلیل کرم بود و علاج او گفته شود در امراض امعا **اورام**
لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمره و حرقت و سیلان
و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت با حقنهای نرم و اگر صفراوی بود
علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آب
بنفشه و عناب تناول کنند و آب انارین یا ترنجبین و آب خیار
کدو یا سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم
اجاص بیست عدد و عناب دو عدد و سپستان بیست عدد بنفشه چهار
درم نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم

سیب و به
فصد کنند و اگر بسبب
برودت و رطوبت
بود

ورق گل و روباه ترنگ هریک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
مغز خیار چنبر پانزده درم **حقنه** سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هریک
سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس خطمی جو مقشر هم کوفته
هریک کفی ورق چغندر دسته خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
کنجد و ابکامه هریک ده درم نمک و بوره هریک نیم درم و در هر دو آب
مضمضه باب سماق و توت و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس
و ورد و باد ترنگ هریک پنج درم بجوشانند و باب گشنیز و شراب توت
بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض
زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از صد و پانزده پیچ مهک و
گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاده کنند و سنبل و نانخواه
و ورزک در ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند یا سعتر و فودنه و انجره بجوشانند
و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت
لعاب علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خورند و نیز
نیز با روغن بنفشه و کدو و با لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر کنند و
به لطاور و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر باشد
علاج آن کنند **ثقل و استرخاء لسان** اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه باب غوره و تفاح اذخر و اگر

بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان
سست بود و تکلم نتوان کرد و لعاب فرود آید و بغتتاً حادث شود
علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و
مضمضه بوج در سرکه عنصل جوشانیده باکبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا
در آب جوشانیده و صبی چون دیر سخن گوید زبان او بعسل و نمک
بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد
چنانچه احساس هیچ طعم نکند و این بسبب فضلات رطوبی باشد که
بعصبهای زبان و خنک ریزد و علاج آن تنقیه دماغ باشد بایارج
فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا
و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانکه طعم را از مجموع طعمهای
تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس
کند دلالت بر غلبه دم یا بلغم حلو کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت
بر بلغم کند علاج آن تنقیه بدن از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب
جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعابات
و بهدانه بمالند و مضمضه باب بزرک و خیار کدو و خیار کنند و اگر
بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات
حریفه زبان و خنک متقشر شود چنانکه اگر چون بحرقه بمالند از آن پوستی سفید

تنک همچون پوست پیاز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد و علاج آن فصد و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بگلاب که گل آن سوده و گل و کلنار
جوشانیده باشند بکنند **شقوق لسان** علاج ترکیدن زبان آنست که بکو
به دانه و کثیرا در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه خورند
و هر شب مقعد را بروغن بنفشه چرب کنند **اورام لثه** علاج آن فصد
قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بلیله و روباه ترنگ و فوفل و کلنار و ورق گل و جوز
سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی
اجتناب نمایند **قروح و بثور لثه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم
روغن بیامیزند و بنهند **بواسیر لثه** آنست که لب ستبر شود و در میان
شق ظاهر شود و گاه بود که بر آن بثرات همچون توت پیدا شود علاج
آن آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله
استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند بیشتر برنند تا خون بیاید
و نمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند **تشقق لثه**
لب ترکیده را بلعاب کثیرا و به دانه و بنکو طلا کنند و گفتی که از
خیار ظاهر می شود و چون قطع کنند در این باب مفید بود و روغن بنفشه

و به جا گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند و
پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بر آن نهند **باب ششم** در
امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان لازم است که از
طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت قی و خائیدن چیزهای
دوسنده مثل حلوای کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و
همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای سخت و درشت و ازگنه
احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال
مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتون است و در وقت
خواب احیانا روغن گل یا ناردین بحسب مزاج در دندان بمالند
و گاه گاه بعسل و نمک دندان بمالند **ورم لثه** بسبب ماده حار باشد
و علامت آن حمره و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهار رگ
کنند و شراب بنفشه و عناب و حماض با شراب اجاص یا ریباس
یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا تمرهندی یا آلوی کیل خورند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق
مضمضه کنند و کلنار و جوز سرو و پوست انار و زرشک و طباشیر و ورق گل سرطـ
و طرانیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثه ریزند و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و با نار و امرود و زردآلو و سیب و شفتالو مشغول کنند

۱۸۳ **قروح لثه** علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فطریفون بر آن نهند
تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را بنمک بمالند پس گلنار و مازو و سماق
و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به
نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی سوده بر آن زنند و سرکه بدان
زنند و یکدرم از آن با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان
و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان دیگر نسخه
و بیخ مهک بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بر آن نهند **وجع اسنان**
اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود
و ملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و چهار رگ و تلیین
طبعت بمطبوخ فواکه کنند یا هلیله و شراب عناب و تمر هندی و جلاب خورند
و غذا حموضات یا بنومانش یا مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگه دارند و اگر وجع بغایت بود
اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و گشنیز و
تودری بگیرند و با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد
باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای
گرم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و
سعتر و نخود آب خورند و شقیقه و ناع کجب ایاره و مطبوخ ترید و عاقرقرحا نخ

گیر

۱۸۴ گیرند و نی در سرکه بجوشانند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین ها
ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع
کنند بیخ حنظل که بسرکه پرورده باشند بر آن دندان نهند یا نوشادر بیش
شبرم را تخمیر با موم بهم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه
بر آن ریزند و چهل روز در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پاره از آن
عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بر آن نهند که بریزد یا منقلع شود
اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر
نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت آن آنست که
بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند
و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء و غذاء شب
احتراز نمایند و اگر بسبب کرم باشد که در دندان متولد شود دندان را بخور
سیر و پیاز دهند که کرم بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر
سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه را سست
کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت و بلوط و شب یمانی و
سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و رامک و هلیله زرد و دانه مورد
مجموع یا بعضی بکوبند و شب در بن دندان ریزند و بامداد آن را بخل
سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه

۲
تخم گندنا و تخم پیاز
دود کنند ضرس [illegible]
که عارض دندان شود و اگر
بسبب [illegible] حرارت
[illegible] بود علاج [illegible]
دندان بود و خاییدن [illegible]
سعتر و [illegible]
[illegible]
و مغز بادام شیرین دیگر
بسبب بلغم خالص
یا سودا باشد

[illegible]

۱۸۵ کند **اکله و قلعت اسنان** پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب دردی باشد
که در آن متعفن شود و یا بسبب رطوبت اسنان و یا استیلاء یبوست بود
علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد و ... ریحانی را وگلنار ۲
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بدان
نهند **و** علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود تنبیه همین و تناول تغذیه مرطبه
لعاب اسبغول و شیرخرد و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن
نهند **تغییر لون اسنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه که در سبب مادهٔ ردیه
که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و دارزیانه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ
مجموع سوخته با زبد البحر هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند
و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و درو باده ترباک کنند **حفر اسنان**
جسمی باشد شبه سفال که در بن دندان منعجر شود و آن بسبب بخارات
معده باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با
هلیله و مجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک می مالند و
مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند **حکه اسنان**
خارش دندان بسبب اکلهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث
میشود علاج آن تورک یا شیره تخم آن یا آب خیار که و ماء سکنجبین با انار

۱۸۶ نارنج تناول کنند و شوربا باشد با مرغ و نرخاله خورند یا جلابی از عناب و آلوچه
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه
و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند **حفر اسنان** آنست که در جوانب
دندان بسایند و اگر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج
تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و گرد آن بروغن زنبق و چربی چرب کنند
و گلقند و رازیانه و شراب با لنکوشا تناول کنند اما صبیان را احتراض
نباید شد **ضربان دندان** چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند
کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد
علاج گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و
کلنکبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز با زرده بیضه با
عنصل بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند
بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد
علامت او آنست که لمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشت
بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ
و صندل و اندک کافور بمالند و قطره الحماض بخایند **باب هشتم**
در امراض حلق از آن جمله **خناق** مرضی باشد که مانع نفس و بلع شود
و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد اگر ورم صفراوی

باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بی خوابی بود و
اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ روی و زبان و لهیب و ضربان باشد
و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هردو نوع فصد قیفال و حجامت
ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول
کنند با عناب و آجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و
غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بلعاب دروبا و زبیب
و توت و تخم کاشنی و آب گشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی
گیل و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان هشت عدد عناب ده عدد
تخم کاسنی سه درم خطمی و سپوس هر یک کفی ورق چغندر دسته چهار
چغندر هشت درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد ده استار هر یک ده
درم نمک نیم درم و پای شوره بآب گرم و سپوس و خطمی و بنفشه
کنند و خون سنگخواره در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی گرفته
باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت وجع
و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از
پنج مهک و کاوزبان و رازیانه و نبات تناول نمایند و نخود آب
با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره بآب کامه

عسل کنند با انجیر و تخم ترب و سوزنج و سکنجبین عسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند یا بسکنجبین عنصلی با رب توت غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت
آن صلابت ورم و قلت التهاب و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق
و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر و انجیر و مرزنگوش کنند و جلاب و
غذا چنانکه گذشت در بلغمی و پای شوره مکرر کنند و استعمال این حقنه
نافع بود سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش پنج مهک هر یک سه درم
بابونه و شبت و حلبه و اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک ترید یک
دو درم عناب ده عدد سپستان هشت عدد انجیر ده عدد مویز طائفی
دانه بیرون آورده ده درم خیارچنبر پانزده درم انگابه روغن ترب
هر یک ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل دانگی ذبحه ورمی حار باشد
که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء و غلبه خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار و علامت او آنست که از خارج حمرتی از
گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال و اخراج
دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار
اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی مذکور شد
بکنند و غرغره بشراب توت و آب گشنیز کنند یا روباه ترنگ و عدس
بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر

شود غرغره بشیر و مرورشک کند و چون منضج شود تلیین بمطبوخ فواکه
با ترنجبین و شیرخشت کند و طبیعت را محبوس نگه دارند بحوحت حلق
از ماده دم یا صفرا حادث شود و علامت آن وجع شدید و سوزش
بود در حالت بلع خصوص بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال کنند
و شراب بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بهدانه با نبات
و غذا کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سپوس با
نشاسته و روغن بادام و خند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز
کنند سقوط اللهاة افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که تحنک و بهات نخ
و اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج
فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت
و آب انار و سرکه و گلاب اگر خلطی بارد بود علامت آن کثرت لعاب
و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ
تب و حب ایاره کنند و غرغره با آب کامه و عاقرقرحا یا تخم سیستو
و رازیانه و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند تغیر صوت تغیر و گرفتگی
آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو
آب یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از رطوبات

دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج شراب
بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و
بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از
حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم کدو با تخم خیارین با آب جلاب
کند و یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفناخ با مغز بادام
و اسفاناخ و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث
شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند
و فودول بریان کرده و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه هر یک سه درم
و زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل سرشته و حب سازند و در دهان
نگاه دارند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس
ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و از رازیانه
و بیخ مهک و شبت و انیسون و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت
آن خشونت و وجع و صلابت و ضعف نبض و صفاء قاروره باشد و
اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
با لعاب بهدانه تناول کنند و شیره گندم و تره شیر خورند و روغن
بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی

وخیارین وبنفشه وسپستان ونبات بگلاب سازند وغذا با قلا آب یا حسو از
شیره سپوس با نشاسته ونبات وروغن بادام خورند واز لعاب خطمی وکثیرا
وروغن بادام موم روغن سازند وبر سینه می مالند واگر بسبب تناول
اشیاء حریفه باشد شیره تخم کورک با نبات یا شراب انار وغذاها
ترنجبین تناول کنند وغذا شوربای ماش یا اسفاناج وپاچه بزغاله خورند بنفشه
دم خونی که از دهن بیرون آید یا از سفل بود یا تنخع یا نخع یا قی یا از لثات
یا از خناق ولهات بود وعلاج آن غرغره ومضمضه بود بقوابض مثل گلنار
وپوست انار ومورد ولسان الحمل وتخم گل اما نخع آن باشد که از دماغ
بحنک فرود آید پس اگر حمره وجه وثقل سر وعلامات غلبه خون باشد فصد
قیفال وحجامت نقره کنند وغرغره بقوابض واما تنخع آنست که از صدر و
حنجره باشد وسبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص
گلنار وکهربا تناول کنند وغرغره بقوابض کنند وآنچه بسعال بیرون آید از ریه
باشد بواسطه انشقاق وانخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی
علاج فصد باسلیق کنند وشراب خشخاش با صمغ عربی وخون سیاوشان
بخورند وشراب انجبار با آب لسان الحمل وکهربا واین قرص نیز مفید بود
تخم حماض وبارتنگ هر یک سه درم گل قبرسی نشاسته طباشیر لولو ناسفته
هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک دو

درم بکوبند وبا آب لسان الحمل ولعاب بنکو بسرشند وقرص سازند وشربتی
یک مثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری ومعده بود ودرجای خود گفته شود
نشوب شوک وعلق وعظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد بازلو
علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن ممکن
باشد بکلبتین بگیرند وبرفق بیرون آرند والا ریسمانی دوتو کرده فرو برند
وسر آن نگه دارند باشد که در آن بپیچد وبیرون آید یا لقمه بزرگ در
ریسمان بندند وفرو برند وسر ریسمان بکشند یا حسو یا لوده وخرمای
مرقه بخورند وقی کنند واما علق کرمی باشد که در آب بود واگر با آب
فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه ونمک یا سرکه وخردل وسیر
یا شونیز وخردل ونوشادر بکوبند وبحلق دهند یا آب افسنتین یا
سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند وبنشینند چندانکه عطش وکرب
غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو برود
باشد که بواسطه میل با آب بیرون آید وخونی که از آنجا از حلق بیرون
آید علاج آن غرغره باشد بگلنار وپوست انار ومازو وسماق جوشانیده
یا گلنار ونشاسته ودم الاخوین بکوبند ودر حلق دمند باب پنجم
در امراض صدر وآلات تنفس از آن جمله سعال است وآن حرکتی باشد
از ریه برای دفع چیزی موذی وسبب آن اگر خشونتی باشد که قصبه

ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب
خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا شوربا ماش با مغز بادام و
اسفاناج خورند یا حریره از نشاسته و سبوس و نبات و روغن بادام و
اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ بهک و زوفا هر یک دو درم
بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم و سپستان ده عدد و نبات
ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب
رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث
بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعوق
کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ بهک بکوبند و با لعاب بهدانه
سرشته حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه
باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز
جلابی از بیخ بهک و گاوزبان هر یک سه درم و انجیر ده عدد و مویز طائفی
ده درم بجوشانند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند
و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان
تخم کاسنی بیخ بهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ
هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل قردمانا بادام

هر یک دو درم حلبت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل سرشته
حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن تواتر
نفس و حمرة وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بنکو و بهدانه بر شیر مغزی
از نبات بیاشامند یا شیره تخم نورک با شراب بنفشه و نیلوفر و آب
بنفشه و کشنیز در سینه بمالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر
بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوای گرم بود و به استحکام ساکن
شود علاج جلابی از زوفا پنج درم و انجیر ده عدد و پرسیاوشان و
بیخ بهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاشدانه
خورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست
مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد
او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم
خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بنکو و بهدانه
با نبات و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناج بخورند و گوشت
بچه بزغاله سفید بود **ربو** مرضی بود که چون حرکت کند یا بدود
نفس تنگ می شود و متواتر می گردد و سبب آن خلطی بود که
در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث

بود علاج هر روز جلابی از بیخ کهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و بستان
و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصل لعوق کنند و غذا
نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه معده
از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل مفید بود و لعوقی از عسل و بزرک
و روغن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ کهک
و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند لعوق آماده کنند و همه با هم بیامیزند
و بلیسند و اگر بسبب حرارت قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف
قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان
و شراب انار مذاب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث بود و
تشنگی و رقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد با شراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ترید شیر و شیره جو ذات الریه ورمی گرم
باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن
حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرهٔ عین و وجه و تشنگی و خشکی
زبان و منخرین و نبض عظیم موجی بود علاج در اول تا روز سیم فصد باسلیق
یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان

خورند

خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بنکو و به دانه و روغن بنفشه
تشرب کنند و در نجم پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند با این مطبوخ بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم
خیار شنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم بار تحریک کنند به این
مطبوخ یا استعمال حقنهٔ لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن
حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچو علاج
دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه
حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب
و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق بود و
سعال دائم و بیان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان
مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن
محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون در آتش نهند
نتنی نباشد علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم
بجلاب دهند و سرطان نهری با پیها قطع کنند و شکم پاک کنند و با آب
بشویند و در گلاب پخته کنند و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد
بجای آن پاچهٔ بزغاله بشیره جو خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر

و شیر زن عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر پشت او
باید کرد و حمام نیز مناسب بود لیکن جائی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکنند
و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در این مرض کلکنج تازه
آورده اند که با نان بخورند و شیره تخم کوزک با شراب انار عذب
خورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ لهک هر یک
پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه سرشته ده درم از آن تناول کنند لعوقی که این
مرض را مفید باشد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم
صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یکی هفت درم مغز بادام بهدانه هر یک ده
درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده
درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا با نیمه آید و با قند یمنی
بقوام آورند و شربتی ده درم باشد قرص مفید گاوزبان بیخ لهک
کثیرا صمغ نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز
خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده
درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند یکمثقال بخورند شراب دیگر
نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یک آب ... لی
نیمن با هم با آتش نرم بقوام آرند ده درم از آن تناول می کنند

درین

درین مرض چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد و اسهال
ذوبانی بسیار شود و نفس مده با فراط بود علامت مرگ باشد ذات
الصدر ورمی گرم باشد که در حجابی که قاسم صدر است حادث شود
از جانب قص و علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده تا ثقبه نحر ورمی یا خصرا احساس کند و نظر
بالا و زیر نتواند کرد و پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد
که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت آنست او
که مریض وجعی در میان دو شانها احساس کند و به پشت باز نتواند
خفت ذات الجنب ورمی باشد که در غشاء مستبطن با ضلاع یا در حجابی
که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب
خالص می گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع
شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق
نفس متواتر و نبض سریع منشاری بود شوصه ورمی بود که در حجابی
که بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود
و اعراض و وجع او است و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و
هیچ وضع نتواند خفت و علاج این مرض و ذات الجنب قریب بیکدیگر

باشد پس اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ وجه و عظم نبض و حمرهٔ لثه بود
و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت
لثه بود علاج سرد و فصد باسلیق باشد از اول تا سیم اما در دموی
در اول از جانب مخالف و جع کنند و در صفراوی از جانب موافق
و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات خورند
یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش یا ترنجبین و غذا کشکاب یا بنفشه و
نیلوفر و عناب و سپستان و شیرهٔ خشخاش خورند یا با شراب بنفشه
و عناب و تلیین بعد از نضج با این مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنای مکی
پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خیارین هر یک ده درم
تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده
درم ترنجبین خیارچنبر هر یک پانزده درم میانهای بزور شربتی از نبات
با لعاب بهدانه و بهدانه و عرق گل و بید مشک شرب کنند و در این
حقنه
امراض حقنه‌ها دیگر بود از مسهل و حقنه‌های لینه استعمال باید کرد
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سبوس خطمی جو نیم کوفته
هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد
خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم الکامه روغن کنجد ده درم نمک
طعام یکدرم و بعد از تنقیه و انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد شیر با

تخم

تخم بزرک و در تب خیار کدو با نبات و ترنجبین و نقل شراب انار ندب و انار
عذب و گاه و هو شابه و غذا نخودآب با مغز بادام و اسفاناج خورند
و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع
شود علامت آن سپیدی و غلظ قاروره و سپیدی و لثه و بطوء نبض و
قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از
سپستان و بیخ کبر و ریوند و بادیان و نبات و ترنجبین خورند و غذا
جو و نخود و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنای مکی پنج درم بیخ
پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر یک سه درم سورنجان ده
درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده
درم و میانهای بزور شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند
و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط
عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود و در
استعمال حقنه‌های نرم باید کرد و جلاب از سپستان و بنفشه و ترنجبین
و نبات خورند والله اعلم

باب نهم

در امراض قلب و تب و سوء
المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی
و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظت قاروره و حرارت سینه و
لب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و عناب

۲۰۱ سیب با گلاب و عرق بید و کاسنی تشرب کند و شراب صندل و لیمو و حماض
و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز
خشک چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم
شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب بر سینه مالند و در مواضع
بارده نزول کنند و مفرح بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود **صفت**
ورق گل طباشیر گاوزبان هریک دو درم کشنیز صندل هریک درمی
تخم تورک تخم خیارین و کدوی مقشر هریک چهار درم زرشک پنج درم
لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هریک نیم مثقال کوفته و بیخته شراب
سیب بسرشند **آخر** تخم کاهو و تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان هریک
پنج درم تخم تورک سه درم لولو بسد کهربا هریک مثقالی قاقله صغار کبار
هریک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم
مشک و عنبر هریک دانگی بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی
از این یک مثقال بود **و** اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن
بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و فوت
و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود و بهوا گرم و مواضع گرم راحت
یابند علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با تیهو و کبک و دراج و قلیا که در آن توابل باشد خورند و زعفران

ودارچینی

ودارچینی بر سر طعام بریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو ۲۰۲
و معجون مفرح تناول کنند **معجون مفرح** مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل
سک سنبل جوزبویا کبابه قاقله پوست ترنج هریک مثقالی مشک
دانگی کوفته بشیره قند یا عسل بسرشند **و** اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آب
بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند و استحمام و
تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند **معجون مفید** بسد کهربا لولو
ورنجمشک سک پوست ترنج هریک شش درم ابریشم خام بالنگو
هریک دو درم بادرنجبویه کشنیز خشک هریک دو درم بهمنین پنج درم
بکوبند مشک عود عنبر هریک درمی با هم بسایند و بعسل کف گرفته
بسرشند و مثقالی تناول کنند **و** اگر سوء المزاج رطب باشد علامت
آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ
بود علاج شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد
تنقیه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت
معتدله نافع افتد **معجون مفید** مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل
جوزبویا کبابه قاقله پوست ترنج هیل هریک پنج درم مشک دانگی

خفقان

بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند ٢٠٢
حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه
دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و
شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل و بید تناول کنند
و غذا زرشک و لیمو و انار و زنه با گوشت مرغ و زرغاله خورند و اگر علامات
غلبه صفرا بود اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و قاقیا
و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و بسیب و امرود و به آنرا تنقل کنند
و تخم کاهو و مغز تخم کدو هر یک پنج درم زرشک پنج درم تخم خرفه و
تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک
سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و دو مثقالی تناول کنند
و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن خبث نفس و وحشت و
فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باید بطبیخ افتیمون
و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند
و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر
خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد با
اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل باستحمام و شم و استنشاق کنند و
مسمنات استعمال کنند مسمن نشاسته آرد جو نخود برنج هر یک شقاقل دو درم

تخم

تخم تورک مغز بادام و فندق و فستق هر یک هفت درم تودری سرخ و سفید ٢٠٣
هر یک ده درم بکوبند و باشکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد
هفت درم بخورند و هریسه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و
خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس
اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و کوارش مصطکی
و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد
هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ بهک و نبات تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت افتیمون شاهترج سنا
هر یک درمی هلیله زرد و ورق گل لاله زرد و رد شسته هر یک نیم درم بکوبند
و باب با مکو بسرشند و بلع کنند و میانه های روز شربتی از نبات و
عرق گل و گاوزبان تشرب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد
و آنرا بقی بر نیاید علاج جلابی از بادرنجبویه و بیخ بهک و گاوزبان و نبات
تناول کنند و تنقیه باین حب کنند تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل
غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ ملح هندی
و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و باب بادیان
حب سازند و بعد از تنقیه مقویات و مفرحات قلب و معده تناول کنند
غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل ماند و این بواسطه ضعف قلب

باشد و اجتماع روح در رو یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا
ماده باشد که خانق روح بود همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء عروق
از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ
و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغات و جماع
و اعراض نفسانی حادث می شود و علامات غشی برودت اطراف و نفس
ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرة لون بود و در علاج آن در حالت غشی
آب سرد و گلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند و اطراف را
سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقه بشود شراب حماض و لیمو و صندل
بدهند و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق
رحم باشد یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه
گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند خفقان قلب علتی باشد
که چنان احساس کنند که دل او را می افشارند و در عقب آن غشیه خفیفه
حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا
باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب با شربه و معجونات
و تریاقات کنند امراض ثدی ورم پستان اگر از مواد بسته بود علاج
آن در باب ورم گفته می شود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان
بسته باشد علامت آن انتفاخ و صلابت و حمره و وجع پستان بود

علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود
آرد باقلا و جو و سماق با آب کشنیز و آب تورک و سفیده تخم مرغ
طلا کنند و اگر وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات
کنند و بعد از آن منفجر گردانند قلت لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم
و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد
بآنکه خلطی بر او غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت
و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن حامض و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظت
شیر باشد علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج
با شربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و علاج
آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و
پستان را بآبانک و مرداسنج و روغن گل بزیره و سرکه طلا کنند

استعمال جـ

باب دهم در امراض معده سوء المزاجی که عارض معده می شود
مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر صفرا باشد علامت
آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج تنقیه معده
کنند بآنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب
و نمک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند

وقی کنند و بعد ازان هر روز جلابی از بنفشه و آجاص و بیخ کبک و ترنجبین و
نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از
تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و سیب کنند
و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیله زرد
و سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم زرشک نیم درم بکوبند و با دو چندان
ادویه قند سپید بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغم
باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه و اشتغال شکم و قلت اشتها و
نسیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض
لون و قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و
ملحه باشد علاج اول قی کنند و معده را پاک کردانند و بعد ازان
روز جلابی از انیسون و بیخ کبک و بالنکو و گلقند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند
و قلیه با ابزار و مصطکی به نعنع بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و
ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحبهای حاده و معده را بروغن
زنبق و خیری و مصطکی مالند و کوارش کمونی و کوارش کندر و
زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره

وبطو

وبطو و صغرت نبض و قی و ترشی و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال کبیر
باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد ازان
که معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و رازیانه و کوارش
کمونی تناول کنند (ز) سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و فم معده و جشاء دخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها
و میل بچیزهای ترش بود علاج شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و
مانند آن تناول کنند با گلاب و آب برف و غذا زرشک و تمر و انار
دانه و غوره خورند و دوغ با برف سرد کنند بود و اگر سوء المزاج حار
یابس باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و خشونت
بود علاج شیره تخم لونک با آب خیار که و با نبات و ترنجبین تناول کنند
و غذا شوربا اش با مغز بادام و اسفاناج با کدو با گوشت بزغاله خورند
و زرشک هفت درم و گل ارمنی چهار درم و صندل و مغز تخم کدو
و طباشیر و تخم لونک و ورق گل هر یک پنج درم بکوبند و بعرق
بید سرشته و بکنجال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج
بارد ساذج بود علامات آن ضعف هضم و لین و اشتغال بطن و
دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش باشد علاج
گلقند و رازیانه و شراب بالنکو و بزوری تناول کنند و غذا نخود آب

با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و کوارش عود و عنبر و مصطکی
احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هریک شش درم و فلفل و دار فلفل
و حب الغار و عود هریک سه درم بکوبند و با مویز طائفی بیست درم بسرشته
و دو درم تناول کنند ه اگر سوء المزاج یابس باشد علامت آن قلت
عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج گلقند و در زمانه و
گلنگبین و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و دار فلفل و نانخواه
هریک سه درم و سعد پنج درم بکوبند و با آب به بر معده طلا کنند و روغن
زنبق و خیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب
صرف پنج رطل با آتش نرم می جوشانند تا به نیمه آید پس شیره قند
برآن ریزند بقدر ترشی آن و می جوشانند تا بقوام آید و دار فلفل و پنج
مصطکی دو درم و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هریک
درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بیفشارند و
و چون بقوام آرند از آتش فرود گیرند و شربتی از آن ده درم باشد
ه اگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت آن کثرت ریق و سیلان
لعاب و قلت عطش و تاذی از آب سرد و میوه های تر بارده و تنفر از
دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود علاج گلقند و انیسون و جوارش
مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلیه با توابل

باشد

باشد ه اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت
آن هلیله سیاه و بلیله و آمله هریک ده درم سنبل و فرسنه زنجبیل
فلفل نانخواه و کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق
کرده در سه هفته در سرکه نجیب نهند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بیامیزند
و با دو چندان او به عسل بسرشند و یک مثقال بخورند ه اگر سوء المزاج
یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان
و قلت براق بود علاج شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند با شیره تخم
خرفه با آب خیار کدو یا نبات تشرب کنند و غذا شوربا ماش و نخود و
کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء
المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود
و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد و شراسیف و قراقر و فواق و
جشاء باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج گلقند و زنیانه
و گلنگبین و سکنگبین و کرانگبین تناول کنند و کوارش کمونی و کندری
و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل بسایند و
این سفوف مفید باشد رازیانه و انیسون هریک سه درم نانخواه
کرویا تخم کرفس هریک درمی بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج
مثقال از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی سوداوی باشد

آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود و مصطکی
خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل
حادث شود و درد خلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر
هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و حماض و ترنج یک رطل با آب سیب یک رطل بجوشانند تا بنیم
پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده می جوشانند
تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی
و بالنگو سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و بر هم زنند پس
از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم تناول
کنند ورم معده اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت
معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها
باشد علاج او فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاشنی
یا شیره تخم کاشنی تناول کنند و آب انار بین با ترنجبین و نبات بشربت
دهند و گلاب با اسفاناج و خیارزه خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون
ابتدای نضج باشد جلابی از روباه تربک و تخم کاشنی هر یک چهار
درم و بنفشه سه درم و خیارچنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد

دو درم بادیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سپوس و نبات و روغن
بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب لسان الثور
روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از آن و در وقت آرد جو و خطمی دانه را
با گلاب یا آب کاشنی و بعد از آن خطمی و حلبه و بزرک و بابونه و زرد ورد
و سنبل و سعد و آرد جو و چون ورم خراج گردد و منفجر گردد علامتش
شدت وجع و حمی و ضربان باشد آن زمان بزرک و مرو و نشک و تخم خطمی
هر یک درمی بکوبند و با شیر زنان بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج
سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام
و قند و علامت انفجار قی و اخلاف مده و خون باشد و چون مده
کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت
سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند و چون
پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم و گل ارمنی
و کهربا و خون سیاوشان از هر یک درمی بکوبند و با نیم چندان شکر
بیامیزند و مثقالی از آن می خورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد
باشد اگر از ماده بلغمی بود علامت آن کمی تشنه و انتفاخ معده و سفیدی
زبان و کثرت لعاب و تهیج روی بود و ورم رخو باشد علاج ما الاصول

شاول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ
کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر هر یک دو درم تخم رازیانه تر سه درم و گلقند انیسون
ده درم بیاشامند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و فلفل و دار
چینی و کرویا خورند و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده
مالیدن مفید افتد و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم بکوبند
و بسرکه تر شند ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و
فودنج و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن یاسمین
و روغن بان ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال کنند . اگر از ماده
سودا باشد ورم صلب بود و با آن اکثار ردیه و خبث النفس باشد
و علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس و کشکنجبین بزوری شاول
کنند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و روغن بید انجیر خورند و معده
را بحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و
سعد و اذخر هر یک درمی و صمغ سه درم و بابونه ده درم تضمید کنند
یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم و صبر و میعه هر یک
چهار درم و حلبه و برگ هر یک پنج درم و زعفران درم هر یک درمی
بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند
و این ماء الاصول شاول کنند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه

هر یک ده درم و انیسون و رازیانه هر یک سه درم بیخ کبر و بابونه
هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صافی کنند و
سی مثقال از آن با سه درم خیار چنبر و یک مثقال روغن بید انجیر شاول
کنند و تلیین طبیعت بایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس بکنند **قراقر و نفخ**
بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه باشد و
گاه بود که بسبب نارنه معده باشد که احداث نفخ و بخار باشد
علاج ببرماء و گلقند و رازیانه و انیسون شاول کنند و غذا نخوداب با زیره
و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات
احتراز کنند و سپوس و کاورس و نمک گرم کنند و بر شکم بندند
و کندر و سنبل و رازیانه هر یک درم و فودنه سداب خشک و زنجبیل
و کرویا هر یک دو درم و سقمونیا نخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند
و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج درم شاول کنند و گوارش شهریاران
و کمونی و خلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان
کرده و زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند
با هم چندان قند به نوبت بخورند **جشا** نفخی بود که بطریق فم
مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل ضعف هضم باشد و غالب

که آن را دهن دره گویند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات فک ۲۱۵
اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و بمندد و در آن عضلات پیدا شود و تمطی
آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم ازین بخارات باشد
که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کند
و علاج مجموع تنقیه و تقویه معده باشد شهوت کلبی است اشتداد اشتها
طعام بر ماکولات بود بحدی که سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج
بارد باشد که فم معده را کثیف کرده علامت آن نفخ و ثقل و قلت
عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج
تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب بالنگو یا جلابی از
رازیانه و بیخ کرفس و بالنگو و گلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه و توابل گرم خورند و تنقیه بحب صبر و حب ایارج
کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند
و کندر و مصطکی می خایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض
کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
و قلت عطش و حبا از ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن

تقدم

۲۱۶ تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر
التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه کنند و در روزی چهار نوبت
غذا خورند لیکن اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه بادام چرب
کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس
حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم باشد
چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شود
علامت آن ترشی دهن و حبا از ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده
کند بقی و گلقند و افتیمون و مصطکی تناول کند و غذا نخود آب با فلفل
و کردیا و مصطکی و دارچینی خورد و اگر احتیاج باشد بحب صبر و حب
ایارج اسهال کند و بعد از تنقیه گوارش و اطریفل و مقویات معده
تناول کند و کندر و مصطکی می خاید و شراب احمر مفید بود و اگر
سبب انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
قلت عطش و حبا از ترش بود علاج تنقیه بدن کند بحب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن
تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضها

کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه کزر و در روزی چهار نوبت
غذا خورند **جوع بقری** و آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آن را
بولیموس گویند و سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را حادث
شود و قوت حس و جذب از و فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد
و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما سخت سفر کند
واقع شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و
وجع معده باشد و احیانا غشی نیز حادث شود و لمس فم معده سرد
باشد علاج شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و
انیسون از هر یک ده مثقال بخورند و غذا نخود آب با کباب و تیهو و
دراج خورند و توابل گرم در و کنند و شراب ریحانی و اطریفل و کوارش
کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و
نام بکوبند بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت
جمیع بدن حادث می شود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و سوء
طبع بود و چون گرسنه شوند و غذا نخورند غش کنند و قوت ساقط شود
علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا زرشک و تمرهندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و

همین که و غذا اشتها غذا شود چیزی بباید خورد و تاخیر نباید نمود **عطش**
کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت آن
کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب هر کدام که باشد با عرق گل و بید و کاسنی
با آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله خورند و صندل
و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو و هندوانه و این قرص مفید
افتد **صفت آن** صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم خرفه هر یک سه درم
صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک پنج درم طباشیر سفید دو درم بکوبند
و بلعاب اسبغول سرشته و سه مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول چیزهای
شور و چیزهای حریف و حاد و اگر از شیرینیها بافراط یا بواسطه استفراغ
مفرط علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انار یا
آب غوره یا شیره تخم خرفه با نبات یا شراب لیمو یا ریباس
تناول کنند و آب خیار و کدو و آب تمرهندی نیز مفید بود و غذا همچو حماض
باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن
باشد که با آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و
علاج آن با آب ترب و سکنجبین بکر قی کنند و شراب خورده تا ان بنشیند

تناول کنند و غذا زیره باج کم کنند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود
بواسطهٔ استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آش غوره خورند
و بحمام معتدل روند و تن همین بر روغن بنفشه کنند و اگر بعد از شرب حب
کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده معتدل افتد و
اگر از حد بگذرد و گرم طلا آب خیار کنند و با نیم درم طباشیر بیاشامند
سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود و علامت
آن ثقل حس و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن ها باشد که
دیر بماند اما هضم شود و به این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیگر
کرچ آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن باشد که معده در غذا
فعل تصرف نکند و هضم نگرداند و سبب این مجموع یا سوء المزاج
معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویت
و تنقیه معده باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه
ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات
که مناسب مزاج بود و در وقت گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کنند و بخورند و دهن
مصطکی و ناردین در معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد
نشستن مفید بود هیضه عبارت از آن باشد که اطعمه در معده که مانده

وهضم

و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع کند و آنچه
غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن
کنجد مدد کنند تا زود تر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال
باقی باشد و موجب ضعف بود شراب انار با نعنع یا شراب انار
و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار و زنه پنج مثقال با قرص
طباشیر یک مثقال با رب به ده مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند
و با شراب سیب دو مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی
و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دو داغ
را بسنگ یا آهن گرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا
اشتها صادق باشد و سماق با کبک بخورند و اگر سن و مزاج
و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند قی و تهوع و غثیان قی حرکتی باشد
که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی
باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت
و اسباب هر یک مختلف است اگر خلط در جوف معده باشد قی
حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردی باشد
غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم او است
صفرا بود علامت آن تلخی دهان و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و قی

باشد علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک
شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب حوزه یا ریباس
با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده
را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل و
طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک درمی
و نیم سماق زرشک انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن
با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلط بلغمی یا سوداوی بود علامت
آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ و قراقر بود علاج آب ترب
و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و اندکی نمک و عسل دهند
کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده
یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی و
دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود
کندر و مصطکی و سنبل و سک هر یک پنج درم عود هفت درم
انار دانه یازده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار
درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و
دو مثل ادویه شکر نبات بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول کنند
که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد پوست پسته ورق گل هر یک

چهار درم

چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب
سیب ببرشتند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا
یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن
مقویات معده تناول کنند قی دم سبب قی که بخون بیرون آید اگر انفجار
و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و
بنکو و بارتنگ هر یک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب
بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند
و این قرص نیز مفید افتد کندر تخم حماض هر یک سه درم ورق گل گلنار
سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا کهربا هر یک درمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب ببرشتند و یکمثقال از آن با شیره
تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و سک و ورد و
گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا زرشک و سماق
و انار دانه بخورند و اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع
شود موضع ماوف را بماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر
با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا با یکمثقال شیره تخم تورک بریان
کرده بخورند و اگر با قی و نفث خون سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی
هر یک درمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب خشخاش بخورند

کشنیز و لؤلؤ و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ
عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند
و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی
احتراز کنند اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع
میان شانها تا زیر قص باشد و اگر در قی مده باشد چون چیزهای شور
و ترش بخورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و
مالحات احتراز کنند و اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ بخورند و این
قرص مفید بود تخم خشخاش با زشک هر یک سه درم طباشیر لؤلؤ
کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته و کثیرا هر یک چهار
درم بکوبند و با آب لسان الحمل یا لعاب بنکو بسرشند و قرص کنند
شربتی یک مثقال باشد و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه
از دماغ یا از کبد یا از طحال علامتش آفت آن عضو بود و علاج
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد علامت آن نبض و
عروق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه هر یک پنج
درم بجوشانند و با یک درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو
درم با آب گرم یا انفحه خرگوش یا آب بالنگو یا برنجاسف بیاشامند

یا سرکین

یا سرکین خرگوش به آب عسل گرم بیاشامند و قی کنند **فواق** حرکتی
باشد از طبقه داخل معده برای دفع موذی و این موذی یا خلط حار لطیف
بود یا طعام حریف و علامت آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی
بود و علاج او آنست که بطبیخ شبت و ترب یا آب زبیب و عسل و
سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا با اسهال دفع شود و بعد از آن
شربتی از نبات و عرق گل و سپید با لعاب بنکو و بهدانه و روغن
بنفشه یا بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر
صبیان را حادث شود بعد از تخمه نیز بود علاج گلقند با افتیمون یا زیره
یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و گوارش مصطکی و عود تناول
کنند و اگر عطسه کنند که عطسه بدان مفید بود و اگر بسبب امتلاء طعام بسیار
بود قی کنند و زیره و نانخواه و افتیمون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم
کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات
نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد
و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی
که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بنکو و بهدانه تناول
کنند و غذا شیره جو با کدو و روغن گل و بنفشه خورند و موم روغن
از کدو و پستان افروزه و خطمی و کثیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند

و در معده می مالند و این بترین فواق بود چنانکه گفته اند و بعد از فواق ماله
سن فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و اگر بسبب بزرگی ورم بود که
مزاحم قعر معده شود و یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و
علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء مزاج
معده باشد علامت و علاج آن گفته شده است و اگر بسبب خلط مراری
یا خلط مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و
حرارت و ملوحت معده و دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن
تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل
کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج بود علامت آن قلت تشنگی
بود و میل باشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و
افیمون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و درزیانه هر یک پنج درم
و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و هم چندان آن قند بیامیزند
و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت
آن بخر و غثیان و براز منتن بود علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و بعد از آن
تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا بمعده ریزد که موجب
اشتها شود علامت آن آنست که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورد
هضم نشود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها بجا شود

علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره با آب و انگدان و کبر
و زیتون بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت
او آن باشد که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه نکنند و او را
فواق و غثیان حادث شود علاج گلقند و درزیانه و شراب بالنگو تناول
کنند یا جلابی از درزیانه و پنج نمک و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از
تفتیح بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و
معجونات حاره تقویت معده کنند **باب یازدهم** در امراض کبد سوء المزاج
که عارض شود به کبد اگر حاره بود علامت او شدت تشنگی و تلخی دهن
و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت
ملمس کبد و نارنجی قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی
نیز باشد علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین
با سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند
و شراب صندل و اجاص نیز شاید و غذا از زرشک با انار دانه با فروج
خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
تلیین بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نیم مثقالی با سکنجبین ده مثقال
و آب کاسنی هفت مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بباشند سنا مکی بنفشه هلیله زرد و ورق گل و کابلی

هریک پنج درم ترنجبین هشت درم و آرد جو و بنفشه و ورق گل هریک ده درم
و کافور نیم دانک بکوبند و باب کشنیز یا کاشنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا
طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال
رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق
یا مغز بادام بریان کرده بخورند د اگر سوء المزاج بارد عارض شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان
و سفیدی نبض و بیاض و غلط قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه
و ورد و بادرنبویه و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشک
دانه و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند ص سنبل مصطکی تخم
کرفس اذخر انیسون بادام تلخ اهل قسط مر هریک دو درم عصاره
غافث نیم درم فلفل زنجبیل هریک درمی بکوبند و باب رازیانه قرص
سازند و مثقالی ازین با ماء الاصول بخورند ص پوست بیخ کرفس
رازیانه و کاسنی و تخم رازیانه سه درم و تخم کرفس دو درم انیسون
سه درم اذخر و غافث و جعده هریک پنج درم مویز طائفی
هشت درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم آید و نیم قند
بقوام آورند و هشت درم با سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید
بود ص افسنتین رومی هریک سه درم گل سرخ پنج درم سنبل

واسارون دانک مغسول هریک سه درم بکوبند و باب کرفس قرص
سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون و تمام بکوبانند و جگر را باب
آن تطلیل و به ثفل آن تضمید کنند و با بنفشه اکلیل الملک و قسط و سلیخه
کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود شحم سپندان
و شاهسفرم و صمغ عربی هریک سه درم بریان کرده بگلاب تر کنند و
فرو برند و کبک و تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک ترش کرده تند و
بخورند د اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت
عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض
قاروره و سوء هضم بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و
بیخ صک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با زیره با چرب و کبک و
تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کشنیزی و گل قند و جوارشات
گرم مفید بود قرص مفید رازیانه تخم کرفس هریک سه درم سنبل
پنج درم بکوبند و باب رازیانه یا کرفس سرشته و مثقالی با ده مثقال
سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت نحافت
بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره
باشد علاج شیره تخم کدو با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند
و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره سپوس و نبات و

روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید و سوم روغن ارزن و روغن عقرب و روغن
کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب بزرگ ترکیب کند و بر جگر طلا کنند
ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامات آن گفته شد و یا بسبب
سده باشد که بکبد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و فساد
لون و نحافت بدن و اسهال غسالی اللحم و وجع ضلع آخرین
از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت او
آنست که بول اندک آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از
تخم کاسنی و بیخ کهنک و روباه ترنگ هر یک سه درم و درازیانه یکدرم
و نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی
و درازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا
بزوری و غذا زیره باج خورند و از اغذیه غلیظه و حلاوه احتراز کنند
و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود علاج آن
هر روز جلابی از بیخ کهنک و تخم کاسنی و درازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب خورند و تلیین طبیعت کنند سنا پنج درم و تخم کاسنی
سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال
معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یک
درم و تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درمی بکوبند و با آب سداب

برجگر

برجگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع باشد ص تخم کرفس و
رازیانه اهلیلج سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل قسط رومی عصاره
غافث سیر بری بادام تلخ هر یک پنج درم ریوند چینی رب السوس
هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته بیخته با شیره قند یا عسل سرشته
و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند اورام کبد ورمی که در کبد ظاهر شود اگر
دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع
موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و
لین نفس بود و باشد که احتباس بول نیز بود علاج اول فصد کنند و
خون بحسب حاجت و قوت بردارند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی
و پوست بیخ کاسنی و روباه ترنگ هر یک سه درم و نبات و ترنجبین
هر یک ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک پنج درم جو نیم کوفته سپوس خطمی هر یک کفی خیارشنبر پانزده
درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و ابکامه هر یک ده درم
و اگر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و
شیره سه تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص
تناول کنند تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر

یکمثقال ریوند نیم درم لک مغسول دری کوبند و باب کاشنی سرشته
مثقالی بخورند و در ابتدا ورم ریوند و بادرنگ و ورق گل و بنفشه و عنب الثعلب
و ورق کاکنج و طحلب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند
چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضماد نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت
آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی
و اسهال مراری بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر
و ترنجبین تناول کند و تلیین طبیعت کند بمطبوخ فواکه یا بهلیله یا نقوع فواکه
یا شیرخشت و ترنجبین و خیارچنبر و غذا کشکاب یا شیره خشخاش
خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز
بلغمی و بیاض قاروره بود و احتباس ورم کند و اما وجع با فراط نباشد
علاج جلابی از زوفا و بادرنجبویه و رازیانه و بیخ کبر و نبات تناول کند
و غذا نخوداب و ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحب شبیار
نرم کند یا باین مطبوخ سنا پنج درم و رازیانه و افسنتین هر یک سه
درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارچنبر
یا هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل
گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کند و اگر ورم سودایی باشد
و آن بواسطه شده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن

صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب بالنگو
گاوزبان لعوق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ بهک و تخم کاسنی هر یک سه
درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت
مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخوداب و شیره خشک دانه
خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص
کبر تناول کنند و کبد را بشمامه و بزرک و شحم و پیه بط و روغن بنفشه
و اکلیل الملک و بابونج تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد
نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم و مومیایی دو درم در روغن بنفشه
بگدازند و باهم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اکثر بعد از ورم حادث شود
علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض بیشتر
باز نتواند خسپیدن و چون منفجر شود علامات آن قشعریره یا اسهال
یا چیزی شبیه مده‌ای بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد
که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیش از انفجار بمنضجات تضمید کنند
و شیر با بزرک و مرزنگوش تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب باشد
جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و افسنتین و نبات تناول کنند و اگر

بشمامیزر

بارزنب باشد شیره سه تخم با شراب عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند
نفخ کبد علامت آن ثقل باشد و وجع شدید و تب و حرارت باشد
علاج آن سکنجبین بزوری دهد و ماء الاصول و مطبوخات حاره تناول کنند و مفتحات
تضمید کنند **سده کبد** سده کبد بسبب اخلاط غلیظ لزج حادث
می شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامات ورم
اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود[2]
مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی
ناشسته را آب بگیرد با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه
در محدب کبد باشد تناول آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود
و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک و آب کاشنی و سکنجبین
خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و ریزه باج و انار
و سکباج خورند **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج آن حادث شود و علامت آن تهبج اطراف و بیاض لون بود
و علاجش آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند
و زرشک و نخود آب با دارچینی و ریزه باج خورند و تقویت کنند چنانچه
در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب نه نمایند که این مقدمه
استسقا باشد **اما** استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی **اما** لحمی آنست

[2] برازرطا باشد علاج آنچه در مقعر بود

که جمیع اعضا بر آماسیده شود و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود
این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا
بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش
گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و
مزاج کبد را سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند
کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا
جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض
شود علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و
رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گو
باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه هر یک
دو درم و بیخ کاشنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم و نبات ده درم
تناول کنند و غذا زیره باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند
و اندکی زیره با دارچینی در آن کنند و آب جوشانیده که بغایت
سرد نشده باشد می خورند و استحمام بآب شور و آب شبی مفید بود
و بر ماده حمام و برادویه گرم خسپیدن و پشت بر آفتاب کردن و نشستن
نافع باشد و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کردن و سکنجبین بزوری
و قرص زرشک و کاد دیوس و افسنتون و جعده و رازیانه و تخم کرفس

وسنبل و سلیخه را بکوبند و ده درم از آن با سکنجبین هر روزی تناول کنند و بوره
و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون
خیار چنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت
معده باشد قی کنند و گلنگبین و افسنتین بخورند و حب اسطمخیقون تلیین
کنند و معجون بلادر کرم تناول کنند و اما استسقاء زقی آنست که مائیه میان
صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا
بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد
و شکم همچو خیکی پر آب بود و چون دست بر آن زنند یا از پهلو به پهلو گردانند
از آن آواز شنوند علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه
و بیخ کاشنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب
کاشنی شسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ اهلیلج
شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا به این حب افسنتین غافث انیسون
مصطکی سقمونیا هر یک درمی لک مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند
و با آب رازیانه حب سازند دو مثقال تناول کنند و بوره ارمنی
و بیخ سوسن و قردمانا و میویزج هر یک سه درم و تخم ترب هفت درم
و بنگل بزر پنجاه درم و آرد جو و سرگین گاو هر یک شصت درم ساینده
و با آب رازیانه و یا آب کاشنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم

را شق کنند و آنرا بول می گویند و لیکن عظیم الخطر باشد و اما استسقاء
طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعا واقع گردد
و سبب آن حرارت کبد باشد و برودت و رطوبت معده بود زیرا
که چون معده از هضم تمام عاجز باشد کیلوس خام بجگر رود و جگر
بطبخ و هضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار حادث
شود و موجب این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و بر
آمدن ناف بود و با آن ثقل نباشد و چون دست بر شکم زنند از آن
آواز طبل آید علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و انیسون و بیخ فهک
و بیخ کاشنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل
و زیره کرمانی و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب
و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی
و دوقو و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون هر یک سه درم و پوست
بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ فهک ده درم و اذخر
و فقاح اذخر هر یک دو درم و مویز طائفی [illegible] درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا به دو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند ده
درم تا ده مثقال تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم

سنبل و جعده هریک درمی بکوبند و ده مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن
کوفته با ماء و چندان وقت بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که
تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارچنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در آب
گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود
بابونه و تخم شبت و پودنه و اکلیل الملک و مرزنگوش و زیره بکوبند و
با آب سداب بسرشند و بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقا که آن را
حبن گویند و علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی حد و ناف در شکم
ایشان عظیم شبیه شکم آبستنان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث
و کاشنی و رازیانه و روباه تربک و نبات تناول کنند و تلیین
طبیعت باین مطبوخ کنند سنا هفت درم روباه تربک پنج درم
تخم کاشنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هریک ده درم مغز خیار
چنبر پانزده درم در آب کاشنی بشسته پنجاه درم و تخمهای در
شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه که با استسقا تب و تشنگی
بافراط بود باشد چاره معالجه نکنند و روباه تربک و تخم کاشنی
و بیخ آن اکتفا کنند و ماش و مغز بادام خورند و تلیین باین مطبوخ کنند
سنا و هلیله کابلی و املج و بلیله هریک پنج درم و بنفشه و نیلوفر و تخم
کاشنی هریک سه درم و مویز طایفی پانزده درم آلو سیاه و گل و عناب

هریک

هریک ده عدد سپستان هشت عدد مغز خیارچنبر و ترنجبین هریک ده درم
بعد از تنقیه آب کاشنی و سکنجبین ساده خورند یرقان اصفر صفراوی
فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست
و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن پس طبیعت و
تلخی دهن بود و در روز باحورا واقع شود و علاج آن سهلتر باشد ابتدا آب
کاشنی هشت درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از شک و مغز
بادام خورند و ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد
که جگر را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و
ضیق قاروره و میل آن بسودا بود و باران زبد اصفر بود و رنگ روی
تیره باشد و طبیعت محتبس بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی
ده درم و اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا
شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج کنند بدینه
کرد شیره تخم نورک و سکنجبین یا آب خیار کند و یا یکمثقال قرص
طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و رز شک و ماش و
مغز بادام و اسفاناج خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود
که مراره را حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کند و ورم و غلیان

پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و یبس باشد
و این نوع بغتةً حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض
شود و علامت آن نحافت بدن و خاریدن بدن و خشکی براز بود و
صفرا بقی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد
و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین
طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر باشد یا گزیدن حیوان زهردار
یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انار مزین تناول کنند یا مثقالی قرص
کافور با لعاب اسبغول و بهدانه با آب خیار کدو بخورند و غذا کباب
با روغن بادام بخورند و جگر و برگ گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر
یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان زرد
بسبب سده که میان طحال و امعا حادث شود واقع می گردد و
این نوع تابع قولنج باشد و اول علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیا و بادره کنند در یوند و غافث هر یک مثقال و افسنتین
دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده
باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد
که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و استعمال
مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال

آن باشد

آن باشد **باب دوازدهم** در امراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض
گردد اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع
طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمره قاروره و سواد براز
و خلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و
جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند با قرص زرشک یا سکنجبین
بزوری و غذا زرشک یا تمر هندی یا آلوچه یا مزوره ماش و مغز بادام
و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن و سکنجبین
بزوری و این قرص مفید افتد ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم
ورق گل پنج درم طباشیر سه درم تخم کاسنی و تخم بادرنگ از هر یک
چهار درم کافور نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته با آب کاسنی بسرشند
و مثقالی با سکنجبین تناول کنند **سفوف** طباشیر ریوند چینی
سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و یکمثقال
تناول کنند و ابخره و کبر لیبر که نافع باشد و تخم ترب و سپندان
سیسنبر هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و بخار آن تر کنند و
بر طحال می نهند و یا ورق کرنب با آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر تب و تشنگی
مفرط باشد شیره تخم بادرنگ با آب کاسنی یا آب خیار کدو و سکنجبین
تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم

تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و ازخیسون کل شد
تناول کنند با پنج مثقال انگبین و از اصول حس پوست بیخ رازیانه ده درم
بیخ کبر بیخ درم بیخ کرفس و بیخ هک هریک سه درم مویز طایفی ده درم
تخم خیارین پنج درم کشوث و تخم کاشنی و رازیانه و بیخ انگشت هریک
سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صافی
کنند و با عسل یا شکر بقوام آرند یا آن آب صافی کرده را عسل یا شکر
بیاشتی خنند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم
هلیله سیاه هفت درم افتیمون تخم کاشنی هریک سه درم بنفشه
و آلو سیاه ده عدد عناب ده عدد سپستان پنج عدد خیار شنبر ده
درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم و طحال را بورق و سداب و
اگر بیخ کبر را نشنه و کز مجموع در سرکه جوش دهند و تحلیل کنند و اگر سوء
المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و کثافت و کدورت بدن
و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بیخ انگشت و
بنفشه و ورد و باد رنگ و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز بادام
و کدو با فروج فربه خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج
رطب بود علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق بود و قلت

عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری و با دو الاصول مذکور تناول کنند و
غذا نخود آب با شیره خشک دانه و قلایا مشوبه خورند و تلیین طبیعت
کنند بحب افتیمون و حب ایارج ورم طحال اگر ورم طحال دموی بود
علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ
و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاشنی
و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین
طبیعت کند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز
تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاره و
عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و برازبود و باشد
با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و ورد و باد رنگ
و تمر هندی و نبات تناول کنند یا آب انار بن با نبات و غذا جو با
شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر و زم کمکم بیابد
با سکنجبین ده مثقال و طحال را الصندل و ورق و کشنیز و زرنیخ
تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم
طحال و بیاض لون و قاروره و بطو النبض بود علاج آن جلابی از
ورد و باد رنگ و بیخ هک و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هلیله زرد هریک پنج درم

ترید دو درم تخم کاشنی دو درم رازیانه و کرفس و بیخ انگشت و شکوفه کبر
و بالنگو و گاوزبان هر یک سه درم انجیر عدد مویز طایفی پانزده عدد
شاه‌تره یک دسته خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه
قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت
آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از موضع خویش
و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود
علاج آن فصد باسلیق کنند یا اسلیم و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا
مطبوخ آن کنند و غذا زیره‌باج با کبک و فروج خورند و بعد از تنقیه
سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند ص بیخ انگشت و بیخ کبر هر یک ده
درم زراوند مدور شونیز تخم سپندان هر یک سه درم عنصل هفت
درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه را بدان بسرشند و
قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و زفت
بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و
کاغذی بمقدار ورم بچینند و آن دوا را بدان بمالند و بر طحال نهند تا
ورم طحال منفتح شود و منفجر گردد و بعده ریزد و بقی یا براز دفع شود و در آن
شیر شتر با مدرات منفعت افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود

علامت

علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر آن
نهند از زیر دست بلغزد و باشد که بانگ قراقر بود علاج آن ماء الاصول
و سکنجبین بزوری و آب دو رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند
و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال
حدوث آن بسبب فضلات غلیظه بود که در وی جمع شود علامت آن
ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از دو رازیانه و نانخواه
و بادرنگ و افتیمون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص
کبر مفید بود و تخم کاشنی و کزمازج هر یک پنج درم و بیخ انگشت دو درم
و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی
معالجات سوء المزاج بجای آرند یرقان اسود تغییر لون بدن باشد
بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده
حادث شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها
و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج
آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلابی از بیخ کبر و تخم و
بیخ کاشنی و نبات یا گلقند تناول کنند و غذا زیره‌باج خورند و
بعد از تنقیه سنا پنج درم و پوست بیخ کاشنی سه درم شکر ده درم
بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح در آن حل کرده تناول

کنند با هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم و افتیمون سه درم و غاریقون
و بسفایج هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با مکیز طلا با انجبین بیاشامند
و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن
قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت رنگ بود علاج آن جلاب
از افتیمون و ورق گل و سکنجبین بزوری شادل کنند و طحال را بورق
گل و قرنفل و افسنتین و سنبل و مصطکی تضمید کنند باب سیزدهم در امراض
امعا از آن جمله قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود
و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه می شود و فرق
میان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای
خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که بالثقل مختلط شود
علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیشتر از
حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد علاج جلابی
از بابونه و رازیانه و افتیمون و تخم کرفس و کلنگبین شادل کنند و بگوارش
سفرجل مسهل تلیین کنند یا باین حب ایاره فیقرا زنند هر یک درمی
و شحم الحنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مثقال از رقی دو دانگ
بجوشانند و آب آن بسرشند و حب سازند و یا این حقنه
استعمال کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد پستان

بست

بست عدد خشک شبت هر یک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب
هر یک کفی برگ چغندر دسته روغن کنجد انگاره هر یک ده درم شکر
سرخ پنج درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب ریحی باشد که در
امعا محتبس شده علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیا
نفاخ و انتقال وجع بود علاج آن جلابی از افتیمون و نانخواه و رازیانه
و گلنگبین شادل کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم
کرفس و افتیمون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند
و با آب رازیانه حب ساخته بلع کنند و این شیاف استعمال کنند
خطمی و بوره ارمنی هر یک دو درم شحم الحنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره
شحم الحنظل و خطمی هر یک سه درم و سکبینج درمی و نیم و مثقال یک درم
شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجیر
ده عدد عناب ده عدد سپستان بست عدد مویز طایفی پانزده درم
خشک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سپوس هر یک هفت
درم بجوشانند و صافی کنند و آب کامه و عسل و روغن زیت هر یک
ده درم و بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند
و روغن سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم

و تخم کرفس و سداب هر یک چهار درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید
در رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن
بماند این روغن در شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در
موضع امعا واقع شود علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و
قی مراری و این قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی
از ورد و باده ترنگ و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و
ترنجبین و غذا اسفاناخ و مغز بادام خورند و تلیین باین مطبوخ کنند سنا
پنج درم عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد تخم خطمی پرسیاوشان
و باده ترنگ هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
با این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک شش درم
جو نیم کوفته و خطمی و سپوس هر یک کفی ورق خبازی و ورق سلق
دسته خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یک مثقالی روغن بنفشه ده
درم و اگر با وجع حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه
مناسب بود عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیار کدو و کدو و خبازی و شیره جو و لعاب بنکو
هر یک پانزده درم و روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم
استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوا امعا یا نزول آب بکیس انثیین

حادث

حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالا
بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای علیل بر ریسمانی بندند و
بالا کشند و ریسمان را تحریک می کنند تا امعا بموضع خود رود و جلابی
از ورد و باده ترنگ و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخوداب با روغن
شیره و اگر باز جای خود نرود دیگر درم یا یک مثقال زیبق نا کشته فرو برد
و تر و دی کند در شکم می مالد تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس
ثفل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول
مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده
مثقال تناول کنند و غذا نخوداب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار
درم و سپستان پنجاه عدد و بزرک و حلبه و حب الرشاد هر یک ده
درم و ترنجبین پانزده درم بجلاب زنند و اگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از
بنفشه و ورد و باده ترنگ و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند با
آب خیار کدو و با شیره تخم بوزک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند
بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه اکلیل الملک سپوس جو نیم
کوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک هفت درم عناب ده عدد سپستان
پنجاه عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنکو و لعاب بزرک و روغن

بنفشه و خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا
شیره گندم چرب و حسوها چرب خورند و شکم به روغن بنفشه و لعاب
خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که
ثفل در امعا علیا محتبس شده باشد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف
نبض و غش و اضطراب بود علاج آنست که اولا فلونیا رومی بدهند
و چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و جوارش سفرجل مسهل یا
جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند بابونه تخم
شبت تخم کرفس رازیانه حلبه هر یک ده درم انجیر ده عدد شلغم بیخ
جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا پیه انجیر ده درم شکر سرخ
و انگدان هر یک پانزده درم بوره نمک هر یک نیم درم و باید که دو روز
غذا نخورند و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و
شبت و خیری در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نمام و خاک و برگ
سداب انجیر و سعتر خودنه و روباه تربک بجوشانند و در آن نشینند و
شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و
بکار دارند مغص وجعی بود که در امعا حادث شود و شکم می پیچاند و آن
اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بجز وجع

تسکین

تسکین حاصل شود علاج حلابی از انیسون و رازیانه و روباه تربک و گلقند
تناول کنند یا دو درم گوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد
علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب
هر یک سه درم و نانخواه و سعتر هر یک چهار درم دق شده مثل مجموع نبات
و سه درم تناول کنند و شکم به روغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و
اگر بواسطه تناول اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعا و
تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آب انار مین با نبات بیاشامند
با لعاب بهدانه یا شربتی بیاشامند یا شیره تخم تورک و نیم
درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی
لزج باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و با براز بلغم بیرون آید
علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا با این مطبوخ سناء مکی درم
بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد تربد دو درم خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا
متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت التصاق بود و وجع از یک
موضع منتقل نشود علاج آن تلیین باشد بحقنهایی که در باب قولنج ذکر
رفت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب

باشیره خشک دانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و سعتر و مانند آن کنند و بعد از
شقیقه جوارش کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند دیدان
کرمها که در امعا متولد شوند بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و بطول
مکث متعفن شود و چون حرارت در و عمل کند و کرم شود و این کرم اگر دراز
باشد حیات گویند و او در امعاء دقاق متولد شود و علامت آن احساس
حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و برهم
سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز چاپی رطلی شیر با ده
مثقال شکر تناول کنند غذا نخود آب با شیره خشک دانه و سعتر و دارچینی
خورند و در روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد و قسط مر و ترمس هر یک
درمی و حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و
اگر از آن بقیتی بماند و عمل تمام نکند آب کاهو ده مثقال با آب گرم بخورند
و شحم الحنظل دانگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف
سازند و بر دارند و در آخر روز تربد کنک با شیره تمام خورند و از
تناول اغذیه غلیظه بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد که آن را
حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود علامت آن صفرت
لون بود و خروج آن احیانا و هر چند چیزی خورد سیر نشود علاج
آن درمنه و برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی و نمک هندی دانگی و نیم ترمس

یکدرم و شحم الحنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و از
لبنیات و اغذیه لزجه احتراز کنند و اگر کرم ضعیف باشد شبیه بکرم
پنیر و سرکه علامت آن حکه مقعده و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند
باین ادویه بابونه و اکلیل الملک و درمنه و برنجاسف هر یک کفی و ورق
سداب و ورق شفتالو هر یک ده درم ورق چغندر دسته بجوشانند
و صافی کنند و روغن مغز استه زردآلوی تلخ و انگا هر یک ده درم
و شحم الحنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعده بروغن استه زردآلوی
تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم الحنظل و اشنه الو
شیافی سازند و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه
یک مثقال و صبر اسقوطری نیم درم بکوبند و با آب ورق شفتالو بر ناف
طلا کنند زحیر حرکتی است از معاء مستقیم جهة دفع فضله و بیان آن
اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی باشد و سبب زحیر اگر
خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم آید و دغدغه و
علامت آن حرقت مقعده باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف
نشاسته یا سفوف گل ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یکمثقال
بریان کرده با شیره تخم تورک بریان کرده تناول کنند و غذا کادر
بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال

کنند هدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هریک سه درم کوفته با آب لسان الحمل
یا آب بارتنگ بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثقلی خشک باشد
که در امعا محتبس شود خروج آن دشوار بود و موجب قرقره گردد علامت آن
تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن ملین باشد مزلقات
مثل بنفشه و خطمی و پستان و خیارشنبر اگر بسبب سرمایی بود که بمقعد رسد
علاج آن نه همین مقعد کنند بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه و شبت و
روباه تربک و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر آجر گرم
نشستن مفید بود **باب چهاردهم** در انواع اسهال اگر اسهال بسبب
بحران و دفع فضله موذی بود آن را حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و
موجب ضعف شود علاج پوست جو با قند و گلاب تناول کنند یا پوست جو
و گلنار و گشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر و پوست
جو یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا زرشک و غوره و انار
دانه و سماق خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا
ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت براز
و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر
تناول کنند و یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب با گشنیز بریان کرده و پوست
خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هریک شش درم و طباشیر سه درم و انار

دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشک و سماق و لبث و گلنار و سپوس هریک
ده درم بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
بافراط بود معده را با گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا
با آب مورد لخلخه کنند و غذا سماق یا انار دانه و کبک و تیهو خورند و
اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز
بی مغص بود علاج آن حب الرشاد با خرف سه درم بر سر حلابی نیم گرم
از نبات بپاشند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام
دفع شده است سفوف مقلیا پنج درم با آب سرد تناول کنند و صمغ عربی
و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بر روغن بادام چرب کنند
و قرص برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج و
عدس هریک کفی پوست انار و مورد و بلوط هریک ده درم مازو و
گلنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و
گل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند و قرص
و این قرص بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان
کرده گلنار اقاقیا هریک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی
با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید باشد زیره کرمانی
در سرکه خوابانیده و انار دانه هریک پانزده درم دانه مورد سنبل

مصطکی کرده یا خرنوب هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم
بکوبند ده ده درم از ان تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن
حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتهای بی هضم تمام و قراقر
و نفخ بود و رنگ براز مایل بسواد باشد علاج آن اول تنقیه بمعاجین
کرد حقنه نرم و بعد از ان که تنقیه تمام کرده باشند قرص طباشیر قابض
که با سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند
و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته بریانی
بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از ان با گلاب بخورند و از حموضات و
شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک و تیهو خورند و انار دانه کوفته و زرشک
نیز شاید **اسهال دموی** اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود اگر امعاء فاتق بود علامت
او آنست که غایط بیرون آید و بعد از ان خون رقیق با ریاح و قراقر
و زبد خارج شود و اگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول
غایط با خون بیرون آید و بعد از ان بی خون و با ان علامت بواسیر نباشد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود
فصد کنند و بنکو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی مثقال
بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند و غذا کاورس مقشر با
شیر یا مغز بادام خورند و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا با بزر

کردانیده

بود

بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و
اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن باشد که بواسطه اخلاط
حاده و حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده
شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف
نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یک دو
مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده بپاشند
و غذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده با پیه بز و چربی گوشت
یا مغز بادام خورند و این حقنه ممسکه استعمال کنند برنج برشته و
جو نیم کوفته و ذرت هر یک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش
و گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و
صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی
بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل با پیه بز حل کرده مجموع
باهم آمیخته بکار دارند **دوسنطاریا** اسهال کبدی باشد و آن یا خون
صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد بواسطه قطع
دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد
یا شبیه به دردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دسیله که منجر
شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف

باشد اگر تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر
بوده و با آن علامات تهیج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا
غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند تا دام که قوت باقی باشد و ضعف
بافراط نبود و حبس بشیره تخم کوک بریان کرده یا شراب صندل یا سیب
کنند یا با رشک بریان کرده و تنکو بریان کرده به روغن گل چرب کنند و
فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب
الجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند یا
انار دانه یا زیره باج یا غوره و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب
مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست
که براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن تجدید
لسکم نباشد و چون معده خالی بود بیشتر باشد و علاج او آنست که حبس
کلی نکند و اشربه که مقوی باشد و در وی قبضی زیاده نباشد تناول
کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج بجای می آورند تا
اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کند
و علاج آن گفته شده است ذرب اسهال معدی باشد و سبب
آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او

شود علامت آن قلت تشنگی و طعام در معده تغیر نپذیرد و تجشء نکند
و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات
حاره و سفوف متعلیا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه
با کبک و تیهو و زیره و گشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت
رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان
بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده
تناول کنند مثل گوارش و کندر و [illegible] قابض معتدله اخذ و اگر بسبب
بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و
قوت دافعه از او دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی یابند خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی و رقیق باشد
و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در وی بثرات بود علاج
آن قرص طباشیر بست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا ارزن
و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و
طبیعت آن را دفع کند و غذا نیز مزلق کرده اند و این را اسهال دماغی
گویند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن
مختبس گردد و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج
آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و شراب

خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و باید که بپشت بازنخسبند و اگر
بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتوانند کرد علامت آن اسهال
شیر و سفید و سهولت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن
تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل
معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حار یا بواسطه
اورام واقع شود و علامت آنست که طعام هضم ناشده خارج
شود بی لذع و وجع و مغص و آن را داشتن و آنچه نباشد علاج آن
تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه و حلواء شیر
نان سفید تناول کنند که خمل برویاند و سنبها قابضه و مقویات معده
خورند زلق امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که
بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند و زود بیرون آید و علامت آن خروج
رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء مجففه
باشد مثل سبوس گندم و کنار و گل و به و سیب و سفوف مقلیاثا مفید بود و
این سفوف نیز نافع است سنبل مصطکی سک عود هر یک درمی و نیم
بلوط بریان کرده سر انار رتشش گزمازک یک تخم حماض خرنوب دانه بیرون کرده
مویز طائفی سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند و مقدار دو درم تناول
کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا

بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند
و با براز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر است با قرص گلنار
با رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم و بارتنگ و مورد و زرشک و
صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا کاورس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و
طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب
بنکو بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند والله اعلم بالصواب
باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود
علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت
نبض و نارنجی قاروره باشد علاج آن آب انار مز با نبات و
ترنجبین یا شیره تخم خرفه یا قرص طباشیر تناول کنند و غذا گلاب
یا بقو ماش با اسفناج خورند و شراب خشخاش و دیباش عوزه
لعق کنند و صندل و کنار و سماق هر یک دو درم و کافور دانگی و
طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گل ارمنی هر یک سه درم
تخم کاهو و تخم خرفه هر یک هفت درم بکوبند و بآب کاهو یا
خرفه بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره
یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر

سوء مزاج بارد باشد علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره
و ضعف شهوت باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و گوارش کمونی
تناول کند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند
و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و
فستق با شکر خورند و از حموضات و غذاهای بارده احتراز کنند ورم
کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب
و تشنگی و التهاب و صداع و بی‌خوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاسنی و رب ریباس و نبات
تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند
شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بهدانه دهند و موضع کلیه را صندل
و مغاث و شیاف مامیثا و کاسنی و آب رب ریباس تضمید نمایند
یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم
صافی باهم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضیج یابد علامت آن اشتداد
وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و
تخم شبت و حلبه و بنفشه و برگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه بنشینند
و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین
کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر

گردد

گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب
عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو هر یک
ده درم و خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم
و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول
کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب ها
بی شده و وجع بود شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه در این
مرض مفید نیفتد بلکه زیاد کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ بهک
و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز
بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم تخم
کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک
سه درم بیخ بهک چهار درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم عناب ده
عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیارچنبر یازده درم ترنجبین
همچنین با سنا پنج درم و بیخ بهک چهار درم و بالنگو و تخم کاسنی
و رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون
خیارچنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه
هر یک چهار درم و برگ و حلبه هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خبازی
هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل

باب گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم
یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصاة و قروح بود علاجش
گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل و علامات
حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل
انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع
کلیه بمالند **اورام مثانه** اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت
وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهب و سواد لسان و ا
زنار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن
فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر
و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه جوزنه
و خبازی و خطمی و پوست خشخاش نیم کوفته بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه
شیر زنند و ثقل آن بر آنجا می نهند و صندل و روناس و زرنیخ و بنفشه و
گل گیج با آب لسان الحمل ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره
تخم خیار و تخم کدوی مقشر هر یک پنج درم و تخم تورک سه درم تخم خطمی و خبازی
و بر سیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد تر کوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق
کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج شود شراب بنفشه با لعاب [illegible]

سه درم با دو درم بنفشه
بجوشانند با سه
...

یا به دو نقطه صحیح

بجوزنه و غذا مزورها شش و منقا با درم و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان
و اکلیل الملک و حلبه و برزک و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند
وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب سوء
المزاجی گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه
و تشنگی بود علاج آن شیره تخم تورک یا آب خیار کدو با نبات تناول
کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در احلیل چکانند و اگر سوء المزاج
بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده یا علامات
سرما حادث شود جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ کهک و نبات تناول
کنند و نخود آب با شیره خشک دانه و زیره و فلفل و دارچینی جوزند
و روغن نرجس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با حلیل کنند و اگر
وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و ثقل نباشد
علاج ان ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و ضماد به آب
و فودنه و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن
تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود و علامت آن وجع و ورم
دم و مده و نتن بول باشد و فرق میانه قرحه کلیه و قرحه مثانه به موضع
وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول
و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از آن مثانه سفید باشد علاج

هر بامداد یک مثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول
کنند و غذا شوربا ماش و نخود با مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء
العسل با مرور شکث ول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از دو با
زبک و لیلاب هر یک پنج درم و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم و مغز
خیارچنبر پانزده درم بپاشامند و نشاسته چهار درم و کثیرا و صمغ
عربی و بزرگ هر یک دو درم و گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال یا دو
درم ازان با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر مقشر ده
و تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل کرفس هر یک نیم مثقال
بکوبند و دو درم ازان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض سود دهد
و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع احتراز نمایند
جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید
و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب
خشخاش تناول کنند با عناب ده عدد بنفشه پنج درم و نبات ده درم
بجوشانند و با لعاب بنکو و بهدانه بپاشامند و غذا شوربا ماش
مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند
و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه
لعاب بهدانه و شیرزنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه**

اگر بسبب تندی لذوع یا قروح بود گذشته و اگر بسبب حدت بول
بود علامت آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد
علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره
سه تخم تناول کنند و غذا جواب بار و روغن بادام یا شوربا ماش با روغن
بنفشه و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم
تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم و کثیرا
یک درم بکوبند و سه درم ازان با آب خیار کدو یا شیره تخم
کدو تناول کنند و شیرزنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض
با ... در احلیل چکانند **حصاة و رمل** که در کلیه و مثانه تولد کنند بسبب
خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند و بمرور زمان
متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصاة متولد شود
والا رمل تولد کند و حصاة کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصاة مثانه
نحیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد
عسر بول و بیاض و رسوب آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد
و صفا بول و خروج رمل و سوزش بود و رملی که از کلیه آید سرخ
بود و زرد و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض
آنست که هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و پنج مهک و نبات

تناول کنند یا شیره سه تخم با نبات یا رازیانه وانیسون بجوشانند و
ده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب و شیره خشخاش
دانه با کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شب‌ها
غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله و جماع کردن مفید بود
و از میوه‌ها انگور سفید و خربزه شاید خوردن و اگر ازین تدبیر زایل
نشود بدین مطبوخ تنقیه کنند صفت سناجدید خشک بابونه حاشا
هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه هر یک سه درم تخم
کاشنی و بنفشه و بیخ کبر هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیار
چنبر از هر یک ده درم و قیطون را بروغن شبت و بابونه و خشک
بمالند و روغن ترب و روغن خشک در احلیل چکانند و بابونه
و حلبه و شبت و خشک و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خشکدانه
بنیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند
و اگر این علت مستحکم شود ادویه که صفت بود حصاة را استعمال کنند
دوای مفید صفت پنج کاکنج ده درم خطیانا جدید ستر زنجبیل و از فلفل
عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و بعد از شش ماه
دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود

صفت آن

صفت آن سه تخم و خشخاش هر یک ده درم و تخم شلغم و تخم کرفس و رازیانه
و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین و نخود
با بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و
موضع را بروغن بابونه و خشک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب
بیخ کبر و بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک ده درم نیم
کوفته کنند و بار روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا
بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن
اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر
حصاة در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم گزر و تخم کرفس
و انیسون و نبات تناول کنند و فطراسالیون و فلفل سفید و سیاه
هر یک سه درم و زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یک
چهار درم و جندبیدستر و فقاح الاذخر و حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و
بعسل سرشته کنند و یک درم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب سوخته و خارپشت
خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوقندریون باشد و گنجشکی است که او را به یونانی
اطاعولبدلطوس گویند و آن مرغی است که دنبال دراز دارد و چون نشسته باشد
بر زمین می‌زند و آن را ابوالفضل و صفراحون نیز می‌گویند و آن را پخته و خام بخورند
درین مرض مفید است و گویند اگر شخصی که او را چهار سال بود در آن زمان گ

اگر زرنگ میگیرد بکشند و اول خون او و آخر خون او بگذارند که ریخته شود و میان آن
نگاه دارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند
و سحق کنند و قدری از آن با آب رُب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود
و اگر حصاة بود و مجری تنگ باشد و بیرون نیاید باید شکاف کنند و در حصاة
مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در رمل احتیاج با دویه قویه نباشد **جمود دم**
اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود
علاج آن سکنجبین عسلی در زهره سلحفات تناول کنند و جگر خرگوش خشک کرده و
پنیر مایه خرگوش و برنج سفید بریان بود و چوب گز و چوب انجیر بسوزانند
و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن در
احلیل چکانند **احتباس و عسر بول** اگر بسبب ورم یا حصاة باشد علاج
آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط
خام بیرون آید علاج آن جلابی از افسنتین و تخم کاسنی و تخم کرفس و نانخواه
تناول کنند یا رازیانه و افسنتین و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یک
درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تدهین قطع مثانه بروغن بابونه
و حقنه میکنند و گاه باشد که عسر بول بسبب صفرای رقیق بود که در مجاری بول
فرود آید و علامت آن حرقت مجری بول و صفرة بول باشد علاج آن

لعاب بهیکو ده درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر شیرخشتی از نبات بیاشامند
و از مدرات احتراز کنند و غذا شوربا ماش با اسفاناج و روغن بادام یا حریره
از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول
بود و عسر بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و پسته
با شکر تناول کنند و شیره تخم ترک و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال
کنند **سلس البول** سلس البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج
آن هر بامداد دو مثقال گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه قابضه
که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و
شاهبلوط و حب الآس و شه دانه متساوی بکوبند و مثقالی از آن
بر سر غذا تناول کنند و کندر و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک
سه درم و سعد پنج درم و بلوط ده درم که خیسانیده چهار درم بکوبند و با عسل
سرشته کنند و مثقالی از آن تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد
و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش کند خورند و
خردل و حب الرشاد هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل سرشته
و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار احتراز کنند و چوزه
خروس بسوزانند و بسایند و دو دانگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر
و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان

وراسن هریک پنج درم بکوبند و بعسل سرشند و قرص سازند و سه درم تناول کنند
واگر شهدانه بریان کنند و بکوبند و در میان عسل بریزند و ازان خورند مصیب بود
دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و آن چنان بود که دایما تشنه باشد
و چون آب بیاشامد بزودی بی تغیر دفع شود و سبب آن ضعف گرده
یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد
کند و چون ضعیف بود قوت ماسکه و تحمل آتش نباشد و لا یزال جذب کند
و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامات
آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن قرص
طباشیر و قرص کافور با رب سیب و رب به و شراب زرشک و ریباس
تناول کنند و غذا زرشک و غوره و انار دانه خورند و خطمی با صندل و گلاب
و آب کاسنی طلا کنند و اگر پنبه یک شب در سرکه خیسانند و بخورند نافع
بود و گاه بود که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن
عدم علامت حرارت بود و اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد
بقی و حقنهای نرم و تناول شرودیطوس و معاجین حاره و ضمادهای [illegible]
بر و ضمادهای گرم **تقطیر بول** حالتی بود که میان عسر و استرسال بود و سبب
آن اختلاط بول باشد با اخلاط حاده علامت آن حدت بول و حرقت
آن و علامات غلبه صفرا بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم کوکنار

با نبات

با نبات تناول کنند یا لعاب بهدانه ده درم و روغن بادام
پنج درم با شیرینی از نبات و عرق بید با شاهتره و غذا [illegible]
با مغز بادام با کدو یا فروج خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیارین و تخم خطمی
هر یک سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ و کتیرا هر یک دو درم بکوبند
و سه درم ازان با شیره تخم کوکنار با آب خیار کدو تناول کنند و اگر این
مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک
آید و درد و حرقت و صمغ نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشک دانه خورند و با نخود و مویز و جوز متقل کنند و
حب الرشاد و خردل و کندر هر یک پنج درم و مغز جوز ده درم و سعد پنج درم
بکوبند و بعسل سرشند و یک مثقال بخورند **بول الدم** اگر بسبب انفتاح عرقی
بود اندک اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بتعجیل بسیار آید و خون
صرف تازه بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه [illegible]
حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ
عربی هر یک مثقالی با شراب سیب تناول کنند یا نشو و صمغ عربی و بارتنگ
و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده بخورند
و غذا سماق با نخود ماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از اول
اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه

۲۷۲ دردکوب و مشی سرطع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار
و تخم توتک هر یک ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته یک درم بکوبند و
باب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و زرد و
گل ارمنی و گل قرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم و نیم و تخم خیار و تخم
توتک و کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم با آب لسان الحمل تناول کنند و
اگر بسبب تاکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک
اندک آید و با آن چیزی باشد و علاج آن همچو علاج قرحهٔ کلیه و مثانه
بود **باب نوزدهم در امراض اعضاء تناسل** **اورام انثیین** اگر ورم حار
باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرهٔ لون و ورم و حرارت
والتهاب و تشنگی و صفرهٔ قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات و ترنجبین هر یک ده
درم تناول کنند و غذا جو با ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس
و باقلا و آب کشنیز و روباه تربک و کاشنی و طحلب بورم نهند
و خرقه بسرکه و گلاب تر می کنند و بر آن می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چنبر هر یک ده مثقال
و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و تمام
بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض

قاروره

قاروره و بیاض لون و ورم و رخاوه آن بود علاج آن جلابی از رازیانه ۲۷۳
و بیخ مهک و گلنگبین باشد تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در او
تربد و افتیمون باشد یا حقنه کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه
ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلی و کندر و روغن بابونه
ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بادرنکو و رازیانه
و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب
ایارج کنند و نخود و حلبه و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب
ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو در روغن زنبق
و نقل با هم یکدر زنند و در آن بمالند **عظم و صغر انثیین** گاه باشد
که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان
بزرگ شود علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ
نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خرده سرب و
آب کشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک
شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب گرم و استعمال
ادهان و ادویه مسخنه باشد **اورام قضیب** علامات و علاج آن
همچو علامات و علاج ورم انثیین است و آنچه مخصوص به او باشد

ورم حار عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد کنند و در ورم
بارد بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی و امثال آن و روغن بابونه **قروح قضیب**
و خصیه آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و گلنار و
عدس سوخته و اقلیمیا فضه برهم و ضماد و ذرور بکار برند و آنچه کهنه باشد
کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متاکل
شود قلقدیون و ادویه اکاله نهند تا آنچه متعفن شود زایل شود و بعد از آن
مرهمهای ملحمه نهند **حکه خصیه و قضیب** بسبب ماده حاده باشد که از آن
حوالی ریزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را با آب گرم
بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن طلا کنند با سرکه و گلاب و آب گشنیز
و مامیثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و ادویه چوب استعمال
کنند و لفصد و اسهال تنقیه کنند **سده مجری قضیب** اگر بسبب بثره باشد
که در آن مجری حادث شود علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود
علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم کدو با نبات بیاشامند
و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ
باشد که در مجری باشد علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع
نباشد و با بول اخلاط غلیظه بیرون آید و علاج آن تناول مدرات
باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج

آن

آن ترک ریاضت و تناول اغذیه جیده الکیموس و استعمال لطوخات دارد که
که در تشنج مستعمل است و اگر از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و
لعاب خطمی و در تنج و روغن بنفشه موم روغن سازند و در آن مالند
نافع خواهد بود **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج
آن هر روز جلابی از زیره و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره
خشک دانه خورند و حب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و جز آن بر
در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شیر با
از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخود آب
بگوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره و بط خورند و جلابی از قند
و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت
بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان با عرق بید
تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کزر و شلغم و پیاز با توابل
تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود
و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت
آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و گوشتها
فربه و نارجیل و شکر و قلیا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فستق و
فندق و بن و فستق و از مغز بادام و چلغوزه تناول کنند و معجون لبوب و

معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود معجون سقنقور نعناع خصیة الثعلب از
هریک سه درم شقاقل مغز پسته دانه با قلا هریک هفت درم تخم گزر تخم شلغم
و زرنب انیسون هریک پنج درم تخم سپندان ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و
ده درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب
بالنگو و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با
انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند لسان
العصافیر و تخم گزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید هریک پنج درم
فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند
ده درم با دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد
علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم کرنب
و سکنجبین و شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیر بز
نیز مفید بود و غذا از زرشک و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره
علاج آن جلابی از تخم گزر و تخم شلغم هریک سه درم و گلنگبین ده
درم تناول کنند و غذا قلیا متوبله خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هریک
سه درم مرزنجوش پنج درم و تخم پیاز و انیسون هریک چهار درم تخم

بیضه

سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند با حب الزلم
و حب فلفل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که مدتی ترک کرده
باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم
مرغ و ماهی تازه و قلیا با گزر و پیاز و کلنگ خورند و قضیب را روغن ناردین
بمالند با فلفل و حلتیت و جندبیدستر هریک نیم درم مشک و زنجفر
حبه دانه ده درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن بان تازه چهار درم
در ماء آب بنهند تا نیک بهم آمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند
و نظر در سفاد حیوانات مهیج این حس نیز بود و اگر نعوظ ضعیف بود
این حقنه استعمال کنند برگ حلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده
هریک بیست درم نخود و گندم نیم کوفته هریک پانزده درم شبت سلق
جرجیر هریک کفی تخم پیاز و انیسون هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی
ده درم بجوشانند در روغن جوز و کنجد و شیر تازه هریک درمی
برسر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود
و علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج تقویت
قلب باشد و شراب حماض و لیمو و صندل و شربت با گلاب
و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده یا کبد باشد

تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سستی
اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه با بیه نفاخه
مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگبین و انجیر و جو جرد بن و فستق بود
و گوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست
مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و قلت منی و بطوء
انزال باشد علاج آن هر روز یک رطل شیر با ده درم ترنجبین و
ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ
خورند و در روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال
کنند گوشت سر و پاچه بزغاله پنج درم و بلبوس و سپوس هر یک
ده درم بجوشانند و صافی کنند و در روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یک ده
درم بسر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوه ماسکه
باشد یا بواسطه برودت رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود
بی اراده بیرون آید علاج آن شراب بالسکوت و گلقند تناول کنند و نخود آب
با کبک و کبوتر و گنجشک خورند و برنج و زعفران با زیره و دارچینی و اطریفل
کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و
عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و
لذع منی بود در حالت خروج علاج آن شیره تخم کدو و سکنجبین و

شراب

شراب حماض و صندل و آب خیار که و تناول کنند و از ادویه حاره احتراز
نمایند در ودی منی و مذی اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب
کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج
آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب
غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب
کاهو و کشنیز و کوک و عرق گل و پیه بر روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند
و در قطن می مالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن علامات
ضعف سوء المزاج کلیه باشد علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار
و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک
خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا
کنند و سیب و به و سماق و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب
و تخم خس هر یک سه درم سعد و شاه دانه و افسنتین هر یک دو درم و گلنار
و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول
کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و کثرت بر قوت مجامعت و قلت
ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این مرض از آن
جمله است که اگر مردم طالب این مرض باشند اما اگر خواهند در آن
تقلیل کنند اول فصد باید کرد و هر روز شیره تخم کدو با سکنجبین و شراب.

غوره شاول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و نیمرو
عدس خورند و کاهو و خیار و ماش و دوغ و بقل مفید بود و قطعه سرب بر
موضع کلیه بستن بغایت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر
کلیه طلا کنند و تخم خرفه و تخم کاهو و شهدانه و گشنیز و تخم سداب بکوبند
و بآب سداب بسرشند و نیم درم از آن با آب ریباس یا انار ترش
یا دوغ شاول کنند و گاه باشد که بواسطه بثره گرده و دو غیره و مجاری منی
حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاده واقع گردد افراطی از شهوت بادید
آید و علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زاید شود و بعد از جماع
المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر شاول کنند و غذا نخودآب
و شیره مغز بادام خورند یا غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا بنقوع
یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن
شدت نعوظ و تقدم شاول منفخات بود و علاج آن شاول ادویه با نضج
که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و فنجنکشت و افتیمون و غذا زیره
خورند و از بقول و فواکه احتراز کنند غدیوطا آن باشد که در حالت جماع
غایت کنند و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر کسانی
را حادث شود که شوق عظیم بجماع دارند و لذتی مفرطا ایشان را از آن
باشد علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر غذا عرض کنند و تا غایط

بکند

کنند بجماع مشغول گردد و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد و هر یک سه درم
و صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند
با آب سیب بسرشند و قرص سازند و یکمثقال از آن با شراب سیب با به
شاول می کنند و گلنار و ورد و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد
بسرشند و شیاف سازند و بردارند فتق عبارت از آن باشد که
بواسطه انشقاق غشاء باطن صفاق یا اتساع مجری میان کرازبالای انثیین
جسمی نفوذ کند در کیس انثیین فرود آید یا در خانه منجبس شود و از جسم
نافذ اگر امعاء یا ثرب باشد آنرا قیله می گویند و آن بتدریج حادث
شود و بازگشتن آن بزحمت باشد و باد آن فرقه بود و ثرب زیاد فرقه نباشد
و علاج او آنست که بپشت باز خسبد دوست بران نهند باز گردد و یا در آب
گرم نشینند و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز سرو و اقاقیا و گلنار
مر و صبر و ابهل حضض و اسراس و صمغ و آلوده کرده زنج و مازو و مجموع
یا بعضی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و به بندند و
سه روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر شاول کنند و غذا
قلایا متویه مطبخه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع
و دویدن و حرکت عنیفه و امتلاء احتناب نمایند و اگر رطوبت مائی
نازل شده باشد آنرا ادره گویند و قرد نیز گویند علامت او آنست

کمانیتین الملس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع فتقها
مراجعت نکند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و
بعد از ان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر
شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آس و جو و باقلا
و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد
سازند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم سرگین کبوتر ده درم
و کمون یکدرم اشق دو درم زفت یکدرم شبت دو درم با موم و روغن زیت
مرهم سازند و بمالند و کوارشن کمونی دهند تناول کنند و جلابی از بیخ
کهنک و رازیانه و انیسون و گلقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر
سه درم و سعد و سنبل هر یک [illegible] و تخم کرز و شلغم هر یک دو درم کوفته و
بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد
علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن هر روز
جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک
و کبوتر صحرایی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند جوارشن کمون و سنجرنیا
تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرز و کندر و کرزیا و رازیانه
و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم و تخم گنجشک دو درم بکوبند و سه درم
از آن تناول کنند و تخم سداب و فودنه و وج و مرزنجوش و شیح و برنجاسف

در [illegible] ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و مازریون و شبت و بابونه و جرجیر
می مالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر ماده غلیظه
برند و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قرو لحمی خوانند علاج آن همچو علاج ورم
صلب باشد **باب پنجم** در امراض رحم **اول در ورم رحم** بسبب ضربه یا احتباس
طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت آن
ورم حار و حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل
و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر البول و احتباس براز بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و غذا آب جو
بشیره خشخاش یا اسفاناخ و مغز بادام خورند و ناف و زهار به آرد جو و باقلا
و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب گشنیز و روباه ترک
طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکو و به دانه و روغن بنفشه و کدو
و آب روباه ترک حقنه کنند و بابونه و خطمی و برگ و اکلیل الملک و روباه
ترک را بجوشانند و در آن نشینند و در عانه و قطن می زنند تا ماده تحلیل رود
و اگر وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع می شود آنگاه استعمال
منضجات می باید کرد و چون منفجر شود شیره سه تخم و شیره تخم نورک با
نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی
بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ کهنک

نه از بادیه دکاو زبان و بانکو و نباب با گل قند تناول کند و بعد از تنقیه حقنه کند بمطبوخ
افتیمون یا حب آن و خانه و حنظل را به روغن قسط و شبت و زنبق و فروع بمالند
و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و
بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون با روغن گل سرخ بگدازند و در رحم
بچکانند **سرطان رحم** اگر بعد از ورم حاده حادث شود بواسطه آنکه بکلی تحلیل
نشده باشد و علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن
رطوبات منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بعد آنکه تمام
و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ
بجوشانند و در آن نشینند و در تنقیح و حب الغار و برگ و بنفشه و تخم کرنب
هریک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هریک چهار درم بکوبند و با روغن
سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تسکین طبیعت کنند با این مطبوخ سنا مکی
و پرسیاوشان هریک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هریک سه درم بنفشه
نیلوفر و ورق گل هریک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
پانزده عدد خیار چنبر و ترنجبین هریک پانزده درم و اگر متقرح شود علاجش
از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد و خیار چنبر ده درم
روغن بادام پنج درم بیاشامند و بشیاف ابیض و شیر زنان
و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج

دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه
و عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند و پوست انار
و چوب سرو و ثمر بیابانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و
استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود علاجش از
تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا ماش
و نخود با مغز بادام خورند و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل
هریک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند و رحم را از آن
حقنه کنند یا ماء العسل و آب حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه
بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق
گل سرخ و بنفشه هریک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون
در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغساله
لحم بود شراب به و سیب با گلاب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه
خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کرمانج و جفت
بلوط و ورد و مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده
از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم
تناول کنند و اگر بمجاری مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به تناول
کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی بسایند

و یا روغن گل بقدر حاجت استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند
شقاق رحم بسبب درشتی مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب
شدة وجع طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بخون
ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود آب و ماش
و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز گاو هر یک پنج درم و روغن
بنفشه ده درم و زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال
کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بر دارند بواسیر رحم
از خلطی سوداوی حادث شود و آن را بحس ملمس با بصر دریابند و از آن
رطوبتی شبیه به ردی دم آید و علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا
ضماد بروغن نرجس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا فضه
و روغن بزر و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید
کرد حکه رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت
کند شوق زیاده بود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد که در آن
موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار بین یا تمر هندی
نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ گاو نیز
مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله بزند یا مطبوخ فواکه کنند و تخم
خیار و تخم کاهو و خشخاش پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و

درم

درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند نفخ
رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذائی
که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود و علامت آن ورم
و صلابت و وجع و تمدد بود علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و
افیون و گل قند تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی یا سنجر نیم مثقال
با آب نانخواه بخورند و بوره و زیره و مقل هر یک سه درم و انجیر ده
عدد بکوبند و با شیر بز بزنه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند
و سپس در بنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح
و سداب بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم
رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود
علاج آن تقویت قلب و معده کنند به ربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر
الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظت دم بود یا خلطی غلیظ
یا برودتی که مجاری عروق را تنگ کرده اند علامت آن بیاض لون
و بطوء نبض و غلظت قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و افیون و گل قند تناول کنند یا ارسیا شان
و مشک طرامشیع هر یک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف و تخم

كرفس وكرنب ودارزيانه واكليل الملك وشبت وابهل وسداب بجوشانند
ودر آن نشينند و بابسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و درونج
و دفاع ادخر طبوخ سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب غليظ شود
پس در كيسه كنند و گرم بر ناف و عانه نهند يا بكوبند و با سركه طلا كنند و
مشك طرامشيع و قسط و فودنج و اسارون و حنا و حرمل و حلبه هريك
سه درم و تخم كرفس و دارزيانه و افتيمون هريك دو درم بكوبند و مشك دو
حبه در روغن زنبق بگدازند و داروها را بدان بياميزند و بصوف پاره
بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود كه مجاری تنگ گردانیده
باشد فصد صافن كنند و استعمال رياضت نمايند و سكنجبين و سكباج
شاول كنند و زنجبيل و عاقرقرحا و ميعه يابسه و عود و جاوشير و اظفار الطيب
وكندر در مجمره آتش نهند و در زير گيرند يا علك البطم و جاوشير و مقل
و شونيز و نخود سياه بخور كنند كثرت طمث اگر بسبب كثرت دم و امتلاء
عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن بود و از كثرت سيلان
طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبير آنست
كه حبس نكنند الا وقتی كه موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسليق
كنند يا صافن و محجمه بر زير پستان نهند و هر بامداد يكمثقال قرص كهربا
و يكمثقال گل ارمنی با ده مثقال رب به شاول كنند يا صمغ عربی و كهربا

وتخم

وتخم شاهسفرم هريك مثقالی و گلنار و گل ارمنی هريك نيم مثقال
بروغن گل چرب كنند و فرو برند و نيز سماق يا انار دانه خورند و اقاقيا
و كندر و دم الاخوين و كهربا و زاج و مازو و رامك و كاغذ سوخته شده
بسايند و با آب مورد بسرشند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب
رقت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهيب
و خبث نفس و سرعت خروج آن بود علاج آن يكمثقال صمغ عربی و
يكمثقال گل ارمنی با شراب سيب شاول كنند يا قرص كهربا و رب به
با گل ارمنی و صمغ عربی هريك مثقالی با شيره تخم تورك بريان كرده
شاول كنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او
آن باشد كه خون بسيار آيد و با آن اندك وجعی بود علاج آن قرص كهربا
و گل ارمنی و صمغ عربی بريان كرده با رب به شاول كنند و كندر و
صبر و انزروت هريك سه درم و خون سياوشان و گل ارمنی بكوبند
و با آب مورد بسرشند و بردارند با مازو و شاخ گاو كوهی و پوست
بيضه و كاغذ و استه خرما و شب و بيخ و لك مجموع سوخته با كهربا و
اقاقيا و دم الاخوين و گل ارمنی بسايند و با آب لسان الحمل
بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود كه قوت ماسكه را
ضعيف كند علامت كثرت بزاق و ظلمت (لزوجت) و قلت عطش و بياض لون

٢٩١ وکسی در تبیح ردی و حیض بود علاج آن جلابی از بیخ کهک و بادنکو و بادیه
ونبات تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند
و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس بکنند یا سنا پنج درم و بادنکو
دارزیانه هریک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون
خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه جلابات که ذکر
رفت استعمال کنند و سرمه و کلنار و برکار هریک درم و طین مختوم و زیره
کرمانی هریک نیم درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و بردارند و اگر
بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت
آن نحافت بدن و تشنگی دهن و زبان و غلظت قاروره و سواد دم
بود علاج آن شراب بادنکو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند
یا جلابی از بادنکو و بیخ کهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب
با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال جلابات کنند سیلان رطوبات
از رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن
صفرة لون و ضعف بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل
و لیمو و سیب و به تناول کنند و قلیه با متوبله و مرغ خورند و معجون مفرح
و جوارش شاب گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شود

٢٩٢ استدلال بلون آن کنند باکه پنبه نو بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا
خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علامت
آن حمره لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظه قاروره باشد علاج
آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و
جفت و بلوط و ناروی سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند و اگر
صفرا غالب باشد علامت آن صفرة لون مستفرغ و شده تشنگی
بوده باشد که آن رطوبت تیز بود علاج آن آب انار ین با شکر و ترنجبین
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و فواکه بکنند و بعد از آن جلابات
استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظه و سواد رطوبت بود
علاج آن جلابی از بادنکو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند
غذا نخوداب با شیره خشخاش دانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون
نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند و با رب به
بخورند و غذا سماق با کبک و تیهو خورند و خون سیاوشان و ساذج
مغسول و دم الاخوین و کهربا و لبه و ثب یمانی و کلنار و تخم ترک
و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با آب سماق یا لسان الحمل تناول
کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد
بسرشند و بر قطن و طلا کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن نشود

اگر سبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و بواسطه
آن منی برحم واصل نشود که منجمد گردد و از استعداد قبول صورت باز ماند
علامت آن قلت و عدم صبغ دم طمث و دیر دیر آید و لون حائض سفید
بود و نبض او صلب و متفاوت علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و
بادنگو شاول کنند غذا نخوداب و شیره خشک دانه و بعد از تنضیج
یک حب ایارج کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق
و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم شاول کنند و قلایا و شوربا
اطعمه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و ناردین در قطن
ماده بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و عود و شب یمانی
و سماق هر یک دو درم بکوبند و بحبل حا بیزند و بعد از طهر بصوف روغن زنند
چند روز متوالی انفحه خرگوش زهره ماهی و کبک و شیر یا انفحه خرگوش
و سرگین او با عنصل بکوبند و با عسل حا بیزند و بردارند و بعد از استعمال
فرزجه اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج
گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و غلظت و سواد حیض بود و بسیاری موی زهار
علاج شیره تخم کوزک با سکنجبین یا نبات شاول کنند و غذا نخوداب
و زیره با بکوشت مرغ و نرغاله خورند و بط و مرغ آبی و ماکیان

بگدازند و صمغ البطم در آن حل کنند و بردارند و اگر بسبب یبستی مفرط باشد
علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب
بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید و بنگو و بادرنگ شاول کنند غذا آب
گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین
بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق
منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی
از بادنگو و رازیانه و گلقند شاول کنند و غذا نخوداب خورند و تنقیه
بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک سه درم و جوز بوا
و مر و زرنباد هر یک ده درم از آن رحم را دخنه کنند و میعه یابسه و سادج
هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین بردارند و مشک و سنبل
و خصی الثعلب و نشاسته علاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت
بکنند باید که زمانی همچنان بهیئت بمانند تا منی در رحم قرار گیرد
و چون جدا شوند زن را بر هم فشارند و زنی که بغایت فربه بود
بهیات راکع با او مجامعت کنند تا آبستن شود و علامات منی که
متولد بود آنست که سفید و ثخین و براق بود و مگس بر آن نشیند و بوی
آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامت حبل آنست که بعد از جماع
منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از

جماع مشغوف شود و از جماع الم یابد و انزالش نشود و حیض منقطع گردد
و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی
چشم و شهوه فاسده او را عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند عسل
آتش ندیده با آب باران بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل
آبستنی بود و سیر بردارند اگر طعم و بوی او از دهن بشنوند دلیل آبستنی
نباشد و زنی که پسر آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر
و پستانهای او صحیح باشد و در طرف راست ثقلی یابد و پستان
راست بزرگ شود **کثرت اسقاط** اگر زن آبستن شود اما نگاه نتواند
داشت و مسقط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر آن اسباب داخلی
باشد اگر رطوبتی باشد که ارخای فم رحم کند علامت آن سیلان
رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت براق علاج آن شراب بانکو
دماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا با متوبله و برنج زعفر
با دارچینی خورند و قی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحبها و
ایارجات تنقیه کنند و دواء المسک و معجون نیا تناول کنند و زرنباد و درونج
هر یک دو درم و لؤلؤ و کهربا و عود هر یک سه درم و اشنه و سنبل هر یک
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و جند بیدستر نیم

درم و تخم کرفس و رازیانه و افتیمون و نانخواه و سعتر و بادنجان و خولنجان هر یک
درمی بکوبند و مثقالی از آن میخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه
کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه
و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تأذی از اطعمه نفاخه بود علاج
آن جلابی از رازیانه و افتیمون و تخم کرفس و کلکنج تناول کند با ماء الاصول
و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و درونج
و حلتیت و جندبیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی و زنجبیل ده درم
مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن و غالیه و فیل
بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط
بسبب لاغری بود چنانکه از غذا او چیزی زیاده نماند که غذای جنین شود علاج
آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر و تدهین بدن
بروغن بنفشه بادام کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس
طمث بود زیرا که آن غذا جنین می‌شود و چون محتبس باشد غذا او نشود
و مسقط شود علاج آن استعمال مدرات بود **عسر ولادت** اگر بسبب فربهی
زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از
مشک طرامشیع و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و شکم و پشت بروغن
بنفشه و پیه مرغ و لعاب و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه و شبت و

مرزنگوش و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بخور به سیر و کندش و
شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد کند
و جنین بیرون آید و سم اسب و استر فرود دود کنند و اگر بسبب هوای سرد
یا برودتی بود که موجب تکاثف تن و رحم گردد بحمام گرم برند و در آب شبت
نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود روغن بنفشه و صندل و گلاب در شکم
و پشت بمالند و آب انار با سکنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست
چپ بگیرد یا بسد بر ران راست ببندد آسان زاید و گویند اگر چهار مثقال
پوست چهار چیز بجوشانند و بیاشامند مفید بود **اختباس مشیمه و بچه**
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک
حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شود و نفس او متواتر بود علاجش آنست که جلابی از مشک طرامشیع
و برسیاوشان و ابهل هر یک سه درم و ترمس و فوتنج هر یک دو درم
و نبات ده مثقال تناول کنند یا حنا و جاوشیر و جند بیدستر و زهره
گاو دشتی بکوبند و بقدر درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه از کندش
و شونیز چنانچه گفته شد دهند و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و
حرف بکوبند و بزهره گاو سرشته کنند و استعمال کنند و شحم الحنظل و قنه و سداب
خشک هر یک سه درم و مرکیه بکوبند و با زهره گاو حبا میزنند و بر ناف و

عانه طلا کنند یا مر و جاوشیر و سکبینج مساوی بکوبند و حب سازند و سه
درم از آن فرو برند و پوست انار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها
بیرون نیاید دست برند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره پاره باید کرد
و این عمل خطرناک بود **اختباس طمث** اگر خون طمث بسته شود جلابی از تخم
کرفس و رازیانه و برسیاوشان و مشک طرامشیع و نبات تناول کنند
و استعمال فرزجات کنند چنانچه در اختباس طمث ذکر رفته است **رجا**
علتی بود شبیه بحمل که از اختباس طمث حادث شود و علامت آن
سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کنند بسبب انصباب باد
یا ریح غلیظه و فرق میان آن و حمل آن کنند که پیش از وقت حرکت
جنین حرکتی محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر
بود و با استسقاء طبلی نیز شبیه شود و فرق بدان کنند که در رجا سوء خلق
و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد علاج مدر دهند جلابی از
رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و افسنتین و گلقند تناول کنند و با
الاصول مداومت نمایند **سفوف** تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده
ده درم نانخواه و زرنجبیل و افسنتین هر یک چهار درم بکوبند و با شکر
آمیزند هر بامداد دو درم یا سه درم تناول کنند و غذا زیره باج
نخود آب با توابل خورند **اختناق رحم** علتی بود شبیه بصرع و غشی و سبب

ان از رحم باشد بسبب آنکه منی زن در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد
و از ان بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود
و این علت بدور و نوبه باشد و اگر زنان عزبه را حادث شود و علامت ان
صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض
باشد و علیله را احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت
حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و دلک ثدیین متحرین باشد و کلاب بر روی
آورند و صیحه در گوش او افکنند و اشیاء طیبه از وی دور دارند و چیزهای منتن
مثل نفط و کندش و قنه و جند بیدستر و سیر و پیاز بو یانند و عنبر و مشک با
روغن یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از بادیانه و
بیخ فهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه انار خورند و طبیعت
را ببنا و شکر نرم سازند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و زبد و صبر سقوطری
هر یک یک درم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم و تخم حنظل
و سقمونیا و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند
و فرو برند و بایارجات و حبها شفیته تا مه نکنند و بعد از تنقیه شربت دینارس و ماء الاصول
تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند
و بعسل آمیخته لصوقها بر روز نهند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش
و برنجاسف و خشک و شیح در آب بجوشانند و در آن بنشینند و نافع است

بروغن نرگس و خام تدهین کنند و اگر با آن احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن
بکنند و در اوان حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و افتیمون هر یک سه درم
و تخم خام و برزک هر یک دو درم بجوشانند و با روغن شبت و بابونه یک
پنج درم بیامیزند و در رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از زرد
تفرقی دیگر کنند باب چهارم در امراض مقعده بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود و ان یا مشابه ثولول بود و آنرا ثولولی گویند یا
شبیه بانگور سرخ بود و آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود و انرا توتی
گویند و مجموع ان یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از ان خون روان باشد
و شاید که از ان خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق و یا صافن باشد و اگر
خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل نخود مریم و زهره گاو و داب پیاز و سقل
قنه و روغن اسپند زند و الو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر با سیلان دم لین طبیعت
باشد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار و انار دانه با
مرغ یا کبک خورند و حب لبوب کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک دو
درم و هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم و تخم گندنا سه درم بکوبند و
ده درم مقل با آب گندنا تا سرشته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب
سازند و سه درم از آن بخورند آخر طرائیث کلفا جهت بوط هلیله سیاه

ببلیله آمله هریک پنج درم وانزروت دو درم بکوبند ومقل پنج درم با آب ورق مورد حل
کنند وادویه را بدان بسرشند و دو درم شیاف کنند واطریفل صغیر واطریفل
مقل مفید بود واگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک وبنفشه وخطمی و
خبازی وتخم شبت بکوبند وبروغن گل وبنفشه بسرشند وبر موضع نهند یا ورق
کرنب بجوشانند تا مهرا شود وبا روغن گل وسفیده تخم مرغ وطلوجی
افیون بهم می سایند تا همچو مرهمی شود واستعمال کنند اگر خواهند که
خشک شود پوست انار وجفت وبلوط وجوز سرو وکندر کوفته مجموع یک بار
روز بر آب انگور بجوشانند ودر هاون بسایند وبر موضع نهند ومقل و
کندر وراتینج وحرمل وزیخ بکر بخور کنند واگر بورق سرو وسر بادنجان و
وشحم الحنظل وپوست مار ومقل وچهار دود کنند پژمرده کرده وبهتر
علاج لواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حار مثل فرفیون ودیگر بر وی
نهند تا منقطع شود وبعد از ان پیه بط وپیه مرغابی ومرغ ومغز ساق گاو
وکوهان شتر وروغن بنفشه وکتیرا وخطمی کوفته باهم آمیخته مرهم سازند
واستعمال کنند **اورام مقعد** اگر ورمی حار غیر لواسیر مقعد را حادث شود
علامت ان تب وحرقت موضع ووجع شدید بود علاج ان فصد کنند و
جلاب واجاص ونبات وجلاب سازند وغذا اسفاناخ باشد وجو باشیر بادام
خورند وبنفشه وخطمی وخبازی وروباه ترنک بجوشانند وصافی کنند وبا

روغن

روغن گل وبنفشه بیامیزند واستعمال کنند یا سفیده تخم مرغ وروغن گل
وطلوجی افیون باهم بزنند وبکار دارند یا اسفیداج پنج درم وکندر
درمی ونیم واقلیمیا فضه دو درم لباب بسایند وبا روغن گل وموم مرهم سازند
واستعمال کنند واگر مزمن شود مرهم داخلیون نهند **ناصور** قرحه خبیثه
باشد که در طرف معا مستقیم حادث شود واز ان صدید آید واگر غیر
نافذ بود بشکافند تا آنچه در و باشد بیرون آید ودم الاخوین وسرو
وشب یمانی وگلنار هریک چهار درم وصبر وکندر وعنزروت هریک
سه درم وزنگار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند وبکار دارند و
اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز وبعد از ان استعمال مرهمهای
ملحمه **شقاق مقعد** بسبب سستی مقعد یا گذشتن ثقل یابس بود علاج
آن شراب بنفشه وترنجبین با آب گرم بیاشامند وغذا نخوداب باشد با
کدو واسفاناخ خورند وطبیعت را نرم دارند ومرهم شادنه ومرهم
مقل استعمال کنند یا پیه مرغ وبط ومغز ساق گاو با روغن بنفشه
بیامیزند وبکار دارند واگر با شقاق وجع والتهاب باشد اسفیداج
رصاص یک درم کافور دانگی بسفیده تخم مرغ بزنند وطلا کنند یا آب روباه
ترنک وکاشنی وبرگ خطمی وخبازی بگیرند وبا موم وکتیرا وروغن بنفشه
مرهم سازند ونهند واگر از ان خون بسیار آید حابسات دم بکار دارند

استرخاء شرج آنست که ریح و غایط بی ارادت بیرون آید و حدوث اگر
بسبب قطع یا نهک یا قطع بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء
عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات
تناول نمایند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه بخورند و قطن بروغن
قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن
نشینند و معالجات استعمال کنند **برون مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء
شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست برو نهند باز گردد و علاج
او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در وی نشینند
و مقعد با آب مورد و با آب لسان الحمل آلوده کنند و جوز سرو و اقاقیا
و مازو و قشور کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق
خورند و از لبنیات و حمام احتراز کنند و اگر بسبب ورم باشد علاج
آن گفته شد **باب نوزدهم** در امراض پشت **حدبه** اگر فقره از فقرات
پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و
اگر بداخل آنرا قعس گویند و اگر بجانبی مایل شود آنرا التوا گویند و سبب
آن ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغطه فقره را
از موضع خود زایل گرداند و علامت آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت
و تشنگی و قاروره ناری و نفس عظیم بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و

جلابی از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر
تخم کاشنی بیخ کهک هر یک سه درم روباه تربک پنج درم ترند بادیان
بهم کوفته یکدرم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن
شود و ورم زایل گردد بگیرند مقل هشت درم ورق مرزنجوش پنج درم
بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و پیه مرغ و بط
و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و باهم بیامیزند و استعمال کنند
و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند **ریاح افرسه** همین علت باشد که
بسبب ریحی غلیظ حادث گردد و علامت او آنست که بلا تب و تشنگی
شدید نباشد و بعد از وجع پشت پدید آید و علاج آن هر روز جلابی از
افسنتین و رازیانه و بیخ کهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شیره خشخاش دانه و زیره و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
سورنجان کنند یا باین حب سورنجان و زیره هر یک مثقالی صبر اسقوطری
دو درم حب النیل غاریقون افسنتین هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک
دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته کنند و حب سازند و این یک شربت باشد
صفت آن ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ کهک هر یک هشت درم بیخ کبر و بیخ
کرفس و بیخ غافث هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه و شبت و افسنتین

هریکی پنج درم در چهل رطل آب بجوشانند تا بنیمی آید پس صافی کنند و با اصل القوام
آرند و پنج درم از ان مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و تمام و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت همی ریزند و روغن خروع
در فقرات بمالند و از چهل چهار درم و خسک ده درم بجوشانند و روغن
شیره برو ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و ان روغن در پشت
می مالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را برفق باز
بموضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و سلیخه متساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند **وجع الظهر** درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت
مزاج باشد علامت آن سپیدی لون و فتور و کسل و بطوء نبض و علامت
غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند
و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از افسنتین و پنج فنک
و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک و دانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و تقی عادت کنند
و از تناول فواکه و امتلا و شرب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و
خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا جوارش تناول کنند و اگر وجع بسبب
تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل
و تدهین بروغن بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن

گذ

گذشته و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق او بود علامت
آن حمره لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن
فصد باسلیق باشد و تناول جلابی از عناب و دو باره تربک و نبات
با آب انار یا تمر هندی با نبات و غذا مزوره ماش با شیره بادام
و اسفاناج خورند و در مواضع بارده ساکن شوند **باب چهارم** در اوجاع
نقرس و مفاصل **دوالی** علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود و ستبر
پیچان و در اکثر پای ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور
رگهای ستبر باشد که گرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از دو باره تربک و نبات و عناب و پنج فنک خورند و غذا ماش
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند
بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و از زیر
بر ان بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند
و پای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم
بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن
ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد و علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود علاج فصد باسلیق کنند و در هفته دو نوبت
قی کنند و تنقیه طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا باین حب قسطوریون

و از خیار مستخ اجتناب نماید

باریک شحم الحنظل هریک دانگی و نیم تربد مثقالی مقل کثیرا مصطکی هریک دانگی
بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد باسلیق
کنند و بعده و آرد شیلم و خاکستر کرنب باب زیره بر ساق طلا کنند و ساق
تا زانو بعصابه محکم بپیچند و از اغذیه غلیظ و کثرت مشی و آرمیدن اجتناب
نمایند و اگر بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن علامت سستی پای
بی حرارت و کمودت علاج آن حلوای از بیخ کبر و رازیانه و کلقند تناول
نمایند و غذا نخود آب بشیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر
و حب سورنجان کنند و بقیه مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول
کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هریک سه درم و قردمانا و کرویا هریک چهار
درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند دو مثقال یا سه مثقال می خورند
و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم اشبث بکوبند و بسرکه بسرشند و بر پای
طلا کنند و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه بارده احتراز کنند **عرق النسا**
و جعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول
کند و تا انگشتهای پای رسد علاج آن هر روز حلوای از افتیمون
و تخم کرفس و رازیانه و بیخ کبر و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و سورنجان
و حب آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار

واکلیل الملک هریک ده درم و تخم سپندان پنجدرم بکوبند و مقل پنجدرم در آب
حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت
و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و سعتر و حنده قوقی بجوشانند و در آن
نشینند و در حمام بر آن می ریزند یا بیخ کرفس و نمام و فودنه و عاقرقرحا
هریک ده درم و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هریک پنج درم و بوره
ارمنی و قسط و حب الرشاد هریک دو درم بکوبند و زفت دو درم
بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقیه مداومت
نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند خشک سبوس خشکدانه
سنا شبت بابونه سداب هریک هفت درم قنطوریون باریک سه
درم پوست بیخ کبر پنج درم حلبه و برگ هریک چهار درم زیره سه درم
خیارچنبر پانزده درم بوره نیم درم آب کامه و روغن زیت یاسمین
هریک ده درم و از معالجه این مرض طول نشوند و بحقنه و مسهل و قی
تکرار تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و غیری نه همین کنند و اگر محتاج
شود داغ کنند **مفاصل و نقرس** اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست
و پای را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب بود و
سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این
ماده یا ردد تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ باشد و علامات

ماده دموی وجع و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج فصد کند از جانب
مخالف و جلابی از عناب و دو دانه ترنگ و تخم کاسنی و نبات تناول
کنند و غذا نخود آش با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جلاب
و عناب و موضع وجع را بصندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب
گشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورک و پوست خشخاش
طلا کنند و تلیین کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم ورق گل پنج درم روناه
ترنگ و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر یک سه درم
سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هر یک هفت درم مغز خیارچنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل
بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب
برف بر آن ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و
صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و
صفرة قاروره بود و علاج آن سکنجبین و آب گرم قی کنند و جلاب
از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات تناول کنند یا آب انار
یا تمرهندی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص
بنفشه یا این مطبوخ کنند سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی
هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان و آلوی کابل هر یک بیست عدد

تمرهندی

تمرهندی و ترنجبین هر یک ده درم خیارچنبر پانزده درم و استعمال ضماد
بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و
بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج
عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه نمایند و چون وجع ساکن
شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظت و
بیاض قاروره و خفت وجع بود و مسخنات تسکین باید علاج آن ترود
جلابی از دارزیانه و بیخ کرفس و افسنتین و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب
با شیره حب دانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تنقیه کنند
بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند صبر اسقوطری سورنجان
تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک درمی بوزیدان ماهی زهره از
هر یک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل
مصطکی هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس بسرشند و حب سازند
حب شیطرج هلیله زرد و تربد هر یکی درمی ایارج فیقرا مثقالی شحم الحنظل
افیون نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج خردل
زنجبیل وج هر یک نیم دانگ مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبهای قوی ندهند

که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند تا که سبب دیر تصرف کنند و از فواکه
و آب سرد و جماع و امتلا شب احتراز نمایند و زراوند و حب الغار و جوز
جنطیانا هر یک ده درم و اشق و صبر و زیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند
آخر برزک و مرزنگوش و تخم شاهسفرم و سلیخه و سعاتر هر یک
درمی زنجبیل زعفران هر یک نیم درم نطول شبت برنجاسف مرزنجوش
حاشا سعتر فودنه جنه قوقی بجوشانند و در آن نشینند و شرودیطوس
و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سودای
بود علامت آن صلابت و کدورت و قشف جلد و قلت وجع و صلابت
و بطو نبض بود علاج آن هر روز حلابی از پنج مهک و کاوزبان و بادنگو
و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند
و بعد از نضج حب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه کنند حب
هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک درمی فلفل
دار فلفل زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی سقمونیا
دانکی بکوبند و با آب کرفس سرشته و این دو شربت بود یا طبیخ این
مطبوخ کنند حب سناء شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه
و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک پنج مهک و بادنگو و کاوزبان
هر یک سه درم بسفایج دو درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار

درم

درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در اندازد و باد و سه جوش بزنند پس
فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و با ده قند ابلوج درم
در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غار ده درم
قسط و مر و بوره ارمنی هر یک سه درم و عرف چهار درم بکوبند و با روغن
یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم در نخجبا و مفاصل مالند و اگر ماده این مرض
مرکب باشد علامت آن باشد که از اشیاء بارده حظ و از حاره
متاذی شود و بعضی علامات ماده حار و بعضی علامات بارد باشد و
علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته
شود و چنانچه حرکت نشوند کرد هر روز حلابی از پنج مهک و رازیانه و کاوزبان
و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه مرغ
و بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی باشد یا کنجد با آب مرزنجوش نیمگرم
کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلا شب و جماع
و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و دلکی
مداومت نمایند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر
کفتارهای روباهی زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید

باشد و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام
و ورق غار و برنجاسف و شاهسفرم نافع افتد والشافی هو الله **مقاله ثالثه**
بدانکه حمی حراره غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه
شرایین منبث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود
و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که تشبث آن
از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا
حمی یوم گویند و اگر تشبث با عضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن
و چهار هریک در سه باب گفته شود **باب اول** در حمی یوم و آن تبی باشد
که اول روح گرم شود پس از آن قلب و شرایین و جمیع اعضا منبث گردد
و آن تب از اسباب بادیه سخته حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب
و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که تب دیگر
پیش نباشد و شاید که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامت
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد
و حرارت او شدید نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نفس نباشد و
آهسته او و اندک رو ناقص نکند و با آن علامت حمی عفنه نباشد اما آنچه
از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و
تف جلد بود علاج او آنست که در مسکن بارده نشینند و صندل و گلاب بو کنند

و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هریک ده درم با سکنجبین بیست درم
با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناخ خورند
و بقل بکاهو و خیار کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل
روند و نه همین سر و روغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول
ادویه حاره یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان
و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و چهره
قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات یا
با آب انارین و نبات یا شیره تخم خرفه و سکنجبین و تلبین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب غم مفرط
باشد علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی
روی و غور چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی
از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید شرب نمایند و استعمال
مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برامدگی
روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد
و علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات بود و هر
کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از حرکت احتراز
نمایند و اگر بسبب بی خوابی باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول

وضعف نبض وصفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه وخشخاش
با عرق گل وبید چاشنی سازند و غذا جو با کدو و اسفاناج خورند با شیره مغز
بادام و روغن بنفشه و کدو و در سر مالند و نرگس و شاهسفرم بویند و اگر بسبب تعب
باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و ضعف و ضعف نبض
و بول رقیق مائی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و
اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بنوعی که در باب آن چنانچه
گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب
صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و بید و گاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی
بخورند و اگر بسبب حصافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام
یا ملاقات غبار یا اغتسال آب سرد شود و موجب حقن حرارت و تولد تب
بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمره قاروره و تشنگی و اضطراب
بود علاج جلابی از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات سازند
و بعد از نضج رفتن حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع
فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر
تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم روان سازند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب جوع
مفرط که موجب عدم تحلل شود علامت آن بطوء و استلاء و اختلاف نبض و

غلظ قاروره بود و علاج جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی با نبات تناول کنند و
غذا شوربای مقشر یا مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر
بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم بزرک با آب خیار کدو و یا
سکنجبین ساده یا تمرهندی با نبات خورند و غذا کشکاب با کدو و اگر بسبب
ورم و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بجلاب سازند و
اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع فواکه
تلیین کنند یا ترنجبین و بنفشه مربی **باب دویم** در حمی دق آن تبی باشد که
حرارت با عضا علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب افنا رطوبت شود
و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوباتی شود که در عروق
صغار موجود است آنرا مرتبه اول گویند و اگر آن رطوبت را فانی کند و
متشبث برطوباتی شود که در اعضا بمنزله طل است آنرا مرتبه ثانیه گویند و
اگر این رطوبت نیز فانی کند و لاحق رطوباتی شود که التیام اعضا بدان باشد
آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام
و اسهال و خطای طبیب و خبط مریض را حادث شود و ابتدا کمتر واقع شود
علامت اول آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت
قوی و اضطراب و کرب باشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد
نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند نحول و سهولت بدن و باریکی و

نقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زایل شود
و سر بینی و روی و گردن باریک گردد و گوشت کوچک شود و در بول دهنیتی
باشد امید بران شوان کرد اما در ابتدا علاج پذیر باشد و علاج آن
آنست که در خانه گلی بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق
بید و کدو و بنفشه خسبند و خیش بکنند و گلاب و کافور پیش خود نهند و در شیر
و رطب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیره تخم تورک با آب خیار با نبات خورند و غذا جوابت با اسفاناج
و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد خورند و سرطان و نیز غایة النهایة مفید بود.
و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاشنی و تورک و خیار
و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و هندوانه
و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستانی افروز
طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیاء حاره و مجففات احتراز
نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل روند
و با آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن شستن مفید بود و احیانا نوزج
باید استعمال کنند و اگر این تب بواسطه سوء مزاج حادث شده باشد
شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بهدانه و بهدانه و عرق گل و بید خورند
و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت

بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود گل ارمنی شسته بلوط هر یک
چهار درم ورق گل تخم خاص طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا با دانه مورد
هر یک سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم تورک بریان کرده هر یک نیم درم کافور
یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و با آب بیخته سرشته و مثقالی تناول کنند و
باید که به فوق را از هوای گرم و از هوای سرد محافظت نمایند و تقویت
قلب و کبد و معده بکنند براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و از آواز
خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از فکر
و غضب و جوع و عطش بکند و روزه و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر
ورق گل صندل سفید و رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو
و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم
تخم تورک یکدرم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بهدانه سرشته قرص
سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر
زنان و شیر خر دهند و به نغمات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت
مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاشنی و نعناع و نعناع در
قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن تناول کنند
عظیم مفید بود دق شیخوخیت بواسطه آنکه بر مزاج غالب شود دق
و اگر حرارت غریزی را از فرع کرده و باشد که بسبب استفراغ بسیار استعمال

تبردات بافراط حادث شود علامات آن قلّت بول و قشف جلد بود و التهاب
اشتها و اشتعال نبض باشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد
بمثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و
اغذیهٔ کثیر الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت
بره و زغاله و حلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و ضمادهای
مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و شونیز و دهن
بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ والله اعلم **باب سیوم** در حمیات عفنه
و آن عبارت از تبی باشد که حرارت او لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند
و آن سخونه بقلب و روح متادی شود و پس بسایر اعضا سرایت و این
حرارت که لاحق خلطی شود خالی نیست که آنرا متعفن می گرداند یا نه اگر نگرداند
آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر
متعفن می گرداند پس ببینیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق
اگر در داخل عروقست از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار
است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود
لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده
و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده
در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل رود و تب زایل

گردد

گردد تا آنگاه که ماده باز جمع شود و اگر آن ماده صفرا بود غب خالص گویند
و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود ربع و تعفن در خارج عروق در
اورام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد
اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود همچون ترکیب
حمی یومی و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی
بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با
غب دایره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچو ترکیب دو ربع
و دو غب و بیان هر یک گفته شود و بدانکه عفونت بسبب غذایی ردی الجوهر
باشد مثل قدید یا غذایی که مستحیل بمی صالح نشود مثل هریسه و خیار
یا غذایی که مثل آنچه قدید از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل
فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث شود **حمی مطبقه**
تبی است که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است
اول متزایده یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم
و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این صنف
بترین اصناف بود **دوم** متناقصه و آن آنست که هر روز که آید نقصان
پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید بود **سیوم** متساویه و او یک حال
بود نه زاید شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل باشد که این نیز محرقه

و برسام منتقل شود و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد
دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و تمدد و انتفاخ عروق و
ضیق النفس و حمرت و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض بود
و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق نوب نکند علاج آن در روز
اول یا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج
و اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترعیف نیز شاید و هر روز جلابی
از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و
عرق بید و گل و نیلوفر شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و
ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین
تلیین کنند و هر روز دهان و زبان به سرکه و گلاب بشویند و لعاب بارتنگ
و بهدانه در زبان بمالند و در هفتم یا هشتم اسهال طبیعت کنند بنا
مطبوخ سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی کیلی پانزده عدد
شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم به جهت شیاف خیار چنبر حل پانزده درم
کنند و اگر احتیاج افتد این نسخه استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم
سپستان سی عدد نیم کوفته کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه

هر یک

هر یک ده درم آنگاه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بشیرخشت
عرابی و ترنجبین و خیارچنبر هر یک ده مثقال بکنند **سونوخوس** از کثرت و
غلیان خون حادث شود و علامات این همین علامات بود و او از حمی
یوم اقوی باشد و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید مطلق
بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج تلیین باشد بنقوع فواکه
و ترنجبین کنند **حمی محرقه** تبی صفراوی باشد که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب اشتداد
کند علامات آن تشنگی و اضطراب و بی خوابی و خشونت و صعوبت زبان
و صداع و هذیان و فرورفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره نارنگی
بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلوی سیاه
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر
سرفه نباشد میان نهاری روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند
و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ متنفر باشد شراب
ورد و گل قرص چهل درم یا سکنجبین ساده ده درم تناول کنند با آب برف و
اگر سرفه باشد سنا مکی پنج درم و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیارین

۳۲۳ هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان هشت عدد و شیرخشت و ترنجبین هر یک
پانزده درم و مشمومات بارده استعمال کنند و اگر بی خوابی بود وقت خواب
شراب خشخاش تنی کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره
تخم کدو و شیره تخم کاشنی با سکنجبین شاول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب
بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل
کنند و مزوره از تمر هندی و آلو کیسی و انار دانه و نارنج با فروج خورند

غب خالص تب صفراوی بود که ماده ان در خارج عروق متعفن شده
باشد و این تب روزی آید و روزی نه و زمان او از چهار ساعت
تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشعریره و نافض بود و زمان
سردی او اندک باشد و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز
آید علامات آن تشنگی بافراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض
سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و
بنفشه و نیلوفر و نبات شاول کنند یا آب انار بن با ترنجبین و نبات و
غذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
در ششم یا دهم سنا ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر و تخم کاشنی
تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه و کل هر یک هشت عدد عناب
ده عدد سپستان هشت عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال با این جوشانده

استعمال

۳۲۴ استعمال کنند سنا مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان و آلو جاص هر یک هشت عدد سپوس
و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی لعاب ورق چغندر و شیره خیار چنبر
شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم و شراب ورد و سکنجبین
و شراب نیلوفری یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ
صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار که و شیره تخم کدو و تخم کاشنی با
شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین شاول کنند و اگر در طبیعت حبسی
باشد نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر زرم و سکنجبین تلیین
کنند **صص** قرص طباشیر ده درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدوی مقشر درمی
و نیم کثیرا صمغ عربی خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته
و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره
و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال ان با آب سرد و عرق گل و بید
شاول کنند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند

حمی بلغمی نائبه اندرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص
که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هفت ساعت بود
و اکثر آن هجده ساعت علامات آن نافض و شدت سرما و کثرت براق

و غثیان و صفرت یا پاض لون و تهییج روی و چشم باشد و زود گرم نشوند
و تشنگی داشته باشند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و پنج مهک
و درازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا جو و نخود با اندکی
رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساذج و بزوری و شراب
لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبه آب طبیخ
شبت و ترب و پنج مهک اندکی و عسل و نمک قی کنند و چون ماده
نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم پنج مهک بالنگو گاوزبان
هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک
سه درم تربد حلا شده دو درم مازریون درمی و نیم مویز طایفی پانزده
درم گلقند ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر مرض
قوی باشد یکمثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز
یا سه روز تحریک کنند باین حب تربد تخم کرفس انیسون هر یک
سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و با آب
رازیانه سرشته حب ساخته بلع کنند و لتقویت معده و جگر گلقند
و درازیانه کنند و اگر متمادی شود حب زیاده و به قرص ورد و قرص
غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث

ترنجبین

ترنجبین هر یک شش درم طباشیر ورق گل سنبل الطیب هر یک دو درم بکوبند
و با آب رازیانه قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال
تناول کنند و اگر از سده خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری
تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک
سه درم عصاره غافث دو درم بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک ده درم
انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب و
ربع رطل سرکه تخیف کنند پس بجوشانند تا یک رطل آید و با دو رطل قند
یا عسل پاک بقوام آرند حمی الغب غیر خالصه تبی بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما
باران سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد
و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ
باشد و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و
پنج مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو با نخود خورند
و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند سنا مکی پنج درم تخم کاسنی
رازیانه پنج مهک ورق گل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی
ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین و خیارچنبر هر یک
پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد درمی و سقمونیا دانگی

تحریک کند یا معجون خیار چنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج
آن همچو علاج نایبه باشد اما قرص غافث درین قسم مناسب نیست
حمی مثلث دایره تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق تعفن گیرد و آن
تب روزی آید و دو روز نه و نوبت او هشت و چهار ساعت
و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آن را ربع معکوس گویند و
تب ربع از سودای طبیعی یا از اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از
حمیات عفنه باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و آن
بدترین ربع بود **علامات** ربع آنست که ابتدا انتفاض کند و کسر اعضا
و سرما اقوی و چون گرم کند گرما آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق
خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظت بول و تشنگی با فراط
و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام
حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن آسیب و اضطراب
و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی
حادث شود **و** آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و
غلظ بول بعد و دوار او دراز تر باشد و لهیب و اضطراب کمتر
و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود
علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود اما علاج

این تب را تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نمی شوند و غذا از مزوره ماج و زردک
و نخوداب با کبک و تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و ساده
و گلقند انگبینی خایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و
بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامت غلبه
خون باشد فصد اکحل یا باسلیق بکنند و اگر خون غلیظ و سیاه
باشد بسیار بیرون کنند و الا زود ببندند و بعد از چهل روز بنضج ماده
مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ کرفس و تخم کاسنی و گاوزبان و
بادرنگبویه و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب و تیهو باشد و
شیره خشخاش دانه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت
کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم بادرنگبویه گاوزبان
تخم کاسنی و رازیانه و گشنیز و اسطوخودوس و بسفایج و بلیله
نیلوفر و املج هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق گل چهار درم
هلیله زرد و کابلی و افتیمون هریک هفت درم شاهتره و شاهتره دست اگر
نباشد سه درم تخم آن تربد دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
ترنجبین و خیارشنبر هریک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ
افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بادرنگبویه تناول
کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود **اما** آنچه از احتراق صفرا باشد

جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاشنی و اجاص و ترنجبین و عناب تناول
کند و بعد از نضج تلیین کند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه اسطوخودوس
تخم کاشنی هریک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی پانزده
درم و خیارچنبر ده درم یا هفت درم بالنگو و گاوزبان هریک چهار
درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کرده
بیاشامند یا این حب بلع کند پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس
افتیمون ورق گل سرخ هریک درمی نمک هندی کثیرا هریک دانگی
مصطکی نیم درم کثیرا را با آب حل کنند و ادویه باقی بکوبند و بدان بسرشند
و حب سازند و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ مهک
و رازیانه و تخم کاشنی و کلقند تناول کند و غذا نخوداب با شیره
خسک دانه خورد و تلیین طبیعت باین مطبوخ کند سنا مکی هلیله کابلی
و سیاه و افتیمون هریک هفت درم تربد دو درم رازیانه تخم کاشنی
تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج هریک سه درم بالنگو گاوزبان
هریک چهار درم مویز طایفی ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده
درم و در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبه امساک کند و هیچ
نخورد یا چنان کند که وقت نوبه معده خالی باشد و اسهال در روز
راحت کند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود شیاف سنا و شکر

سرخ و ترنجبین و آجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین کند و اطریفل ها
سکنجبین سفید بود و فردوس بر با نخوداب کی و بسفایج پخته کنند
مرق آن تناول کنند و احیانا شرودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این
معجون نافع بود سنبل و وج هریک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هریک
درمی نانخواه سلیخه هریک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول
و سکنجبین بزوری کند و باید دانست که این تب مرض بی خطر است
و امانست از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج
و سکته و فالج اما این تب دراز میکشد چنانکه گویند که تا دوازده
سال نیز می باشد **حمی ربع لازمه** تبی سوداوی بود که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد و بول ناخفض و قشعریره و عرق نباشد و
بنوبه ربع اشتداد کند و در باقی ازمان فاتر بود و علاج آن همچون
علاج ربع باشد و در و فصد ضروری باشد و استعمال مسهلات و ادویه
قویه در وی کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع**
تب خمس آن باشد که سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه [illegible]
و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظ
متولد شود و شبیه بربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود.

چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبه تخم شبت و زبیب هر یک سه درم گاوزبان
دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و بعد از آن یک درم نمک و ده درم عسل در آن
حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد
حمی انفیالوس تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند در باطن و ملمس گرم
باشد و در آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج
آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند شاول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشخاش دانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند بدین حب صبر اسقوطری
تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل ازرقی بکوبند و بآب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد دو مثقال با سکنجبین بزوری
ده مثقال شاول کنند و باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی بود **حمی لیقوریا**
تبی که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و ظاهرا حرارتی نباشد بلکه
برودت باشد و بدان تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم نیز بود و ماده این تب
بلغمی زجاجی باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و
بیخ کاسنی و گلقند شاول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند
یا بدین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم
تخم کاسنی سه درم تربد یک درم سطوخودوس سه درم عناب و آلو و
آلوی گیلکی هر یک ده دانه رازیانه بالنگو و زبان هر یک ده درم مغز خیارشنبر

تخم

ترنجبین

و ترنجبین هر یک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم بعد از تصفیه گلقند
و افتیمون شاول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و افتیمون هر یک ده درم بجوشانند
و با ده درم گل قند بیاشامند **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه و قانون
ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره و بالازمه و دایره با دایره و لازمه
بالازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که از قانون و ترتیبی
نباشد **و** آنچه از او نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است
و غب غیرخالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره
و بلغمی لازمه باشد یا از محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره
یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم
و در این حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلال با عراض
و علامات کنند و فرق میان شطرالغب و غب غیرخالص آنست که در شطر
الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود
چنانچه فرق و تمیز میان نوبه هر یک توان کرد و در غب غیرخالص صفرا
و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبه هر یک نتوان کرد و این
تب عسرالبرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید
داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس
در این تبها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و

و پنج مهک و نیلوفر هر یک سه درم و اجاص ده عدد و عناب ده درم تناول کنند و
غذا زیرباجی که نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند صفت سنا مکی
اهلیله زرد و کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و رازیانه بیخ مهک
هر یک سه درم اسطوخودوس و بسفایج هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم
اجاص و آلو کیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
و بعد از دو روز تحریک باین قرص بنفشه کنند صفت بنفشه ده درم زر اهلیله
زرد هر یک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ مجموع کوفته
با آب بسرشند و با جلاب یا زنبات تناول کنند اگر علامات بلغم غالب باشد
هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود و نخود آب
خورند پس اگر اخلاط بجانب کبد مایل شود علامت آن ثقل در شراسیف
یمین باشد مدرات مثل … و تخم کرفس و ناخواه با جلاب ضم کنند و اگر
بمعده مایل بود علامت آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات
بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند تناول
کنند و قرص ورد نیز نافع بود صفت ورق گل ده درم سنبل بیخ مهک هر یک
پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند
و یکمثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک
کنند و معالجاتی که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند حمی مختلط چنان باشد که

آنرا دوری و نوبتی متعین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تبها
طریقه آنست که تخمین و حدس معرفه ترکیب خلط و غلبه یکدیگر و تغیری
دیگر و نقض آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کند و علاج چنان کنند
که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات بغایه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول
شوند و ماده آن که خطران بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول
شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشند
معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که
چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و
حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون
بلغم بمعده ریخته بود بسبب شدت حس آن و بعید وریدت قلب موجب غشی
گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدو در بلغمی آید و تهبج وجه
و علامات بلغم ظاهر بود و علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بروی
زنند و اطراف را ببندند و شکم بر فوق می مالند و سکنجبین با آب گرم بدهند
تا قی کند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند
تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند
و غذا جو آب باشد خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه سنا … درم

و از نرمانه فلوس بوره یا بیک بنفشه نیلوفر بیخ کبک هر یک سه درم و زرشک چند
دسته سپستان گلی خیار چنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم
روغن زیت ایکاره هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم
و اگر این تب از ماده صفرای کراثی یا زنجاری حادث شود علامت آن
عطش و کرب و اضطراب بود و بدور غیب آید علاج آن مزوره انار شیرین
یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا کلکاب با انار یا تمر
هندی خورند و تلیین طبیعت مطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل
و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج بدفع کوشند تا بسبب ضعف غشی زیادت
نشود **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و بروز رها کند و
یومیه آنکه بروز آید و شب رها کند و این بتر باشد و غالب آن باشد
که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کند یا جلابی از
تخم کاشنی و بیخ کبک و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت
مطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهاری غذا بشب خورند اما
باید که ممتلی نخسبند بلکه بی خوابی مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند
و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه** تبی که در وبا حادث
شود سبب او آن باشد که هوا متعفن افتد و مزاج روح کند و موجب

تعفن

تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا منکدر
شود و باران کم آید و حیوانات ذکیة الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف
بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب
و موش و مار بروی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و
عظم طحال و غش و عرق و براز منتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز
شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب با آب سرد شرب
کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و خاص مفید بود
و غذا سماق و زرشک و انار با فروج خورند و تنقل بحموضات و
شغلات کنند اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تبرید مفید نیفتد
تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بهر
حال بهتر از تحریک بود **حمی جدری و حصبه** جدر آنکه آبله خونست و بسبب غلیان ماده
حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد
و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری
درد پشت و خارش بینی و نخس اعضا و حمرت چشم و اضطراب و تشنگی
و درد سینه و حلق و ضیق النفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کمتر
از جدری بود و آثار آن ناتوی نباشد بلکه با پوست راست بود و اسلم او

یعنی سرخک

آنکه سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامات آن قریب
بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد
فصد کند و اگر طفل باشد حجامت کند اما چون ابتداء بیرون شدن باشد
نشاید و بتحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر
با شکر تناول کند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند
و آب سرد نخورند و شفترک در فراش بریزند تا تمام بیرون آید بعد از آن
خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق چیزهای تر و لایق
اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند و بیاشامند
و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و زرد دود کنند و آبله چون تمام بیرون
آید کاورس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ بدوزند و کاورس در آن
کنند و بر روی آن خسبند و بچوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و
با گلاب بر اعضا ریزند یا ورق گل سرخ کنند و بر اعضا مالند و عصاره
شحم رمان و گشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در حین الم نظر کنند و
اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با شراب صندل بخورند و
اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطع طبیعت را تحریک نباید
کرد و در این طبع غذا شعیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده با خشخاش
بریان کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال

کنند

کنند و اگر بعد سستی رطوبت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل
کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در جلاب اندازند و پیش از این فصد
نکنند و در تدبیر و تلطیف دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس
و غوره و لیمو و شراب کادی مفید است **تدبیر ناقه** چون ناقه حالتی
است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحاء و تدبیر مرضی
پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراضی که او را حادث شود
متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظت و صبغ باشد
و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که
بقیتی از مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجات که ناقه از آن متنبه
نباید مشغول شوند و ببقولات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر
نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج
بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روز بگذرد مزورها
که مناسب مزاج بود با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جماع
و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد استحمام مناسب بود
و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرر نرسد
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تأنی بمسکن
روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و غضب و فرح مفرط احتراز کنند

و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار می خورد تقلیل
غذا کنند و تقویت معده سکنجبین سفرجلی و غذا زیره باج با انار دانه و سماق
خورند و گوارش مصطکی تناول کنند و تا بدن را قوت حاصل نشود جماع
نکنند و چون قوت گیرند هر بامی زیان ندارد و بتدریج در غذاهای
غلیظ تصرف کنند والشافی هو الله **مقاله رابعه** در امراضی که ظاهر بدن
را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و ورم خلطی
و انتفاخی و غلظی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و
این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح **اما** ورمی که ماده آن دم باشد
آن را فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون
بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند
اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز شود سلعه و ورم
سوداوی اگر داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم
نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابه گویند و اگر
ظاهر نباشد غدد **و** آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقا
زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو بود و لین باشد
تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته می شود
ورم فلغمونی از ماده دم حادث می شود و علامت آن تمدد و ضربان و

انتفاخ

انتفاخ و تب و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکمودت مایل بود علاج
آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانکه اگر ورم در اعالی
بدن باشد قیفال بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار بن و نبات یا شیره
تخم کدو و سکنجبین و غذا جواب خورند یا نخود ماش با مغز بادام
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا منقوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود
یعنی سفر غدد اعضا رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بین الران و در ابتدا
بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات نکنند
مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و با شیاف و آب کشنیز و
کاهو و بستان افروز در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند
و بعد از چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و برگ
و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد
محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می شود محللات با منضجات
مثل بزرک و مرو رنک و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامت
جمع شدن ماده اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردد
با دویه یا با آهن و علامات نضج سکون وجع باشد و چون ورم برود
ننهند و ورد و بعد از آن که منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهم

مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در منفذ اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم بسبب
ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن با محللات
استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از
فلغمونی هست که آنرا شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود
نه بتحلیل رود و نه جمع شود اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را
بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا متألم نماند و اگر فساد
تام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود
بعد از ان کرسنه با گلاب طلا کنند **حمره** ورمی باشد که ماده آن صفراوی
بود علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود
و براق باشد و چون دست برو نهند سرخی برود و چون دست بردارند
معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج
ان همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در وی تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی
بتجفیف بیشتر **ورم رخو** و آنرا اوذیما نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود
و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت
برو نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج آن سه روز جلابی از
بیخ ک‌ک و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب و شیره
خشک دانه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایاره و معجون

خنازیر و مسهلات بلغم بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا
کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با
سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز سودمند بود **سلعه** ورمی غلیظ
بود که انرا غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی
تا بطیخی می باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایارج
لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا ادویه
محرقه مثل فلدفیون و دیک بر دیک نهند و چون منفجر شود کیسه که
غلاف اوست بصناره بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار دارند **سرطان**
ورمی سوداوی بود و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود
هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن
محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر باشد علاج ان در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز سودمند بود **حب** افتیمون
بگیرند بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی
هر یک درمی نمک نفطی دانکی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب
کرفس بسرشند و حب سازند و در اول حدوث این ورم رادعات
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با [illegible]

مثل مرهم داخلیون و اگر صلب باشد و ادویه در آن اثر نکند علاج آن
قطع کنند و اگر منفجر شود توتیای شسته و طین مختوم و گل ارمنی و ورق
گل هر یک جزوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بگیرند
و بشکافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال
کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار طمث سعی نمایند
خنازیر ورمی بود مشابه به سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و متعدد
بود و صلب‌تر از سلع بود و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود علاج
آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه کنند و
ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و ترمس با بول
کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درم و ایرسا و زفت و
شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند و
بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشنه کرسنه هر یک هفت درم
قنا، الکار و ورق غار مازو هر یک سه درم نمک نفط چهار درم بکوبند
با بول کودک استعمال کنند اخر پیه خوک و زرنیخ و بول شتر ضماد سازند
و نوعی از خنازیر هست که بر پوست نیک ظاهر باشد و این بدترین
خنازیر بود و علاج آن قطع باشد اما باید که به احتیاط قطع کنند تا عروق
و شرائین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی ماند قلقیون استعمال کنند و

بعد از ان ادویه ملحمه بکار دارند ورم صلب آنرا سقیروس خوانند و آن از
ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال ادویه سرد
با فراط کرده باشند و ماده منجمد شده علامت ان صلابت و عدم وجع
باشد و لون ان همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او
همچون لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و
سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط و خرس و روباه و مغز
ساق گاو و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری ضماد بزرگ مرو و شک
خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و بنهند آخر
مقل اشق جاوشیر پیه شیر و روباه با هم بکوبند و استعمال کنند غدد
آنرا دشبد گویند و فرق میان او و سلعه آنست که او در میان عضو باشد
و از زاغاق نباشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم
داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطعه از سرب بر آن بندند
و اگر کوچک باشد بفشارند تا آنچه در او باشد بیرون آید پس پاره سرب
بر آن بندند و اگر در بن گوشها باشد آنرا فوجیلا گویند و از آن که حلزون
و پیه پای نمک ضماد کنند طاعون ورمی بود که در اعضا غددی مثل
حلق و تحت ابط و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد
که عضو را فاسد کند و رنگ آن متغیر گرداند و باشد که از آن بمیرد

مترشح شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه
و سبز باشد فنان بود و در بین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا عدس و سرکه خورد
و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند و
در مواضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بهم بیند و بر سینه
طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند و
ماده جذب کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند مناسب باشد نمله
ورمی ریحی بود و علامت او آنست که همچو چنگی پر باد بود و چون انگشت
بر و نهند فرو رود و در زمان باز حال اول رود و محسوس گردد که درد
نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بر و زنند آواز کند علاج آن
جلاب با تخم کاسنی و سداب و درزیانه با گلقند یا گلاب تناول کنند
و غذا نخوداب با شبره خشک و دانه خورند و توابل در آن کنند و مجمره
بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن جا لند یا تخم
کرفس و افسنتین و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند و
روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند و استعمال
کنند دبیله و خراج دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد
و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه فراهم جمع شده

باشد

باشد و خراج آنست که در وی مدت جمع شده باشد و از ورم آن حرقت
و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب
باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گرداند و
مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مدمله بکار دارند و گویند اگر
بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گردد والله اعلم

باب دویم در بثور بثرها نیز همچو اورام بود بعضی دموی بود همچون شرا
و دمل و بعضی صفراوی همچو نمله و بعضی بلغمی و بعضی سوداوی همچو ثولول
ثولول دمل بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی بود که با آن رطوبتی فاسده
آمیخته باشد و از ردائت هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد
شود و بهترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه
بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند
و علاج آن همچو علاج اورام کنند شرا بثوری پهن باشد که مایل
بحمرت باشد و حکاک و کرب باشد و بغتة حادث شود و سبب
آن بخاری بود که از دم حراری یا بلغم بورقی برخیزد آنچه دموی باشد
سرختر و گرمتر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب
حادث شود و اشتداد کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند

و بدن را به آب گرم و سپوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** بثورهای خرد چند
باشد که در شب حادث شود و با آن خارشی عظیم باشد و علاج آن فصد کنند و حجامت
زنند و اندام به سپوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه**
نمله بثوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن شود و به یکدیگر متصل گردد و پای باشد
بصورة اما جاورسیه بثوری باشد شبیه به گاورس و اصل آن سرخ و
سران سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود علاج سرد و تنقیه کنند از صفرا
و ماء ترنگ و حمص و عدس و اقاقیا و صندل آب کاسنی با آب رو با
ترنگ طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص اندروخون طلا کنند
مازو و کندر و شب یمانی مر هر یک سه درم قلقطیس دو درم زراوند دو درم
بکوبند و به شراب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و به وقت احتیاج به گلاب
می سایند و طلا می کنند **ماهی چند** مازوی سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار
زراوند طویل فلفل بکوبند و با موم روغن مرهم سازند و استعمال کنند **جمره** بثوری
چند پهن باشد که به غایت سرخ باشد و با آن شورشی و المی عظیم بود و ماده
آن صفرا بود که با دمی دقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا
و محجمه بر موضع نهند یا بشرط تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون
علاج نمله باشد **نار فارسی** بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک شود
گردد و با آن حکه و حرقه باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا طلوع آن

خطها سرخ و طاووسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حمص و کافور با لعاب
بنگو ضماد سازند و مازو و فلفل با سرکه نیز مفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز
کنند **نفاطات** آبله چند باشد که در اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد
و آن از غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را
تسکین کنند به شراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه
تمرهندی و انار خورند و نفطه را منفجر گردانند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر دیر خشک شود مرهم فلفطار استعمال
کنند **عرق مدنی** بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از آن چیزی بیرون
آید و گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کند و بعضی گویند که آن
خود کرمی باشد و به تدریج دراز گردد و اگر بگسلد وای به غایت
باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر
و خراسان و حبش بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع و از
شود و به واسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن از این طریق دفع کند
علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و حب
قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا
آنرا به صندل و کافور و صبر طلا باید کرد و چون بیرون آید قطعه اسرب
بر بندند و هرچند دراز می شود با سرب می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود

دندان زنان بابت گرم در روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا
باسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و مرداسنج پنج درم با موم و روغن
بیامیزند و بمالند و اگر بکسلد بشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و
بعد از آن مرهم مدمله بکار دارند حصف قرحه باشد که در روی و سر
حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشکریشه
شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا شیر رخ
گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق
یافوخ مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ
هلیله و شاهتره بکنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام
تلخ و شنده چوبه هر یک بیست درم بکوبند و پنج درم مقل داخل نموده در خل خمر
حل کنند و همه باهم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب
کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا زراوند طویل و گلنار و
راتینج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست
انار و مرداسنگ وحنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بدن بچه گوشتی
سفید باشد از ماده سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
در بینی کنند و آنرا بروغن کدو و اسفاناج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد
به استره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنگ با روغن

گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا قلفیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه است
که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچو شهد
ظاهر بود علاج آن تنقیه بدن کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر است
که از آن رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن
نهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدی که
بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته و انزروت هر یک سه درم
و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند ثؤلول بثره صغیره است که
بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود و از بلغم یا سودا
و علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و بیخ کبر با سرکه
طلا کنند یا شیر انجیر خام یا پنجنگشت با سرکه و آنرا با آهن قطع کنند و
اگر خواهند که قطع نکنند دیک بر دیک و قلفیون نهند یا اشنان سبز و
زهره گاو و زنجار و شحم الحنظل و نوشادر و آهک آب نزده بسایند
و با اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ
باشد و اگر بر روی و پیشانی ظاهر شود آنرا بورق مورد و آب شونیز
طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره و با سرکه
طلا کنند نمله بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و از آن

صعید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زردچوبه
و زنجار و عزول و میویزج و راتنج خساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا
قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه
باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن
در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا بهلیله زرد و
صمغ و آزو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا به بط و مر
در روغن بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا اگر بیخ
دندان حمایم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و میویزج
هر یک ده درم ابرسا و کبریت زرد و هر یک پنج درم نخود ابیک بزرگ
شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز
نمایند **توته** بثره باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اگر در روی بود
علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم
زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه نهند
جرب بثراتی بود که با آن حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالح
و اخلاط محرقه حادث شود بعضی خشک شود و آنرا جرب یابس گویند و بعضی تر باشد
و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان
و بنفشه و تخم کاشنی و بیخ هک و نبات و غذا شوربا ماش و نخود و مغز بادام

و هر روز ده درم روغن گل طلا کنند با عناب طبخ و صبح آرد

خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ
سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم میویز طایفی ده درم شاهتره
و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یکدرم آلو سیاه و گل سرخ
بیست یا ده عدد و عناب ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون
فرو کردن باشد افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا
بجوشد پس صافی کنند و بیست درم خیارشنبر و ترنجبین پانزده درم بر آن
کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون مفید آید
صفت او هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر اسقوطری
هر یک درمی سقمونیا بریان کرده با نیم دانگ سه دانگی بکوبند و با آب شاهتره
حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با ادویه مختلفه طلا کنند **دوا** کبریت زرد
پنج درم میویزج قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند **اخر**
زرنیخ مغسول خرزهره قسط اقلیمیا ء فضه کندش متساوی بکوبند و با روغن
گل و سرکه طلا کنند و بوره مغسول کبریت کندس خرزهره قسط خیارزه
مساوی بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و
بعد از آن بآبی که در آن ورق مورد و سوسن بجوشانیده باشند بشویند
و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز در حمام
کنند و مداومت بر روغن بنفشه و کدو کنند و با دام تلخ و مرد و سنا و مرداسنگ

هر یک سه درم و کنجد نیم درم بکوبند و بروغن گل و خل خمر طلا کنند حکۀ اعضا بسبب ابخرات
حاده و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه
با تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند
و گلاب و خل خمر و آب سلق و خبازی در اعضای مالند و اگر بسبب اخلاط
باشد اسهال طبیعت کنند و اگر از بخارات باشد که تحت الجلد منحصر شود
علامت آن تیزی رایحه بدن بود و درین نوع استحمام با آب دریا و آب
شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید بود و تخم بادام و خشخاش
بکوبند و با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث
شود علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد باب سیم در جراحات
و قروح جراحت تفرق اتصال باشد که لحم را حادث شود و علاج آن
آنست که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در آن
نیفتد که مانع التحام باشد و آنرا چنان ببندد که بیکدیگر متصل گردد و اگر
متصل نشود بباید بشد و خون و اگر جراحت غایر باشد ذرورات
مجلیه و مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و اسرب
و توتیا و اگر در آن وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل سرشته استعمال
کنند و بعد از آن اکتفا کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرورها و مرهمهای بسته
استعمال کنند منبت که گوشت برویاند کندر و صبر و انزروت ایرسا هر یک دو درم

مرداسنگ

مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذروری منبت خون
سیاوشان صبر انزروت زعفران مساوی بکوبند و در آن ریزند و جراحت آنست
که با او ورم و کسر و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد و
علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انار یا
نقوع فواکه و اگر استخوان کوفته شده باشد ضماد جبر استعمال کنند و اگر با
ورم باشد حوالی آن با آب گشنیز و روباه ترپک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت
فاسد شده باشد مرهم زنجار نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود
اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد نگاه
دارند و آنرا بروغن زیت می مالند و ببندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث
ورم ایمن شوند بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و نهند
و اگر متورم شده باشد قلقدیس یک درم و زاج نیم درم و توبال مس ده
درم و مشک پنج درم و خشو کنند و ده درم و زفت سی درم با یک رطل
سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند
و استعمال کنند و ادویه یازده قطعی بکار نبرند و اگر آن جراحت موجب
تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متمادی نشود و بروغن داغ کنند
و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر
جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوفه بیت

بپالایند و بدان نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شوند و بعد از آن ذرورات
استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که
خرقه بسرکه و گلاب بپالایند و در جراحت آگنند و اطراف جراحت بسرداب
قوی طلا کنند و مازو بسوزانند و گل فرخولیا [illegible] بسایند و بجراحت افشانند
یا سنگی که آنرا حجر الحیة گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و
بپشم خرگوش بدان آلوده کنند و بدان نهند و ببندند **قروح** بسبب جراحات
منفتحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند
و اگر غلیظ بود آنرا ریم گویند علاج او آنست که اگر ورم و ریم بسیار بود تلیین
طبیعت کنند بسبب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز
کنند و داروی مجفف مثل مرداسنگ و زنگار و دوده [illegible] و ورق مورد
و پوست انار و گلنار [illegible] در مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا
صلب باشد زنگار را از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند
در مرهم مرداسنگ بکار برند و اگر در همین قرحه نیک باشد [illegible]
بدو رسانند **ناصور** قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و [illegible]
و قعر آن [illegible] بود و گوشت آن سخت و سفید باشد و دایما از آن
رطوبات روان باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب ترکنند و در
[illegible] بپالایند و در آن آگنند یا بگلاب خاکستر [illegible] بشویند و اگر مفید نبود

بشکافند و گوشت های ردی زایل کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند والله
اعلم **باب پنجم** در کسر و خلع و عرق و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که
عظم را حادث شود علاج آن اول فصد و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند
و اگر از بستن خارشش پیدا شود بگشایند و آب گرم بدان ریزند و عصابه که
در گلاب ترکنند بر آن نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد دو ورم [illegible]
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه لزجه مثل
هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب
کاسنی و آب گشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر و مر و
خون سیاوشان بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شکسته باشد
و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد نیک
باز جای نهند و ببندند و معالجات جراحت بجای آرند **خلع** آنست که
مفصل از جای خود بیرون آید و علامات او آنست که مفصل از هیئت خود
بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق
باز جای خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند **وثی**
آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات
نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد **وهن** آنست که عارض عظم شود بی
آنکه تفرق اتصالی حادث شود و علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند

و اگر از جای رفته باشد باز جای نهند و مورد و مغاث و خطمی بیخته کنند و با زرده
تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و سپیده گل و شکر و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند
و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه**
اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا
کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و نیم درم مومیایی با آب گرم بخورند یا
روناس و طین مختوم و لک هر یک نیم درم بر سرکه ذاب کنند و بخورند
و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و
سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و با اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و
شکم واقع شود و از ان نزف دم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با
رب به شاول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی
بکوبند و با رب سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود با بونه و اکلیل
الملک و شبت و خطمی بجوشانند و به آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر
بر عصب واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند و اگر از ان التواء
عصب حادث شود مقل و خطمی و مرو و مشک با زیت طلا کنند یا دوخلیون
نهند و اگر کسی را تنار یا نه رده باشند پوست گوسفندی که فی الحال باز کرده

باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب مورد
تر کنند و بر و نهند و اعضا را نیک دلک کنند **نشوب شوک و نصل** اگر پیکان
در عضوی رود و آن را بجلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر
در آن کنند و اگر خار و آبگینه در عصب رود و بیرون نتوان آورد مرهم
دیاخیلون کنند و بیخ نی و علک بطم و زفت و راتینج بعضی یا مجموع
با عسل طلا کنند **تسحج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن
ریسمان پوست خراشیده شود حضض با سیلقی کنند و خرقه بگلاب تر کنند
و بدان نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند
یا روغن گل باشند و مورد و گل سحق کنند و بدان افشانند یا مرهم مرداسنگ
و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران
نهند و اگر بسبب عرق حاد در حالبین و عانه و اطراف انثیین سحوج حادث
شود روغن حنا بران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید
و گل و بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول
کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** اگر عضوی باتش بسوزد
علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان بگلاب
تر کنند و بدان اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بر آن طلا کنند یا
گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر

بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده
و خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج با بوره
بمالند یا پوست جو با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه طلا در بسوزد و آب خیار کدو
با شیره تخم کدو با سکنجبین تناول کنند و ادویه حامضه دهد و اسفناج
خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات
آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف بسبب برودة**
سرما سخت چون بعضو برسد پوست سخت کند و مسام را ببندد و حرارت
در دم و بخارات محتقن گردانند و موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما سبب
و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم
روند و خود را بنبات گرم گردانند و نخود آب با کبک و تیهو و گنجشک
با شیره خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد با بونه و شبت و
کاه گندم و اکلیل الملک و سبوس گندم و شلغم و کرنب و شبیح و مرزنجوش
و برگ و برگ کاسنی و حلبه بجوشانند و عضو متورم در آن نهند و اگر
سیاه یا سبز شود نشترهای عمیق زنند و در آب گرم نهند تا خون از آن
روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از آن بشستن ادویه
باب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها
بیفتند اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بر آن نهند و ببندند تا

متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه و زنبق و ورق خطمی و خبازی بجوشانند
و با روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع**
سبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان از احتقان فضلات و بخارات بود
بواسطه برودت هوا و علاج او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول
کنند و نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتها را بشویند و بابونه و
اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس را نیز بجوشانند و انگشتان در آن
نهند یا انجیر در شراب بجوشانند و ضماد سازند و اگر زخم انگشتان نیز
شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند **آکله**
تعفن و فسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا
سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا ورم ردیه که ماده آن سمی باشد
پس اگر چنانکه رنگ عضو متغیر می شود و نضارت آن زایل می گردد ابتدا
تعفن باشد اورا بعوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه
طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال
علق کنند و اگر تابستان بود در مساکن بارده ساکن شوند و خیار و کدو و برگ
بید و ریش خود نهند و کاهو و کاشنی و خیار و خیار کدو تناول کنند علامت
تعفن آنست که عضو سیاه شود و سست گردد در آن زمان ادویه اکاله
استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود و آن زمان مرهمی که

که گوشت را بیاید استعمال کنند و اگر بعض زایل نشود و زیاده شود داغ کنند و اگر
از هیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند باب
پنجم در جذام و امراض جلدی جذام علتی بد است و مسری است از این
جهة حضرت رسالت صلعم فرموده فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض
را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود و
مزاج و هیئت و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بحدی رسد
که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم
شود برء آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حرارت مفرط دموی
المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتداء
جذام حمره لون بدن بود خصوص روی و مایل بسیاهی و کدورت بود و ضیق
نفس و بحه صوت و باریک شدن روی و ریختن موی و نتن عرق و خبث نفس
و خوابهای هایله و ستبر شدن لبها و ظهور عقد در اعضا و ترکیدن ناخن
بود علاج آن در ابتدا فصد و داجین و اکحلین و رگ لب و گوش بکنند
و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغش انجامد و هر روز جلاب از آب نیلوفر
و تخم کاسنی و بادرنگبو هریک سه درم با نبات و ترنجبین هریک ده درم
تناول کنند و غذا نخود و نخود ماش با تره مغز بادام و اسفاناج خورند و
بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا مطبوخ افتیمون غاریقون

با بارده و شحم الحنظل تعیین کنند و بعد از سه هفته که از تنقیه بگذرد با ایلجن
این معجون بهاشند هلیله سیاه و کابلی هریک پنج درم غاریقون
سه درم بسفایج و افتیمون اقریطی و اسطوخودوس و گاوزبان هریک چهار
درم نمک نفطی و سنگ لاجورد هریک درمی و نیم بکوبند و سه درم
از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و بابونه و شبت و
بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بآن آب می شویند و روغن
بنفشه و کدو و بادام بمالند و پیه روباه و خرس و بط و مرغ و مغز
ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهی
و شیر و ماهی تازه خورند و حسو از نشاسته و قند در روغن بادام
نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و
گوشت افعی و حمری کرده آن افعی مرده باشد و شیر بزی که جوان
و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب
باشد و در هوای ضعیف حاره رطبه سکنی سازند و از جماع و مساکن
بارده یابسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت
فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت و بدن را بدین دوا طلا
کنند کبریت قسط هریک ده درم و ورق صنوبر حب الغار هریک پنج درم
بکوبند و با آب ورق جوز طلا کنند اخنه تازه سوخته مویزج اهلیله سیاه

سوخته بلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بر آن آن باشد که موی از بدن
ایشان جدا شود **برص** سفیدی باشد که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره
و غلبهٔ بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت آن باشد که نرم
و براق و سفید بود و موی که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع
از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در وی فرو برند بجای خون رطوبتی
سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از افتیمون یا بسکو و رازیانه و
تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج
استفراغ بلغم بحب ایارج کنند یا به این حب صبر اسقوطری مثقالی تربد
سفید ماهی زهره ایارج فیقرا هر یکی درمی شحم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگی
ملح نفطی دانگی و نیم حب الفیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس سرشته
و حب سازند و بعد از آنکه فرو برد شربتی گرم از سکنجبین باشد و بعد از
تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند و زرنیخ و فودنج و اشق و شونیز
و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا
کنند و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و میویزج و تخم ترب و بصل
الفار نیز مفید بود با ادویه مفرده مثل ذراریح و عسل بلادر و نانخواه و
تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب
مازو طلا کنند پس از آب ذراریح و بعد از آن خبث الحدید و مرداسنگ با آب انار

بکوبند

بکوبند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا روغن آس و سنبل و خبث الحدید
هر یکی درمی و بوره و کبریت و وردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند
بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محترقه که طبیعت از آن دفع کند
و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید
براق نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن بر او فرو برند خون
برآید و موی آن موضع سیاه بود و اگر شکل آن دور بود علاج آن هر روز
جلابی از رازیانه و بانکو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ
تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص
ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی که درشت باشد بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و
قنطوریون باریک طلا کنند مفید بود **بهق سود** نشانهای سیاه باشد
که در بدن ظاهر شود بسبب صفرای محترقه و این مقدمه جذام باشد و علامت
آنست که چون او را بمالند چیزی همچو پوست از آنجا جدا شود و رنگ آن
مایل بکبریت بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب آن بکنند و استحمام و ترطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و
خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود
که بر روی افتد و مایل باشد به سیاهی و آن بسبب سودا و احتراق اخلاط
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون

زرنب یا رده و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب
معصفر طلا کنند یا بیخ نی و تخم زرنب و جرجیر هر یک درمی و کندس سه درم بکوبند
و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و شیح سوخته و شنان
بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک
سه درم و تخم زرنب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها کنند و روز
دیگر با آبی که در آن سپوس و برگ حنا و شنان جوشانیده باشند بشویند یا
بزر قطونا بکشند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش**
و نمش خیلان خالها باشد و برش نقطه‌های خرد سیاه بود که بر
روی افتد و نمش قطعه سیاه مستدیر کاه باشد که همچو کلف پهن شود و
سبب خال دم محترق باشد که از فوهات عروق بیرون آید و محتبس شود
و سبب برش و نمش دم سوداوی بود و علاج آن فصد و اسهال صحت
بود و بعد از تنقیه با ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با ادویه
زایل نشود سوزنی در در زنند تا خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند
بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند **باد و شنام** حرقتی قبیح باشد شبیه لون
مجذوم که در روی ظاهر شود و سبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود
علاج آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد
و آنرا با آب گرم و سپوس بشویند و اگر مزمن باشد بصابون طلا کنند و با آب

گرم

گرم و سپوس بشویند و آب سرد بر او رسانند و از مساکن با درد احتراز نمایند
آثار قروح و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرداسنگ و روغن
گل بر وی ده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم
خربزه با آب باقلا طلا کنند یا مرداسنگ و اسفیداج با سرکه و زهره گاو
طلا کنند اما حمره و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از
سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند ارمنی با سرکه طلا کنند یا بوره
بشویند و علک انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود نشتر زنند
و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند **اثر** وشمه که به نیل و دوده و امثال
آن کرده باشند و خواهند که زایل شود با آب گرم و سپوس و بوره بسیار
بمالند و علک البطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب گرم و
نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندس و صمغ الو
با سرکه طلا کنند و سوزن در آن زنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده
بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگر
نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله نهند **تشنج جلد** و
اگر پوست سر متشنج شود و در آن چو رها پیدا شود بسبب ملاقات
آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با آب شور علاج
آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان

درچشمی چکانند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش کوبیده بندند و سر ان
بشویند و لعاب تخم کتان و خطمی طلا کنند و اگر با ان حمره و خارش بود و سبب
ان امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و حب
بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند **تقشر جلد**
اگر پوست بشره بغایت خشک شود از ان چیزی همچو سبوسه جدا شود
سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و
گاوزبان و بیخ کاسنی و ترنجبین شاول کنند و غذا شوربای ماش و نخود با شیره
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ هلیله زرد
کابلی هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل نیلوفر تخم
کاسنی بیخ کاسنی هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم الو سیاه
و سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار چنبر ترنجبین بر
پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین
بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات
سودا احتراز کنند و درین مرضها اهمال ننمایند تا بجذام نینجامد **باب ششم**
در امراضی که تعلق بموی دارد و ان سبوسه باشد که در سر حادث شود
بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن
کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر را با خطمی سفید و برگ چغندر و اره

باقلا و ورق چغندر و اشنان و بوره بشویند یا سر تراشند و بروغن گل و انگبین
سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند **داء الثعلب** علتیست که
موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود ان را داء الحیه گویند و حدوث این
علت از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی
منع کند و ان ماده اگر دم محترق باشد علامت ان حمره لون و عظم و سرعت
نبض و غلظت قاروره بود علاج ان فصد کنند و شراب عناب و آب
رمان تناول کنند و موضع را با آب زوفا تر بخرقه درشت بمالند یا بانه
عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامات
ان علامات غلبه بلغم بود و علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون
کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصل کنند بود و موضع را الحجه اطهر ا
و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر
از ماده سوداوی بود تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کنند
و موضع را بسیر و پیاز و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و خاکستر
سم خر و برگ جاسف سوخته با روغن زنبق و نارد ین طلا کنند و اگر از
ماده صفرا بود علامت آن صفرة موضع و پوست و قشف جلد آن بود
و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع با آب سلق و برگ
بید و سپوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شیر

و نشستن و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و بسرگو بند ۲۶۹
و با سرکه طلا کنند یا بشبح سوخته و خفش و جو سوخته و کف دریا کوبند و با روغن
زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا سرمگس در
آن موضع بمالند موی برویاند و داء الحیه را همین علاج بود و داء الثعلب همچنین
بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد
روغن استعمال کنند و بوره و زهره گاو و نمک و شبح سوخته و قیصوم
سوخته بمالند یا بیخ نی دارسته خرما و همه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند
انتشار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار دخانی بریزد
چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامات آن مقدم اسباب محلله و
مقامات امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا
بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرورتنک و تدهین
بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد
علامت آن جعودت و غلظت شعر بود و موی را القوت بر توان کنند علاج
آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام
سوخته و شبح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت
بود علامت آن دقت و سرعت انتشار بود و چون موی بکشند بی آنکه قوت
کنند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت

و بعد از دلک

و بعد از دلک برنجاسف و شبح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره ۲۷۰
گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و تقلیل
طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سعت مسام موی بریزد زیرا که بخاری
که ماده موی است متفرق شود علاج آن استعمال روغن املج و مورد و
بلیله و مازو باشد تا جلد را کثیف گرداند صلع آنست که موی سر زایل
شود و اگر در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود از اسباب
و علاج آن همچنان باشد که از پیش ذکر رفت سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود
اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و هر هفته قی کنند و از
اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا و مشویه و گوشت برشته و کبک و
تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و اطریفل
و بلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات
استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب
یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب اسپغول
و بهدانه و مرورتنک طلا کنند و اگر بافراط باشد تنقیه بدن از
سودا باید کرد باب هشتم در آنکه تعلق بزینت دارد حفظ شعر
اگر خواهند که موی دراز شود بورق کنجد و کدو بسایند و در روغن

مورد و روغن غار بمالند و سوده و گل و آمله بکوبند و بر موی بزنند و اگر
موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر بر آید حب الغار و حبة الخضرا و تخم
تخم بسوزانند و در ان موضع بمالند یا خالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز
بمالند و اگر خواهند که موی بر جا نه و بغل بر نیاید بخون سلحفاة یا مرغ
یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و زنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند
که بی استره موی بسترند آهک سفید آب نزده رطلی زرنیخ و خاکستر
از هر یک بیست درم و گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند و
باید که پیش از انکه طلا کنند و بعد از ان موضع را به روغن گل بمالند یا آهک
پانزده درم و زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از ان
با آب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم
و مازو و آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلیله و آمله
و ورق سرو و کرنج بکوبند و بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک
نشود بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه
شود وسمه چهار درم حنا پنج درم بسایند و بر روغن چرب کنند و با آب
گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآید و در شب در موی بمالند و بامداد
با آب مورد بشویند آخر شقایق و گل باقلا سحق کنند و روغن شیره بر آن
کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد

بعد از ان

بعد از ان در موی بمالند آخر پنج درم لادن و بیست درم روغن مورد اندازند
و شبان روزی بگذارند پس باتش نرم بجوشانند و در موی بمالند
آخر بهار جوز مقل سوده بسایند و با روغن زیت در موی بمالند
آخر جوز سرو در سرکه خوب بپزند دوازده درم مازو در زیت خوش بپزند
و پرسیاوشان و شب یمانی و اقاقیا و آمله هر یک شش درم
سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و با آب بسرشند و بمالند
و اگر موی چنان نماید که چرب شود دستار و کلاه را چرب کند تنقیه
عادت باید کرد و بعد از ان اطریفل تناول کنند و سر را به آب دریا و
آب نمک و پودنه بشویند یا سبوس و نوشادر یا مورد و بلوط و جوز
سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ بشره اگر خواهند که
روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب شامی یا گلاب
تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظ و ترش
احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده
درم و کتیرا پنج درم بکوبند و به شیر بسرشند و در روی بمالند یا پنج
و تخم خربزه و پوست نرگس و اشنان و دانه و تخم خیار کدو و
نشادر بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ
شود گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و جوز و امثال آن تناول کنند و از استحمام

کند و در وی آب گرم بمالند و اسفیداج و رصاص و لک در روی بمالند **فساد**
لون اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود
علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبهٔ فضلات بود همچو یرقان علاج آن
گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
اکل بادنجان و کرنب سودا و لون حادث شود و از تناول ادویهٔ حاره ضعف
لون و از آبهای بد و اکل طین همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از آنچه
که موجب آن تغیرست اجتناب نمایند و اصلاح غذا او استعمال حمام کنند و
ادویهٔ مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس دارند و باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان
در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما بود
اغذیهٔ جیده الکیموس کثیرة الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و بزغاله و
مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله
پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز کنند **فساد رایحهٔ بدن** و این
تغیر رایحه مسامات و دهن عرق است و سبب آن حدت و عفونت اخلاط
و معقوبات بدین حرکات مسیره مر اخلاط همچون حرکت جماع و مانند غسل جنابت
و تناول آن چیزی که او را خاصیتی باشد در تحریک سوداء ردیه بظاهر بدن
همچون سیر و پیاز و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و ترجیر و آنچه مشابه این
باشد و علاج آن آنست که بیاشامند سرد و در حمیّتی از تمر هندی یا آب انار ترش

ونبات

ونبات و سکنجبین و عرق گل و سپید با آب سرد تناول کنند و لبنیّن مطبوخ
نوا کرد یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند
و مورد و شب یمانی بکوبند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن
و مرداسنگ بکوبند و در آن مالند یا مرداسنگ و اندکی کافور با گلاب بیامیزند
و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی
چهار درم زعفران یک درم بکوبند و گلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت
حاجت پاره بسایند و در آن بمالند دگر و تقیع زرد آلو بوی عرق را خوش کند
و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند
و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمهٔ حریفه و شیرینی احتراز نمایند و دوغ آب
سرد بنوشند و اگر دفع و حس مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار
و توتیا و حنا سوخته و پوست انار بستانی بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن
موضع متقرح شود بسبب عرق تیز که بگلاب بشویند و شب یمانی و
کرمانی بکوبند و بدان افشانند و با آب مورد طلا کنند یا مرهم زرد و چوبه بمالند
و اگر بوی بغل ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایاره و قرص بنفشه کنند و توتیا
و ورق سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد طلا
کند **مقاله خامسه** در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار
باب **باب اول** در زهر و علاج آن آنجا که معرفت نافع و واجبست تا استعمال

در معرفت ضرر زهر و جهت تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خایف باشد از آنکه
او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و در گرسنگی
و تشنگی و بر جایی که محل توهم باشد حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر
و زودتر باشد و بباید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چیزهای
حریف و مالح و چیزی که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این توهم باشد
باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و سیر و دیطوس و تریاق کبیر و تریاق
اربعه با خود داشته باشد و چنانچه خورد و همه مردم باید که تا چیزی شناسند
نخورند و ننوشند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و در
آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در آب و چیزهای روان مثل روغن و عسل و
گلاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر یا بکیفیت
بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود یا اکال بود همچون زنجار یا مسخن و ملهب همچون
فرفیون یا مخدر و مبرد همچون افیون یا مسدد همچون مرداسنگ و آنچه بجوهر
تاثیر کند همچو حجر البیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که
قطعا خواب نکند و قی کند و معده را پاک کند و شیر بخورد و سعی کند که
معلوم شود که چه زهر بود تا علاج کند و بوی دهن و قی استشمام باید
کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی
و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است قی کنند و روغن گل و بنفشه

ودفع

و نقوع فواکه و لعاب بنگو و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام
که باشد ببرف سرد کنند و بیاشامند و خیار و کاشنی و خیار و کدو و شفتالو
خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگرگاه طلا کنند تریاق طین مختوم حب الغار و
طین مختوم هر یک سه درم و ابرسا دو درم بکوبند و بزیت بسرشند و
مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس جو نیم کوفته کفی روغن بنفشه بیست درم
و اگر چنانچه سبات و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر
بارد بود شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس
مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک
درمی حلتیث چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و دانه که
با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و ابهل و برنج سفید و گوشت و خرچنگ
و سرگین خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و جبازی و دارچینی و مغز
خرگوش و آب و برگ سیب و گل ارمنی و اما آنکه زهر با معدنی بود همچون
زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زرنیخ و مرگ موش و زنجار و براده
آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا حیوانی بود همچون ذراریح و ارنب
بحری و برغ و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شبوا مسموم یا نباتی
بود همچون بیش و قرون سنبل و البان و یتوعات و مازریون و سقمونیا و بلادر

و خوزهره و خربق و لوبت تریخ و تربد و زنده و سیاه و خار یقون سیاه و افیون
و بنج و جوز ماثل و شوکران و کاه و کندش و منزها اکر کرفته معدنیات زیبق
آنچه مصعد باشد قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال دم
و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و زنب بجوشانند
با اندکی بورق و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر و اگر با آن هیچ باشد سوف
طین یا روغن کل و شیر دنج کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد لیکن
درد شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه و اگر زیبق کسی در گوش ریزد
موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود تدبیر آنست که بیک پای
بایستد و سر را میل بدو بری جهد و روغن گرم در گوش چکانند
مطبه آرد و اگر به تنها بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند و می گرداند
تا به آن متعلق شود و بیرون آید زنجفر مرگ موش باشد و اعراض او همچو
اعراض زیبق مصعد بود علاجش همان مرداسنج از شرب آن قولنج
و حبس بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود علاج آن
تخم کرفس و شبت هریک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده
درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی
مسهل و خلافی و شهریاران و زنجبیل پرورده هرکدام که باشد بخورند
و غذا اسفناج با گوشت چرب و زغاله خورند و علامت آن اسهال طبیعت

ادرار

ادرار بول باشد اتا جبسین نوعی از سنگ کچ باشد و از شرب آن
خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بنکو و به دانه تناول کنند و اگر
طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج
از شرب آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد مزاج و تشنج
اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه گردد و یا مینج علاج
آن بطبیخ شبت قی کنند دو دانگ سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس
و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند با کنجد پاره بخورند و شیره
بر سر آن بیاشامند و اگر مفید نیفتد حقنه کنند زنجار و زرنیخ از خوردن
آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود نوره از آهک وجع معده
و خشکی دهن و حبس بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف
حادث شود و اگر بول کنند آهک با بول بیرون آید علاج مجموع نزرگ
و جرجیر و خبازی بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیره
لعاب بزرگ و مرود شک خورند و مرقهای چرب با خبازی می خورند برادهٔ
آهن از خوردن آن وجع شکم و لهیب و صداع و خشکی دهن حادث
شود علاج حسو با چرب و شیر و روغن خورند و روغن کل و بنفشه با
سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مزلقات مسهله بدهند
از شرب آن سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و

باشد و حنوطا چرب **شاه‌تیات بیش** بدترین زهرهاست و از شرب آن دو درم ورم زبان
و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بکوبند و با روغن کنجد بیاشامند
و مکرر قی کنند و بعد از تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و پادزهر بیاشامند و یا
اندک مشک بخورند و تریاق بیش بیخ کبرست **قرن سنبل** از شرب آن سواد
زبان و اعراض سرسام و بول حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
قرص کافور با گلاب دوغ بخورند و آب خیار کدو یا شیره جو و کدو
بنکو خورند و روغن بادام نیز با برف سرد کنند و ماست ترش نیز مفید بود
فرفیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب لذع معده و فواق حادث
شود علاج آن قی کنند و تناول روغن مسکه و استعمال معالجات قرن
سنبل **یتوعات** نوع نباتی بود که او را شیری بود همچو شیر انجیر چون بجنبند
از وی ظاهر شود از یتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم ماذریون
عشر و لاعیه غرطیلنش ماهودانه حبه او راق و رزین اللبان که قدری تناول
کنند اسهال مفرط پیدا شود و تدبیر آن در ابتدا بشرب شیر و روغن مسکه
کنند بعد از آن از قابضات قرص طباشیر و قرص کهربا با رب ریباس
دهند و گویند دو درم شبرم قاتل باشد و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت
و سه درم شیر عشر قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص یابد **سقمونیا** دو درم از آن
قاتل باشد و کسر غایله آن دوغ و برف کنند و رب و رمان تناول کنند **ماذریون**

دو درم

دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع اعضا و فواق و الم جمیع
بدن حادث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد تریاق
کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون
قی و اسهال آب کاسنی با سکنجبین خورند و غذا از زرشک **دفلی** خوردن بسیار
از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج
آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهدانه و مرو و مشک با روغن گل تناول کنند
و کنجد بکوبند و بیاشامند و شیر تازه و چربیها خورند و حلوای شکر مفید
بود **بلادر** اگرچه بعضی مردم میخورند و مضرت نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب
و حرقت فم معده و لذع امعا و بثور و آبلها در دهن و لب حادث شود و
گویند بادزهر آن مغز جوز است علاج آن آنست که به روغن کنجد و آب گرم قی
کنند و بعد از آن شیره جو با روغن بادام خورند و نیم ماش با کدو و اسفاناخ
و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و لعوق خواکه و آب انار
مرباها بیاشامند و در آب سرد نشینند **کندش** شرب آن موجب غثیان و
خناق بود خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد باشد و خربق
سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و حلق و تشنج
بسیار بود **تربد** زرد و سیاه نیز چنین بود و علاج مجموع قی باشد و تناول
شیر و روغن و اسهال را به ربوبات بارده و اقراص بارده علاج کنند **بوزیدان**

ازتناول مغزهای کره گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و غشی حادث گردد
علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول کنند حموضات را افیون موجب سبات
و کزاز و خدر بود و دوار و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود
و در ورم اندام قاتل باشد خصوص اگر با شراب خورند علاج آن قی کنند و
جندبیدستر و حلتیت و فلفل و ابهل مساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی
یا شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته
شود حقنها بکار دارند جندبیدستر اگر کهنه شود زهر قاتل باشد و از آن
اعراض سرسام حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات
مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو با برف بزر انجره و عصاره از تناول هر دو
مغص و قروح امعاء و سعال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب
بنفشه و خشخاش و لعاب به دانه و نیلوفر تناول کنند جوز ماثل یک درم از آن
زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و فکر و حرکت عین و عرق سرد
باشد علاج آن قی باشد باب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن
شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند
بروح اعراض او همچو اعراض جوز ماثل باشد و علاج او آنست که نگذارند
که بخواب رود و موی سرش بر می کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و نمک
و عسل با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند

ثوکران

ثوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود
علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه و قردمانا و
انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن گاو و با افسنتین تناول کنند و شکم
با آرد گندم تضمید کنند عنب الثعلب روباه تربک سیاه موجب کمودت لون
و خدر و خشکی زبان و فواق و قی دم و سیج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن
شیر خر یا شیر بز با عسل بیاشامند و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با
مرغ خورند گشنیز تر هر که بسیار خورد او را دوار رسد و اختلاط
عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود بزر قطونا هر که
بسیار خورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق
و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ زبیب و شبت با
عسل و بوره و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ خورند و
افسنتین و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کماه آنچه سیاه و طاوسی
باشد و آنچه آن گزیده باشد قاتل بود اعراض آن خناق و ضیق نفس و
قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند باب ترب و بوره و
سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف با انگدان نجاری بیاشامند
و تریاق اربعه و سجزینا و جوارش فلافلی و کمون با شراب بخورند کبر
خردل کنجد چون بغایت افشرده باشد و سرد شده باشد از آن هیضه حادث

شود و قاتل باشد علاج آن قی و شقیه معده باشد والله اعلم بالصواب
جندبیدستر یک درم قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و خایه
و پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه بود که سحج و
غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن کنجد و آب
گرم و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و اسبغول یا آب لوزک با سکنجبین تناول
کنند و مرقهای چرب و روغن بادام و بط و زرده بیضه و عسل مفید بود
و روغن گل با سفیده تخم مرغ زنند و در احلیل چکانند زرنیخ
از تناول آن قی و ورم دل حادث شود و تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت
و روغن کنجد و استعمال معالجات زراریح ضفادع از اکل آن خناق و
تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج
حادث شود و علاج آن قی کنند به آب گرم و زیت و بعد از آن بحمام گرم
روند و عرق کنند و بدن را بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شوای مسموم
چون گوشت بریان کنند باید که سر دیگ بپوشانند تا هوا بر آن وزد اگر
پوشیده ماند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث
شود علاج آن قی کنند و پس از آن رب سیب و به با طین مختوم بخورند
و معالجات هیضه بجای آرند و دو سه روز از حمام و خواب احتراز نمایند
سمک بارد از خوردنیهای سرد خصوص که در جایی نمی نهاده باشند و قولنج

وضیق

وضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی
تریاق اربعه و سجزنیا و فلافلی و صرف شراب مفید بود مراره افعی زهره افعی
قاتل است و معالجه در آن شبیه نفید اما فی الجمله قی متواتر کنند بشیر و روغن
و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و پادزهر و دواء المسک
بخورند مراره نمر زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن ساعت
بگذرد امید توان داشت و اعراض آن قی گرانی و یرقان بود و بوی
از دهن و بینی شارب آن آید و علاج آن قی متواتر باشد و بعد از
قی طین مختوم پنج درم حب الغار پنجدرم و پنیرمایه آهو پنج درم و تخم
سداب دو درم هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول
کنند مراره سمک بحری مقدار حمصی قاتل باشد و علاج آن روغن گاو
با دارچینی و حلتیتا رومی هر یک مثقالی و پنیرمایه خرگوش نیم مثقال
بخورند طرف ذنب ایل سر دنبال گاو کوهی زهر است و از آن غشی و کرب
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند
دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را خناق و غثیان و غشی حادث
گردد علاج آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن در این شاید و ادویه
در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم
کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل

پنج انجدان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر زیر مفید بود **عرق دواب**
از شرب عرق چارپایان خصوص اسب خضرة و تورم روی و زبان و سیلان
عرق شتن از بغل حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و
بعد ازان تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب روغن گل نیز مفید بود
لبن منعقد شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و خفقه
و پیچیدن شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند
در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق
سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش با وقیه سرکه کهنه یا با عاب
یا فودنج پنج درم یا حرف با سرکه بیاشامند **باب دویم** در گزیدن حیوانات
و جانوران اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای
موضع گزیده را محکم ببندد و محل زخم را بمکد بعد ازان که مضمضه بسرکه
و روغن گل کرده باشد یا محجمه بمکد و اگر وجع بغایت باشد حجامت
و ارسال علق بکنند و سرگین بز و کبوتر و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر
با بول و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی
و نمک بزر و خرمیان و مشک طرامشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق
کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و باعراضی که ظاهر شود اگر بدان دلالت
که کدام نوع بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص بدانست استعمال

کند

کنند چنانچه گفته می شود **لدغ حیات** مار با نواع است و بدترین آن افعی باشد
و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد ازان چون
صدید و متورم شود و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق
سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج
او آنست که سر جراحت به نشتر فراخ کند و محجمه بر آن نهند و مضمضه
بشراب ریحانی کنند و بعد ازان بروغن گل و آنگاه مص کنند و در آن مبالغه
نمایند و بعد ازان ادویه جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت
و جاوشیر و فرفیون بان موضع نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم
بشکافند و بدان موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه
انگشت باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و کندنا و خردل با شراب کهنه بخورند
و افثیمون و تخم کشوث و تخم فلفل هریک ده درم و زراوند مدحرج
جند بیدستر هریک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم ازان
با شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت راسوی خشک کرده مقدار
سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا بخواب نرود و در
میان شیر ننشیند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاقات استعمال
کنند و اگر موضع لسعه خاص متاذی شده باشد ادویه و اضمده بکار دارند

وگویند اگر پاره بجزی بخایند و آب آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم بنهند
مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برگ سیب و مخلصه و حلتیت با
شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی نیز آورده اند معجون نافع
حب الغار ابرسا زنجبیل زراوند مدحرج هر یک پنج درم سداب بری
وکندر هر یک چهار درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب
بخورند وگویند اگر زهره مار بر خود بمالند و بپزند ولعق کنند نافع باشد
لذع عقارب عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت تر باشد و از
گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود
و گاهی احساس سرما کنند و گاهی احساس لهب علاج او آنست که
بالای موضع ببندند و آنرا مکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا
حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و بزرک و کبریت و نمک
و نمک النفط بر آن طلا کنند وگویند اگر موش یا صفدع زنده بگیرند و
دو نیم کنند و بر آن موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ
خطمی با نمک و عصاره سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصاره
جند قوقی نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاسنی
بکوبند و بعسل بسرشند و صبی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ
دهند یا سیر و جوز هر یک ده درم و سداب و حلتیت و مر هر یک

پنج درم

پنج درم با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و بادروج
من مجربات الحضرت النوریه فی لذع العقارب مخلصه در آب بجوشانند
و موضع ملدوغ در آب نهند یا فادزهر حیوانی با ماء بروین بعرق گاوزبان
بسایند و بدان موضع مالند و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه مفرحه
خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند که اگر کسی کرفس خورده باشد
و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد
مضرت بدو نرسد و نوعی از عقارب که آنرا جراره گویند و آن عقربی
خرد باشد و دنبال در زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در
نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از
یک دو روز اثر کند و از آن نادر خلاص یابند و اطبا اولی معالجه آن بفصد
کنند و فی الحال نشتر بپاشانند و موضع را بمحجمه مص کنند و بجندبیدستر
و فرفیون طلا کنند و حوالی آن را بطین ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق
دهند کاسنی بری خشک و برگ کبر و خطمیا و افسنتین و گشنیز خشک
متساوی بکوبند و با آب سیب بسرشند و دو درم از آن با شراب سیب
مرخش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه
با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور دهند
و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان

کنند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند
رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بروی نقطهای سیاه بود
و خرد یک دهن او دو شاخ بود که بدان گزد و او را اصناف است
زبین آن مصری باشد و آن شبیه است بپروانه و بعضی سرخ باشد
بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع
را مکند و بحمام روند و آب گرم بدان ریزند و موضع زخم را بمرد و نمک
و خاکستر چوب انجیر و قلیه و آهک لتقیه کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند
و این تریاق تناول کنند **صفت** فلفل زراوند ابرسا نار دین عاقر
قرحا دو خوزیره کرمانی بوره ارمنی سرانار شاه ترکوش از جنس مجمع
حب بلسان سرطان نهری متساوی بکوبند و بآب کرفس سرشند و دو درم تناول
کنند و از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف
و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که بحمام روند و عرق بکنند و
شونیز و سداب هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت
هست که آنرا عذب گویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه
موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او قاتل بود علاج
آن فصد کنند و تمر هندی و عناب با آب خیار کدو و سکنجبین تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه بکنند و اگر آن موضع متقرح شود

زیر

زیر قرحه کنند و اگر متعفن شود باهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که او را
فهد گویند و او عنکبوتی سفید بود که برو نقطهای سیاه باشد و دست و پای
او بغایت کوتاه باشد و مگس گیرد و از گزیدن آن حکاک حادث شود
آنرا بخضخض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند
و بدان ریزند و نوعی دیگر هست که قوایم او بسیار دراز بود و از گزیدن
آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود و علاج لدغ آن
همچو علاج لدغ رتیلا بود **قمله** نامه است همچو قرادی خرد و از گزیدن آن
رعاف و نفث و بول دم حادث شود علاج آن رب سیب و به با
برف تناول کنند و شیره تخم بزرک و آب کاهو و کاسنی و خیار
کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع لسعه
را بآب کاهو و صندل سرخ و فادزهر طلا کنند **زنابیر** زنبور با نواعست
بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه بود و بعضی شبیه بلون باز باشد
و این دو صنف بدترین زنابیر باشند و بعضی کوچک باشند
علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسعه را بنشتر یا سوزن فرو کنند
و مص کنند و شراب غوره و ریباس و لیمو با عرق گل و سپید تناول
کنند و آب رمانین و آب خیار کدو بیاشامند و موضع را بآب
خبازی و بادروج ورد و باه زرنیک طلا کنند یا آب بنگ با انجره و سرکه یا آب

غوزه و گل یا سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین است
و زنبورهای خورد و اسلم باشد و نحل نیش در عضو رها کند **عضایه** جانوری
که با سو گویند چون بگزد دندانهای خورد باریک سیاه در موضع گزیده
رها کند و تدبیر او آنست که دندانها بیرون آرند و گویند اگر قز یا ابریشم
خام بر آن می‌مالند دندان بدان رسد بیرون آید یا خاکستر و روغن
بدان نهند و موضع را مص کنند و در آب گرم نشینند و تریاقی که در گزیدن
رتیلا ذکر رفت بخورند **سام ابرص** نوعی از وزغ است و او کوچکتر باشد
و بر و نقطهای سیاه بود و در مواضع خرابه باشد و او نیز چون بگزد
دندانها در عضو رها کند علاج او آنست که پاره قز بر سرکار روی پیچند و در آن
موضع می‌مالند یا بزر قطونا و صمغ ضماد سازند و شب از روز بگذارند
و بر فی جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن
مار باشد **سالامندرا** و او حیوانیست شبیه بعضایه چهار پای دارد و دنبالها
کوتاه بود و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن
او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود و علاج
او آنست که موضع را بحجامت مص کنند و شیر با لعاب بنگو و بهدانه
با شیره تخم لوزک با روغن گل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقهای
چرب خورند و عسل و زرنیخ بر سفید بود و گوشت ضفدع و خایه بسلمخانه

موضع طلا کنند **الاربعة والاربعین** هزارپای باشد و در گزیدن او سرکه و نمک
طلا می‌کنند و نوعی از وی هست که او را دو نیش باشد و چون فرو برد
عضو بگدازد و خود بیفتد و حرکت نکند علاج آنست که از آبکوبیده
بر آن موضع نهند و زراوند و جنطیانا و پوست بیخ کبر با شراب بخورند
ضفادع آنچه بری باشد گزیدن آن سهل باشد و علاج آن همچون علاج
زهرها سرد بود اما آنچه بحری باشد سرخ بود و از گزیدن آن ورمی عظیم
ظاهر شود و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر خون در رسید نفخه بدهد و معرفت
رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات گزیدن
رتیلا استعمال کنند والله اعلم **باب سیوم** در گزیدن آدمی و چهارپایان
اما آدمی اگر محرور مزاج باشد و گرسنه بود و گزیدن او بتر بود علاج
او آنست که زیت بر آن موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه یا بیخ رازیانه
و عسل یا پیاز و عسل یا خاکستر و روغن و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود و مرداسنگ
و قنه و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند **عض شیر و پلنگ** گزیدن
جراحت چنگال این حیوانات را بنوازند و داروی و عسل طلا کنند و بعد از
آن بسرکه بشویند و مرهمی از داروی زنگار و چرک نقره و توبال مس
و شمع و زیت بمالند **عض گرگ و سگ** در آن موضع سرکه بمالند و بوره
ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و سداب و باقلا و بادام تلخ کوفته

و با عسل طلا کنند با ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک با شراب و انگاه بران بهنند

کلب کلب سگ دیوانه باشد و از گزیدن آن وسواس و افکار دیده

و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان حادث شود و از مردم دجامه بهای

روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود

و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کنند و چون اب ببینند بترسد و دور شود

باشد که آواز سگ کنند و خواهد که مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد یا کسی از

فضلات و طعام ایشان بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را

این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از هفت سال

نیز گفته اند که حادث شود و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ

دیوانه انست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و

چشم او سرخ بود و گوش او اویخته بود و چون سگان او را ببینند از او

گریزان باشند و چون شخصی را حمله کند و سگان از او گریزند و کسی را که

بگزد باید که نیک تحقیق کند که سگ دیوانه بوده است یا نه تجربه بآن کنند

که پاره نان بخونی که از ان موضع آید چالایند و پیش سگ اندازند

اگر نخورد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بران

موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه

بوده است علاج او انست که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی که

[illegible]

اگر گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت فراخ

کنند و محجمه بگذارند و مص کنند تا خون بسیار بیاید و پیاز و جرجیر با سرکه بران

نهند یا حلتیت و اب چغندر با نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر

دو درم و قلقدیس هشت درم و اسقیل بریان کرده شانزده درم و سداب

چهار درم و نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند

این تدبیر را مدام باید کردن تا جذب سم کند بخارج اما چون هفته بگذرد

تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کند با این حب سنا یک درم

هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون

نیم درم بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و با اب بانکو بسرشند

و دو مثقال از ان شربتی باشد یا هلیله کابلی دو مثقال و غاریقون

یکمثقال و نیم افتیمون هفت مثقال و نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال

و حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال و با انجبین یا افتیمون

نیز مفید بود و غذا با چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و

شیر و شراب کهنه بیاشامند و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ

کرده بنشانند و در آن اندازند و باید که حیلت کند تا آب بخورد و الا هم هلاک

باشد و گویند اگر پوست کفتار یا از پوست سگ دیوانه اب خورد نافع بود

یا اناثی که از زر خالص ریخته باشند و پوست کفتار بپوشانند و از ان

آب خورند و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند نفع بود و دفع
کبر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند **صفت** دواء السرطان سرطان نهری
زنده در دیگ مسین نهند و بهیزم رز آتش کنند تا بسوزند و ده درم از آن
درم خطمیان و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در دوم دو مثقال
و در سیم سه مثقال با روغن بخورند و دواء اللنبوذ ایضا نیز نافع بود و صفت آن
دواء ایضا یکمثقال مدش مغشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هریک نیم درم
بکوبند و باب بسرشند و قرص سازند و یکدرم از آن به آب بخورند و از سرما
و حمام احتراز نمایند **عض تمساح و سک آبی و ماهی سیاه** موضع گزیده را از تعسیل
و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه بر آن بمالند و بعد از آن که پاک شود پیه مرغابی
و پیه گاو و گوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر بود و باقی علاج او همچو علاج
عض کلب غیر کلب بود **عض سنور** اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز
خورند یا شونیز و کنجد ضماد سازند **عض اسو** اگر کسی را راسو گزد سیر و پیاز
بخورد و ضماد کند یا کرسنه و انجیر خام ضماد کند و شراب صرف بیاشامد
و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود **باب چهارم** در دفع
هوام و طرد حشرات بهایم اگر سیسنبر و خونه و پنجنکشت در خانه و در نزدیک
مرقد نهند هوام بگریزند و بخور چوب زرواند و بیخ لبلاب و قنه و خونه و
منقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و شاخ و قرون و اظلاف و جوارح حیوانات همین

خاصیت دارد و نگاه داشتن لقلق و طاوس و مرغان و خارپشت و گاو کوهی
و گوسفند کوهی و راسو و گربه در خانها مفید بود و اگر ریسمان بقطران آلوده کنند
و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند
حشرات نزدیک چراغ گرد آیند و پیش مرقد نیایند **طرد حیات** از دود گردن
شاخ گاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و نفت مار از آن بگریزد و اگر
موضع را بآب نوشادر و خردل آب زنند مار بمیرد و آب دهن روزه دار
خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند بمیرد **طرد عقارب**
از شاخ و آب تب بادروج عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب و کبریت
و سم خر و زرنیخ و پیه بز و روغن گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین
خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ و لبلاب گوسفند و پیه گاو با هم بیامیزند
و بر در سوراخ عقرب بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترب
کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طرد براغیث** اگر حنظل با
سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چوبی به پیه گاو
بیالایند کیک بدان جمع شوند و از کرنب و ورق خرزهره و گیکوش بگریزند
طرد بق اگر بچوب سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت
و خردل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و خردل و شونیز بجوشانند و در خانه
بریزند همچنین بود و اگر بدن به روغن ترب بمالند پشه بر آن ننشیند **طرد نمل** مورچه

از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو و دود کبریت و قطران بگریزد طرد دواب
اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند
همچنین بود و از بوی کندش بگریزد طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند
زنبور بگریزد و اگر بدن را به خبازی و خطمی و زیت بمالند زنبور بدان نیش نزند
بمیرد طرد ارضه اگر پر هدهد و کنگ و گشنیز خشک و نوره بهم بسوزانند و شبیر
بگریزد و اگر بورق و حنا دود کنند خاصه بگریزد و اگر اشنان و نوره و
زرنیخ در میانه خانه بریزند ساس بگریزد و هر که آن بنهد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ
و فوق و بزر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث الحدید و زعفران
هر کدام که باشد در چیزی کنند و موش بخورد بمیرد و اگر موش را خایه بکشند
یا پوست بکنند یا گوش و دنب ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد
راسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد بهایم و قتل آن ورق آزاددرخت و
خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند
و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که
گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ در جایی که حنظل
باشد بگریزد تمام شد فن اول در قسمی طب بحمد الله و حسن توفیقه فن دوم
در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اولی در ذکر بعضی
ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در ذکر طبایع ادویه و تاثیرات

ان

آن به آنکه هر چیزی که اندر بدن تاثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن
شود و از حرارت غریزی او متاثر شود و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی
که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در وی کیفیتی
زایده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد
و اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه باشد و اگر مضرت
رساند لکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه بود و اگر اضرار آن
بهلاک رسد درجه رابعه باشد چنانچه ادویه سمیه و بباید دانست که
تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که ضماد آن
بسوخت و اکل آن نه و بعکس این همچو سفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد
آن نه و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر داخل او بود همچون گشنیز که
در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و همانکه بعض ادویه را قوی
مختلف باشد و شاید که آن قوت چنان مستحکم باشد که آتش اثر را
تحلیل ندهد همچون ذهب و شاید که آتش اثر را تحلیل برد اما بطبخ تحلیل
نرود همچون پیاز که در وی قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نرود
و هیچ کدام زایل نشود و شاید که بطبخ اثر را تحلیل برد و لکن بعض زایل شود
همچون عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و
شاید که قوت منضجه او ضعیف بود چنانکه بعض زایل شود همچون کاسنی که

منضج و مبرد است و شستن قوت نضج و تلطیف او تحلیل برد و تبرید باقی
و چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت از آن
قوانین میسر است و ذکران تطویل می انجامد بر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال
بیشتر است اکتفا می نماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترکند
بابونه افسنتین فندق اسفند صعتر پوست ترنج نخود زوفا زرا
ونطو جو دوسر
اشنه کرسنه بزرک لادن شاهتره وانچه در درجه دویم از و مشترک اند
نوره اوخرا برسا یاسمین اظفار الطیب حبه خضرا حشان جند بیدستر قرنفل زیتون
کندر سلیخه نمام حبر حبر حنه توتیا شبت وانچه در درجه سیوم از و مشترک
اند اسقیل شونیز دارو بابونه قندرا سنبل حب البلسان قرنفل سعتر فوتنج
قلنجمک سعد قسط قردمانا مرزنجوش طراشیع انجوان شکر اسارون
ابهل کرویا مر باجو ما انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس رومی فندق
خشک حماما ندانه زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت بخنکشت جند بیدستر
وج دارچینی دار فلفل بیار خات خطیطا دروغ سقمونیا وانچه در درجه
چهارم از و مشترکند بلیله آنده بلوط خیار چنبر بلیله اهند اجاص اسفاناخ
ابید نعنع کل سرخ وانچه در درجه دویم از و مشترک اند کلنار و ریباس و به
و زرشک و الو و نیکو و لسان الحمل دم الاخوین و حماض وانچه در درجه سیم
از برودت مشترکند کاهو کشنیز حماض تورک زعفرود کاه ما زو صندل کافور

در حاشیه: و نیز کرفس کوهی ... فلفل / ... باقی ادویه که / در درجه اول از برودت مشترکند

وانچه در درجه چهارم از و مشترکند جوز ماثل افیون بنک سیاه ادویه که در درجه
اول از رطوبت مشترک اند آلو نخود اسفاناج کاوزبان صعتر خیار چنبر وانچه
در درجه دویم از رطوبت مشترکند ترنجبین تورک بنفشه نیکو و زند و آله
زوفا وترانچه در درجه سیم از و مشترک اند کاهو و قطو ادویه که در درجه اول
از یبوست مشترکند او فرفندق حلبه زعفران اشنه بابونه حبه الخضرا بنفشه
پرسیاوشان وانچه در درجه دویم از و مشترکند مرکاد پوست خشخاش
صندل کلنار کندر حماض سوسن کل سرخ زنجبیل دار فلفل بهار حشان دروغ
جعده حب بلسان ابرسا دم الاخوین اسارون نوره اشنه انیسون
پرنجاسف بخنکشت انجوان خطیطیا نانخواه حب البان بلیله املج اسقیل
افسنتین وانچه در درجه سیم از و مشترکند اهیل سقمونیا شونیز
اقاقیا داسس انیسون قرنفل افتیمون بلوط خندبید ستر دارچینی قسط
زعرور صبر قردمانا وج سعتر زوفا خشک فوتنج ندا اذخر مازو فرنجمشک افتیمون
فلنجمشک سماق زرنباد حماما صبر و زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش
کبر نمک کرفس مشک طراشیع وانچه در درجه چهارم از و مشترکند
آهک کندش مویزج مامیران خردل سداب برنج فلفل مسهلات صفرا
هلیله زرد ترنجبین تمر هندی بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب آجاص سنا
صبر کل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم شحم الحنظل قنطوریون ماهی زهره

غاریقون حب النیل تربد خرمل بسفایج **مسهلات سودا** اهلیله کابلی و سیاه شاه‌ترهٔ نشکو
افتیمون اسطوخودوس حجر لاژورد و بسفایج غاریقون کشوث حب النیل آلوی
مقیئات تخم ترب و برگ آن گندش کنگر خربق مویزج تخم شبت پوست
تخم خربزه تخم جرجیر نمک هندی لوبیا سرخ آب کدو مر ماءالعسل تخم
بادریون بوره سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده بگشاید نرگس ادخر شاه
غاریقون رازیانه انیسون فطراسالیون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس
نوخواه فاودنیا افتیمون خطیانا زیره ابهل نانخواه حماما فراسیون طرخون
دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زنداوند کبابه کرسنه حاشا کشوث
حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه کند ابهل اسقیل حاشا
سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره جندبیدستر خردل
قرطم سیر اذخر تخمکشت بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک فنا سعتر
قردمانا فودنه زراوند جرف حاشا حرمل کمادریوس مشک طرامشیع
تمام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول و
حیض کند ابهل اقحوان نرمس شونیز انیسون رازیانه انجدان فطراسالیون
برنجاسف قردمانا بابونه فشاکبابه پرسیاوشان جندبیدستر اسارون
عروق عود فاودنیا خطیانا نانخواه جاوشیر تخم کرفس دارچینی جعده سداب
سعد میعه سلیخه تمام زوفا خشک مشک طرامشیع کرفس مرزنجوش

کمادریوس حبة الخضرا **مفتتات** ادویه که حصاة را بریزاند اسارون
برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود
بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد برنج
بلوط لبد باقلی جوز سرو تخم کادریس اذخر تخم گل مورد غبرا گلنار
دم الاخوین زعرور نخود ورق زرد امرود طباشیر مصطکی کهربا طین
مختوم کندر گز دیاناردین سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم بادرنگ
بزرقطونا **مخللات** ادویه که غلظت و صلابت را تحلیل برد کادریوس کرفس
زراوند اکلیل الملک وج خرزهره پرسیاوشان جعده جاوشیر اشق
پرسیاوشان اسقیل بابونه روباه ترنگ برنجاسف اذخر باقلا اسارون
اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن تمام سوسن ترمس قثاء الحمار خار قنبه
مرزنجوش فودنه خروع **ملینات** ادویه که اورام و صلابات را نرم
کند انجیر بزرگ را ایضا مقل پیه روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ
مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم **منضجات** ادویه که اورام
و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک بزرگ زعفران ابهل کرنب صمغ
بطم لادن مربیعه انجره موم خطمی مرو مشک **مفتحات** ادویه که نفخ و
ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون بسباسه تخمکشت جاوشیر تخم کرفس
زنجبیل دارفلفل حماما زیره زراوند نانخواه کندر کرنب و کرفس کرویا سداب

ستر سه فلفل قرد مانا مفرحات ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل زرنیخ
زاج سرخ و سبز حرف لبان یتوعات سرگین کبوتر آهک قسط شبت دوده
فرفیون صابون سداب فودنه راسن قلقطار سیر زرنیخ ادویه که تسکین وجع
کند افیون بیربط تورک سفیده تخم مرغ بنج یبروح کثیرا نشاسته صمغ اسفیداج
ادویه ادویه که سر گران کند و خواب آرد کاهو شبت اقحوان زعفران حما
لعاب مرشقاق اصطرک ست اسفرم ادویه که کرم شکم و گوش بکشد برنج
کابلی افسنتین حبه زدفا خشک کرو یا حرف فودنه قنبیل شونیز شیح
ورق شفتالو ترمس ادویه که منع اسهال دم و رعاف نفث کند اثمد
زرشک بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حصفص گل ارمنی
کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته به ناردو طین
ریوند شادنه جوز سرو کشنیز زرنباد البنج ادویه که قروح را مندمل گرداند جلنار
اثمد صمغ الوانزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین نفت زرد ادویه لسان الحمل
زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و وسخ را پاک کند ابهل نفت
نمک انجره ایرسا عسل زراوند حب بلسان ادویه که گوشت زیاده را زایل زنج
زایل کند انزروت اشنان نمک مرداسنگ توبال مس صدف سوخته
زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت سوخته
سوخته آهک شسته ادویه قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو

لاژورد کافور گاوزبان به سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم
زرنباد زعفران دارچینی گل سرخ درونج بلیله بسد بالنگو بادروج بهمن
هندی انار شیرین صندلین ریباس شقاقل قرنفل فستق زرنبوه عنبر عود لسان
سوسن سنبل سعد سلیخه زنجبیل عود فاوانیا تمام نیلوفر مورد اسطوخودوس
اترج ابریشم آمله بهمنین بنفشه جدوار زرنباد مشک نارنج پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله بلیله بالنگو جوزبویا دارچینی هلیله
گل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشک طراثیث نعناع سعد
سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اوفرساذج هندی مقویات کبد زرنباد
اشنه اظفار الطیب حب ابلسان جوزبویا دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین
قرنفل عرق غافت ادویه باهیه کزر جرجیر بلبون حب الخضرا کرفس کنجد حب
ازلم باقلا نخود لوبیا ترنج خولنجان دارچینی لسان چلغوزه فندق فستق
کثیرا حلتیت قسط زرنباد خصیه الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور بیضه
کبوتر گنجشک کبک مغز گنجشک و بره و خبره و خایه شتر شیر میش انگور انجیر
نارجیل مغز بادام مغز چلغوزه باب دوم در حبوب گندم گرم و تر است درجه
اول و نان او بهترین نانها بود و غذای تمام و نیکو دهد و نان تنک غذا
کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده نان و نان تازی غذای تمام دهد و دیر گوارد
و کلیچه فربه کند اما سده آرد و معده را مضر باشد جو سرد و خشک است

بدرجه اول و غذا کمتر از گندم دهد و پست جو قابض و سرد بود و کشکاب سرد
و مرطب بود **برنج** خشک است بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلاف است
و او غذای لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن بادام
پزند یا با شیر و شکر خورند **گاورس** و **ارزن** بارد و یابس است و غذا اندک
دهد و قابض باشد و مصلح او شیر و روغن بود **عدس** بارد و یابس است تسکین دهد
تغلیظ خون کند و دیر گوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب
آن مطلق و جرم آن قابض بود و آن را با چغندر خورند **باقلی** بارد و یابس بود
غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه را مفید
بود اما نفاخ باشد مصلح آن نمک و صعتر باشد **نخود** حار و رطب است
غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفاء لون و تسمین
بدن بهم آورد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم تر باشد و ادرار آن بیشتر کند
لوبیا قریب نخود و در ادرار بول اقوی بود **ماش** بارد و رطب است
و کیموس او محمود بود تنها گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد
و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار و رطب است دیر گوارد و دل را
تنگ کند و معده را زیان دهد اما دفع سبوست کند و فربهی آرد و قوت باه
دهد و مصلح آن سکنجبین است **خشخاش** بارد و رطب است سعال و خشونت
حلق ببرد و سهر و ضعف باه آرد نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد

بزرک

بزرک حار و رطب است نزله و سعال را مفید است و قوت باه دهد **شاهدانه** حار
یابس است مجفف و مصدع بود شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را
مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد **قرطم** خشک دانه باشد حار یابس بود
مسهل بلغم باشد و بادها بشکند **تخم ریحان** حار یابس بود مفرح و
مقوی قلب بود و دوار و رعاف باز دارد **باب سیوم** در لحوم و الالبان
بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و فربه از لاغر
و بسیار موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف بود و گوشت
گوسفند حار و رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت
میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بز غاله سرد و تر باشد
گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود و گوشت گاومیش
بغایت بد باشد گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت گوساله
معتدل و زودتر هضم شود گوشت شتر گرم و خشک باشد
بهترین آن جزور است گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است و لقوه
و فالج را مفید بود و گوشت اسب گرم و خشک بود و سرد و درا بشری
باه بخت و گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل خورند
گوشت خرگوش گرم و خشک است و قابض باشد و گوشت گاو کوهی سرد
و خشک و غلیظ بود و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند گوشت مرغ

جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خود پس از رطوبت کمتر بود گوشت
کبوتر گرم و تر باشد و مقوی باه بود گوشت کبک و گنجشک و فاخته و
تیهو و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه گوشت مرغابی و بط گرم و تر باشد
و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوار بود و ماهی شور گرم و
خشک و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بود بلکه از رطب
و شیر گاو فربه‌تر و غلیظ‌تر بود و شیر شتر صاحب بعکس این و شیر بز معتدل
بود و شیر میش چرب‌تر از او بود مسکه حار رطب است و تلیین کند و فربه
گرداند و سعال و خشونت را مفید بود روغن گرم‌تر از او بود پنیر تر سرد و
تر باشد و ترطیب بدن و تسمین کند و مصلح او شیرینی باشد پنیر خشک گرم و
خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام باشد کشک معده
را قوت دهد و قابض باشد ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند
و معده و دماغ را مضر بود و مصلح او نمک و نعناع بود اما آنچه شیر [illegible] باشد
سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند دوغ تبرید کند و قابض باشد
و غذا نیک دهد بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین آن
خایه مرغ خانگیست خصوصا زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر
مقوی باه باشد باب چهارم در فواکه و شیرینی انگور حار رطب است

خون

خون نیک از آن حاصل شود و فربه کند و سینه و شش را نافع است اما
مثانه را بد است و تشنگی آرد و جگر و سپرز خوب نیست و قوت باه
دهد و بهترین آن انگور سفید بود که پوست آن تنک بود و آنچه دو سه روز
از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور سرد و خشک باشد
و آب انگور گرم و تر و پوست انگور هم سرد و خشک است مویز به سبب
ذبول باشد معده و جگر را مفید بود کشمش از این لطیف‌تر بود غوره سرد و خشک
است تسکین صفرا کند و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد
و مجاری را پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و شپش
پیدا آرد و مصلح آن جوز و بادام باشد و انجیر خشک از رطوبت کمتر
بود ثمره نخل تمر و قسب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض
بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ کند و تسمین بدن کند
و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش باشد و خرما گرم و خشک
باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و از سودا تولد کند
و مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد تسکین صفرا
و تلیین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد و مقوی
قلب و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری را پاک گرداند انار ترش سرد و
خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا بود و دفع عطش و اگر با تخم خورند [illegible]

مسهل صفرا بود به ترشی بارد یابس است و مفرح و مقوی معده و دافع خمار و
قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد با اعتدال اقرب بود و به
شیرین معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و
با سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و
سرد و خشک بود امرود بارد یابس بود و از سیب و به غذا بیشتر دهد و
ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند شفتالو بارد
رطب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه
و بلغم باشد زردآلو بارد و رطب است دفع حرارت و بخار و تلیین سودا کند
اما در معده فاسد شود و خون بد از او حاصل گردد آلو بارد و رطب است
و تلیین کند و معده را مضر باشد قراسیا آلوبالو را گویند بارد و یابس بود
آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را نافع بود
توت بارد و رطب است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد
شود و معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست آن حار و یابس
مقوی معده و منضج بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و رطب بود
غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد و یابس بود و تقویت معده و دل
و منع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم آن حار و رطب است مقاومت
با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند و پوست آن اگر در [illegible]

مانند دفع صداع خماری کند نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد
و پوست آن هم چون بر پیشانی بمالند دفع صداع خماری کند لیمو
در طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود زیتون و آنچه نارسیده باشد بارد
یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل بود و از اعصاب
و اوجاع مفاصل را نافع بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد
اخلاط و مغص معده باشد جوز هندی نارجیل است و حار یابس است
لکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد حار و رطب بود
و مقوی باه و دافع برودت باشد و آنچه کهنه باشد گرم و خشک بود
فندق حار و رطب است و نخود گرم و خشکست غذا اندک دهد و تقویت
باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار و رطب است غذا بسیار دهد و
منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ
باشد به یبوست مایل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول بود فستق گرم و
خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و پوست
آن مقوی معده و دافع غثیان بود بن گرم و خشک بود و مقوی باه
و گرده بود و معده و طحال را مضر باشد و بخار آرد [illegible] سنجد باشد
بارد یابس و مانع اسهال و قی بود [illegible] کندرست و طبع او بارد و یابس بود
و فایده او تبرید و قبض باشد عناب نقولی معتدلست در کیفیات و

وتقوی باه است در درجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و ملطفات است و در سینه و ریه
و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند سپستان بارد و رطب بود و ملین حلق
و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد و یابس است تقویت معده کند و تسکین
عطش و منع قی و اسهال کند و سده بگشاید تمر هندی بارد و یابس است مقوی
معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر باشد و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید
رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است خیار و خیارزه بارد و رطب است
بر عکس آن تقویت دماغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر بود خندوانه
بارد و رطب است تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن
شیرینی بود نیشکر حار و رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار
و تقطیع بلغم کند و اگر بعد از آن قی کند دفع بلغم کند قند حار و رطب است تنقیه
سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود
و بلغم را مفید بود نبات از همه لطیفتر باشد ترنجبین شیرینی است در حرارت
و رطب است در درجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه و آلات نفس را
مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از ترنجبین
کمتر است و در تلیین بیشتر انگبین حار و رطب و مقوی معده و مقطع بلغم بود و تنقیه
مجاری کند و باد بشکند عسل طبع آن حار و یابس بود و بهترین آن عسل سفید

خوش

خوشبوی بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مضرت آن
احداث سحوج و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد خشک انگبین
حار و یابس است و فایده آن همچون فایده عسل بود بلکه اقوی و در کسر ریاح
و انفتاح قولنج نافع باشد والله اعلم باب پنجم در بقول کاهو بارد و رطب است
تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از آن متولد شود و خواب آرد و
منع تولد منی کند و چشم را مضر بود کاسنی بارد بود و مایل به یبوست و دفع
تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته مفتح بود اسفاناج
بارد و رطب بود غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید
کرنب حار و یابس است آب آن مسهل و مدر است و ملین آلات صدر و نافع
حام و جرم آن قابض و معطش و مولد خون بد و مصلح آن گوشت فربه باشد
مرتق بارد و رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند بقلة
الحمقا نورک باشد و آنرا بقله مبارکه نیز گویند بارد و رطب و دافع تشنگی
و حرارت بود و التهاب و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر
بود مرزنجوش حار و یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب
را مفید بود بالنگو حار و یابس است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و
مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند
تره خراتی نوعی از وست مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار و یابس است

و مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم بکشد و تقویت باه کند ترخون
حار یابس است و نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود و حس
ذوق باطل کند حندان حار یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود
کرفس حار یابس و مفتح سدد و مقوی معده بود و صرع را مضر بود گشنیز تر بارد
یابس است تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود
و باه را مضر باشد گندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع
آرد سداب ستبر و شبت گرم و خشک اند تقویت معده کنند و بادها بشکنند
شلغم حار رطب است مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و لوش
را مفید بود و غذا نیکو دهد گزر حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی
باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید باشد اما دیر
گوارد و ردی الکیموس بود ترب حار رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم
بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوارد و زود متعفن شود و مقیی
بود چغندر در طبع او خلاف کرده اند و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح
بود و بواسطه بورقیتی که در وست اما ردی الکیموس بود پیاز حار رطب است
مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر
اختلاف آب و هوا بی نظیر بود سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار
بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند

وچشم

وچشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت باه و شحم بدن و مجاری
آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش گرداند ریباس بارد یابس بود
تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و تقوی
معده و قلب باشد کدو بارد رطب بود ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت
نرم کند و معده را زیان دارد بادنجان مختلف الاجزاست آب آن حار
یابس و مطلق است و جرم آن بارد یابس است و قابض و مقوی معده بود
و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان
دارد کبر حار یابس است محلل بود و فرق الکبد و طحال را مفید بود و ادرار
طمث کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سده
طحال بگشاید و بلغم را از معده زایل کند و اشتها آورد و الله اعلم باب ششم
در توابل نمک حار یابس بود تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت
و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود سرکه بارد
یابس بود قمع صفرا و منع عفونت و تصفیه حرارت و تسکین دم و منع
تشنگی کند و اعصاب و سپرز را مضر بود فلفل حار یابس است جگر و
معده را قوت دهد و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند
و بلغم و رطوبت را زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند
دارچینی حار یابس است تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح

هضم کند زیره و کرویا حار و یابس بود بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده
باشد نانخواه حار و یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری بول
را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار و یابس است تقویت دل و جگر
و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود شونیز حار و یابس
است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة را زایل کند کشنیز خشک بارد و یابس بود
و قابض و مانع بخار و صداع بود و قی و جشاء حامض را مفید بود رازیانه
حار و یابس است و بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود والله اعلم
باب هشتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک است و مقوی اعضا
باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن نسرین حار و یابس اند و لقوه
و فالج را مفید بود شاهسپرم گرم و خشک باشد و بوی آن خواب
خوش آرد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل است و مایل بحرارت صداع
بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کرداند بنفشه و نیلوفر
بارد و رطب اند صداع گرم را مفید بود مورد بارد و یابس بود و روغن
آن موی سیاه کند بستان افروز بارد و یابس بود و صداع را مفید بود
صفراوی و تشنگی نشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار و یابس بود
و مقوی دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز
کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی

دماغ و حواس و مفرح بود عود حار و یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ
و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و خوردن آن رطوبات
معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح است بوییدن آن سکوت و
مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و
اختناق رحم و اوجاع رحم را مفید باشد صندل بارد و یابس است خفقان و
حمیات حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار و یابس بود
و مقوی معده و دماغ بود و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود
لادن حار و یابس است موی برویاند و چون بخور دهند ادرار بول کند و جنین
بیرون آرد و بلغم زایل کند زرنباد گرم است بدرجه سیم و در رطوبت
و یبوست معتدل بود مقاله ثانیه در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل
بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان
تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه می کند باید که ادویه نیک تازه حاصل
کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا
جدا بکوبد تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبد و ببیزد وزن همه
درست کرداند و همه را با هم در هاون سحق کند تا با هم آمیخته شود
و اگر بعسل معجون کند عسل خوش طعم خوش بوی را کف بگیرد و ادویه
در آن میان ریزد و نیک بهم زند و در ظرف ریزد و باید که ظرف مملو

بپالایند و سر ظرف بپوشانند تا تیره نشود و تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف
بر می دارند تا بخار آن برود و از رنگ و غلیان ایمن شود و اگر قرص بسازند
اگر در آن صمغ باشد بجوشانند و ادویه در آن بسرشند و الا آب [illegible] که
چاپکاه ادویه بهم ملتصق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و تا خشک شدن هر روز آنرا باز می گردانند تا کره نگیرد و اگر مطبوخی ترتیب
کنند مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول جو بهاده و تخمها
نیم کوفته در دیگ بریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه و در عقب آن
گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفهها و [illegible]
بریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان به بندند و در وقت
فرو کردن در دیگ اندازند تا دو سه جوشی بزند پس بفشارند و ترنجبین
و شیرخشت و خیارچنبر را بگدازند یا به آب گرم حل کنند و بعد از آن
که مطبوخ را فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ صبر داروی
بود مثل ایارج و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند
و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا گنجد
از آن مطبوخ بردارند و صبر دارو حل کوفته در آن بریزند و بیاشامند
و در عقب آن مطبوخ بخورند و اگر تخمی چند بریان کنند در ظرف نو
بریان کنند یا تاوه را نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و تخمها در آن بریزند

در بهم می زنند چندانکه بوی آن برود پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل
توتیا و کحل و حجر لاژورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و
بآب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از او بریزند و خشک
کنند و بعد از آن بسایند و مثل ادویه حجری مثل مذکورات و اقلیمیا و جمیع
حدید بدین طریق بشویند و ادویه که بباید سوخت مثل سرطان و سنبل و گوهرها
در کوزه آب نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطانها
اول دست و پای جدا کنند و شکم تنکا فندو بآب و نمک و خاکستر
نرم بشویند و بعد از آن بآب خالص بشویند آنگاه استعمال کنند و
اگر در جواب بزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند
در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند
در آب قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شیح چون
بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند زنده
بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و
مس بسوزانند آنرا اینک بسازند و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند
و صافی کنند و آب آن در دیگ مسین می جوشانند و آن صفحه
مس را گرم می کنند و در این آب می اندازند تا هفت یکبار چنین کنند و
بعد از آن فرو گیرند و آنچه در آب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش

نهند و مقداری بول گاو بر آن ریزند و بپزند و یکبار دیگر آن صفایح را گرم
کنند و در آن اندازند و رسوب این را با آن رسوب ضم کنند و بسایند
و نحاس را هم چنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره به سوهان بسایند
و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و در کفچه آهنین کنند تا محرق شود
و اگر نسوزد اندکی کبریت بر زده در آن اندازند که سوخته شود و سرب را
نیز چنین سوزانند و اگر زر سوزانند آن را به سوهان بسایند و پاره‌ای سرب
نیز با آن بسایند و با آن بگدازند پس رها کنند تا سرد شود و باز بسایند
و دیگر سرب با آن بسایند و با آب نمک در کفچه آهنین کنند و
می جوشانند تا آب تمام شود پس در هاون کنند و بسایند اما
مقدار زمان بقای قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق
کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این
مرکب بلا مضرت بعد از این مدت بظهور می رسد و تا سی سال قوت او
در تزاید بود و بعد از آن قوی باشد اما پذیرد و تا شصت سال بکار
همچون معاجین کبار بود اما تریاق او بغایت قوی باشد و استعمال آن در
سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق [illegible] بخصوص
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و
افاعی و اندر [illegible] خون و عضلی بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال

موثر باشد و فلونیا رومی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن
تا سه سال باشد و دواء المسک و بنج و شش ماه و الجات و اطریفلات
از دو ماه تا سه ماه نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهل مثل
معجون خیارشنبر و شهریاران و سفرجل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان
کرد و تا دو ماه نیک باشد و وقت سفوف تا دو ماه نیک بود و قرص
تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال
توان کرد لیکن چون بوی او متغیر شود بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و
مومیائی که هر چند کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه در روزی که بسازند استعمال
توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی بود و مطبوخ فی الحال که بجوشانند
استعمال کنند و چون ده ساعت برو بگذرد ضعیف شود اما امتحان
تریاق بدانکه بتجربه تریاق بدان کنند که کسی دوائی مسهل قوی مثل سقمونیا
و شحم الحنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از
آنکه ابتدا کرده باشند منقطع شود تریاق نیک است نیم درم بخورد
خروسی دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر وی مسلط کنند اگر خروس
نمیرد تریاق بقوت است والا یا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق را تا آنکه استعمال
نکنند و قوت و ضعف آن ندانند استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن
در گزیدن مار افعی و کلب کلب یک مثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و زنبور

مقوی بنیم درم بخورد اکنی ونیم باسرکه وکسی که دوای سمی خورده باشد
نیم مثقال تا یک مثقال بخورد وکسی را که درد سینه وسعال مزمن باشد
یا درد معده وامعا واحشا وشهوت کلبی ونافض بی تب بود دو دانگ
بخورد وکسی را که صرع وسکته وفالج ولقوه بود نیم درم تا یک درم
بخورد با آب سداب وکسی را که قولنج باشد نیم درم **باب دوم** در
تریاقها **تریاق کبیر** وآن را تریاق فاروق گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعه
باشد ومنافعت با زهرها وادویهای قتال کند ومقوی دل ودماغ
وکبد بود وقروح امعا واسهال ونفث دم وبواسیر ومغص وقولنج ودرد
سر ودرد معده واستسقا وکرم شکم وصمم وضعف بصر وادرار بول
وطمث کند وضعف بصر وجذام وبرص وبهق وداء جامع مفاصل وجمیع
امراض سوداوی وبلغمی را مفید افتد صفت آن اقراص عنصل چهل وشش
مثقال قرص افاعی وقرص اندروخون هریک بیست وچهار مثقال فلفل دراز
فلفل هریک بیست وچهار مثقال تخم شلغم بری سیسربری ورق گل ارسا
غاریقون حب الاس روغن بلسان هریک دوازده مثقال زعفران
زنجبیل زراوند فطراسالیون قسط قلقطار فودنج جبلی فراسیون قسط مر
اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کنگرزد مشک طرامشیع قنطوریون اذخر
صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده هریک شش مثقال میعه سایله تخم کرفس

بسبایس

بسبایوس حرف بابلی کادریوس نانخواه کمافیطوس بین عصاره لحیه التیس
ناردین اقلیطی شبیح جبلی سادج مرجبلینا رازیانه طین مختوم زاج محرق
حماما فوج حب البلسان قو صمغ عربی قرعانا وامیون اقاقیا هریک چهار مثقال
دوقو قنه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر بادآورد قنطوریون هریک
زراوند مدحرج وطویل هریک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب
ریحانی بی غش سه رطل ونیم انچه کوفتنی باشد بکوبند وصمغ وعصاره را
بجوشانند وادویه کوفته را بروغن بلسان ملتوت کرده باشند ودر عسل
وشراب بسرشند ودر ظرفی نقره یا چینی کنند وظرف ملوح سازند وتا
دور در سر آن بر می دارند وبعد از سال استعمال کنند وبعضی بعد از شش سال
کهنه زند وبعضی ده سال وبعضی دوازده سال **قرص اسقیل** واز عنصل
نیز گویند طریق او آنست که عنصل را ده در خمیر گیرند وبریان کنند پس از خمیر
برگیرند وباب آن را تحی کنند ویا هم چندان دقیق کرسنه بامیزند ودو
بروغن گل جالند وآن را قرص سازند **قرص اندروخورون** مصطکی دار شیشعان
قصب الذریره سلیخه قواسارون عود بلسان هریک شش مثقال قردمانا
اذخر زعفران ۳ هریک دوازده مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی وحماما
از هریک بیست وچهار مثقال بکوبند وبه حریر بیزند وبشراب ریحانی با شیره
مویزی بسرشند ودست بروغن بلسان چرب کنند واز آن اقراص سازند

۲ قسط ... وحماما ۳

ریوند چینی ۴

قرص ماهی یعنی جوان ماده اسقنقور سرهین حاصل کنند و ماده را بدان جهت
که او را چاربیش بود و جوان را بدان جهت خواهند که بغایت متحرک بود و نشر
وچشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و در روز از سر و دنبال او
مقدار چهار انگشت یک دفعه جدا کنند و چند از سر و پایها را پوست کنند
و بشکافند و پاک بشوئید و در دیگ کوزه نهند و آب در ریزند و نمک
و شاخهای شبت در آن اندازند و می جوشانند تا جدا شود و گوشت
و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند
با ربع آن کف چاه میزند و با هم لب اینه و با مرق لبر بشند و دست بروغن
بلسان چرب کنند و چون در و بدار و تی مایه در ظرفی آبگینه کنند و نگاه دارند
تریاق فردوه قایم مقام تریاق کبیر باشد ص عاقرقرحا سنبل هندی
لک ماهیتا قرنفل دارچینی قیصوما قسط خبطیانا هر یک دوازده مثقال ۴ دارصینی
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا زراوند
کبریت خام تخم شبت اسارون فودنا نانا فرفیون افیون ناردین بشکوفه
نرگس باقلا تخم کرفس دوقو افتیمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کبیرا
خشخاش سفید فلفل سی مثقال بزرالبنج حب و هشت مثقال سلیخه ورق
گل قرص اندر و حزرون هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال اوانی
سمان شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان حب و چهار مثقال فقاح چهار

مثقال

مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سبز ده مثقال انجره
کوفته باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چند او دیه عسل
لبر بشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و ریاح
غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود ص خبطیانا رومی
حب الغار زراوند طویل هر مساوی بکوبند و با سه چندان عسل لبر بشند
شربتی یک مثقال باشد تریاق الانفع فلفل ابیض فرنجمشک قاشوا هر یک
ده درم مرافیون حب الغار هر یک هفت درم خبطیانا زراوند طویل زعفران
جدوار عنصل هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم
جندبیدستر یک درم بکوبند و با سه چندان عسل لبر بشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند مثرودیطوس از تریاقهای بزرگست و منافع بی شمار دارد سلیخه
قرنفل فلفل سفید و سیاه سورنجان جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک
خبطیانا روغن بلسان مقل از هر یک هفت درم اسارون بیره سقنقور
چهار درم و نیم سنبل کندر هفت درم خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط سیساليوس کافیطوس قنه دارفلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر
جاوشیر ساذج میعه هر یک هشت درم مر زعفران غاریقون تخم سداب
زنجبیل دارچینی علک بطم کبیرا هر یک ده درم فستق ناردین مصطکی
صمغ عربی فودنا نانا افیون بزرالبنج ورق گل مسکطرامشیع هر یک پنج درم او دیه

بکوبند و صمغ را در شراب حل کنند و بعسل سه چندان ادویه لبرشته کنند و مثقالی
بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شیرپاست تریاق و منافع بسیار دارد
حب زعفران بزر انیسون سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون
فرفیون هر یک هشت درم سنبل میعه سایله هر یک هشت درم
سادج قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یک درمی تخم سپندان جاوشیر
دار فلفل هر یک چهار درم سکبینج جند بیدستر جاوشیر هر یک دو درم
زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هر یک هشت درم چنانچه گفته
شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی که دفع ضرر زهر
کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک بیست درم سیر تری بیست
درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم شاول
کنند بی تاخیری آخر زراوند طویل و مدحرج هر یک درمی و نیم افیون
مر سپندان زیره هر یک درمی شونیز پنجدرم حلتیت سه درم سداب
دو درم بکوبند و بعسل و آب حرحر لبرشته کنند و مثقالی شاول کنند باب
سیم در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یک
ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنجدرم صندلین طباشیر هر یک هشت
درم فرنجمشک افتیمون ورق گل هر یک شش درم درونج زعفران هر یک

دو درم

دو درم سادج هندی زرنباد بادرنجبویه تخم خشخاش بنفشه گل ارمنی هر یک چهار
درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب لبرشته کنند و
مثقالی شاول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بادرنجبویه صندل سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی
هر یک دو درم ورق زر مثقالی حجر لازورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا
نیلوفر رزشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ
تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هر یک سه درم طباشیر صندل سفید
ورق گل هر یک پنج درم سادج زرنباد درونج هر یک درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم املج هلیله کابلی هر یک هشت درم
گلاب و قند از هر یک منی شراب سیب و به آب انار شیرین هر یک
هشت درم مفرح حار قرفه و قرنفل و دارچینی سنبل و فرنجمشک و
درونج هر یک ده درم زرنباد و کبابه و قاقله هر یک پنجدرم بادرنجبویه
عود اشنه سادج هر یک سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقالی
عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم آملج در آب
جوشانیده و خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته بعسل هلیله
لبرشته کنند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک درمی
کشنیز خشک صندل از هر یک نیم درم تخم توزک مغز تخم خیارین و کدو

دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا بسد هر یک ثلثی بکوبند
و بشیره قند بسرشند اخر خفقان گرم را مفید بود بسد لؤلؤ کهربا گاوزبان گل
ارمنی هر یک دو درم مشک یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
اخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هر یک شش درم زرنباد
شش درم بکوبند و بعسل بسرشند اخر ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید
بود مصطکی دارچینی دار فلفل تمام فرنجمشک بادروج سازج هر یک پنج درم
کشنیز خشک بهمن هر یک سه درم کهربا لؤلؤ و طباشیر هر یک دو درم و نیم
بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند
دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد
درونج بهمنین سازج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبیدستر هر یک درمی لؤلؤ
ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک درمی و نیم زنجبیل دار
فلفل هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا بشیره قند بسرشند دواء
المسک مر خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود سنبل مشک
سازج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم اسطوخودوس
دار شیشعان رومی هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
درمی و نیم انوش دارو مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و باه
بود و بوی دهان را و رنگ روی نیکو کند ص ورق گل سرخ شش درم

درم زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله جوزبوا بسباسه هر یک دو درم
مصطکی قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بکوبند و ... یک رطل
نه رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند
ازند و ادویه کوفته در آن ریزند و بچوب بید بزنند فلونیا رومی قولنج و خفقان
و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هر
پنج درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس
سه درم سازج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و
بروغن بلسان ملتوت کرده و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه
درمی بخورند فلونیا فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را
نافع باشد ص فلفل سفید بزر البنج هر یک پنج درم افیون ده درم
زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر زرنباد
درونج هر یک پنج درم لؤلؤ مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند
و بعسل سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند باب
چهارم در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ
باشد هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم اسطوخودوس زبیب هر یک
پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج کهنه و درد
پشت و بادها را مفید بود سقمونیا یک مثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله سنبل

دارچینی قرنفل نارمشک قرنفل از هریک دو درم شکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج درم معجون خیار چنبر ترنجبین و چهار درم بنفشه ده درم نمک هندی
هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه و افتیمون مصطکی هریک دو درم
و نیم مغز خیار چنبر پنجاه درم فانید پنجاه درم روغن بادام صد درم ادویه را
بکوبند و بعسل و فانید بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه پاک کند و ادرار بول
کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر و حب کاکنج هریک پنج درم تخم
پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون عقرب کلیه و مثانه
را از حصاة و رمل پاک کند عقرب سوخته سه درم و نیم خطمی یک درم و نیم
زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هریک دو درم تخم کاکنج پنج درم حجر الیهود چهار
درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دانگی باشد معجون حلتیت تب ربع و گزیدن
عقرب و رتیلا را مفید بود حلتیت و فلفل و ورق سداب متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را
مفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه هریک سه درم حب کاکنج بیست و
پنج عدد کتیرا چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد
معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعاء را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی خولنجان
مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هریک چهار درم و نیم سقمونیا
سه درم تربد حب النیل هریک هشت درم شکر سفید هشتاد درم بکوبند و

با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون فلافلی و آنرا
دواء الحیوة گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع
و مفاصل دفع کند و رنگ روی و بوی دهان خوش کند و عقل بیفزاید فلفل
دار فلفل زنجبیل و دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل
بابونه چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هریک ده درم مویز طایفی سی درم
مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند معجون برشعثا اوجاع قولنج و ریاح را
مفید بود فلفل سفید و سیاه هریک بیست درم بزر البنج افیون مصری هریک
ده درم زعفران پنج درم فرفیون و سنبل و عاقرقرحا هریک مثقالی بکوبند
و با صد و پنجاه درم عسل بیامیزند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه استعمال
بکار برند معجون مسک وجع دل و درد کبد را مفید بود و سده بگشاید مسک
سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند خطمی هریک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود قرنفل هریک نیم درم
بکوبند و با سه چند ادویه بعسل بسرشند و شربتی یک درم باشد معجون
ورد اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل چهار درم سوسن آسمانگون
هفت درم ریوند چینی لک مغسول هریک سه درم و نیم مر زعفران سنبل
نیم درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال بود معجون الراحه درد
و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید حب مصطکی دار فلفل قرنفل زنجبیل جوز بوا

سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه را متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند سرشند
شربتی مثقالی بود معجون حج معده و سپرز و سنگ را مفید بود و حجر الیهود و حلتیت زنجبیل
دارزیانه متساوی بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند معجون لبوب
منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ
روی نیکو گرداند مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم و فندق و پسته و
نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم گزر و جرجیر و تخم پیاز و
شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه و دار
چینی و سقاقل و خولنجان و تخم بلبون با عسل سه چند ادویه بیامیزند و مثقالی
یا دو مثقال تناول کنند معجون بادیه کو مزاج سرد را و جامع معده و کبد
و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از
اخلاط غلیظ و بادها بشکند و سده بگشاید و ضیق النفس را و جامع سینه
و صداع و صرع و جذام را مفید بود و صبر اسقوطری پانزده درم غاریقون
بیست درم زعفران دارچینی و ج مصطکی حب بلسان روغن بلسان فودنج
فلفل دار فلفل حلیتا مرمکی اذخر حماما هر یک دو درم قسط مر کمادریوس
افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم
سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چند ادویه بسرشند و بعد از
شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان را و جامع نقرس و مفاصل

عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره
پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت
درم تخم کرفس دارزیانه فلفل سفید ورق خاماک هندی سقز هر یک دو درم
و نیم ورق گل گشنیز خشک محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن
بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد
معجون بربری رعشه فالج سکته جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقر
قرحا شونیز قسط فلفل و ج هر یک ده درم ورق سداب حلتیت خبثا
زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بادر
پنج مثقال ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد سنجرنیا
جمیع امراض بارده و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج
و عسر البول را و جامع اسنان را مفید بود جندبیدستر افیون دارچینی اسارون
دوقو فو هر یک درمی فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه و نیم مثقالی تناول
کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی
نیکو کند و باه بیفزاید هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل
هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه و شیطرج هندی تودری شقاقل
سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یک درمی بکوبند

وبروغن بادام ملتوت کرده شد و بعسل بسرشند شربتی دو درم اطریفل صغیر
هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملتوت
کرده شد و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده
را مفید بود هلیله کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل
بسرشند اطریفل افتیمونی امراض سوداوی را مفید بود و موی سیاه دارد
و دیر سفید شود هلیله کابلی هلیله آمله هریک دو درم سنا مکی افتیمون ترنج
هریک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی افتیمون نمک هندی
هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی مثقالی باشد اطریفل
مقل بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و
مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و دوا را بدان
بسرشند اطریفلی که بر جمیع امراض بلغمی را مفید بود هلیله کابلی هفت درم
بلیله آمله هریک ده درم بیخ کابلی پانزده درم شیطرج سعد ساده بیخ
زنجبیل هریک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت درم قسط
سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل جوز بوا خیربوا
هریک دو درم فلفل دارفلفل دارشکک هریک چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و چهار درم شاول کنند آخر گرم دارد و کدو دانه را
بکشد بیخ کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل هریک پنج درم قنفل

انیس

ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی قودل سفید شحم الحنظل سعد
هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی دو درم باشد آخر عرق
مدنی را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنفل متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی سه مثقال باشد باب پنجم در اشربه و لعوقات
و مربیات و ربوب و سکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال
و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع و ادرار بول
کند بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و
هر یکمن آن را دو من قند بکاشتی نهند و بقوام آرند شراب نیلوفر
سرد و مرطب بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود
و صنعت آن همچون صنعت شراب بنفشه است شراب عناب تب دم و صفرا
و حصبه و جدری را نافع بود عناب گرگانی یک رطل در چهار رطل آب
بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب به مقوی قلب
معده و قابض بود و تشنگی نشاند به رسیده پاره کنند و دانه از و
بیرون کنند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند
بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال
باز دارد و آن را همچنین ترتیب دهند شراب انار ترش صداع و تشنگی و قی
صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار مرکب بگیرند و با قند

[illegible]
حل کنند شربتی [illegible]
بشد [illegible]

چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرند **شراب به** در حمیات صفراوی را مفید بود
و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خرقه کنند و
ده من آب گرم بر سر آن ریزند و یک شبانروز بگذارند پس بیفشارند
بمالند و در دیگ ریزند و می جوشانند تا طعم و بوی گل با آب دهد پس
صافی کنند و بر یکمن آب دو من قند سپید شسته بنهند و بقوام آرند و اگر
بعد از آنکه صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند انرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال را
فایده او بیش بود **شراب غوره** که مقوی قلب و معده و دافع اسهال بود و قی صفراوی
را مفید باشد به و سیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و
زعرور و غیر متساوی بسایند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب
ریباس** اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده
باشد ریباس بکوبند و آب آنرا بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب توت**
از جاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند **شراب خشخاش** سعال و نزله
و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند
و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست می مالند
تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی قلب و معده
بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمانی که فرو

گرفتی

گرفتی آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و برشند و پس فرو گیرند
و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند **شراب صندل** صندل مقاصری
بسوهان بسایند و پنجاه درم را اندران در یکمن گلاب یک شبانروز بخیسانند
پس با آتش نرم بجوشانند و بدست می مالند تا بانیمه آید و صافی کنند و با
یکمن قند بقوام آرند **شراب نعناع** غثیان و قی و فواق را مفید بود **صفت**
یکرطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بانیمه آید و با دو رطل قند
بقوام آرند **شراب زوفا** ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه از
اخلاط پاک کند انجیر سفید بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم
پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ سوس زوفا خشک هر یک
هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بانیمه آید پس صافی کنند
و با یکمن قند بقوام آرند **شراب بزوری** شرابی است بسیار منفعت است
سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند
صفت پوست بیخ کاشنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کاشنی پانزده درم تخم سه تخم ورق گل ده درم — پانزده درم هم
ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته
در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا با چهار دانگ آید پس با دو من قند
بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند و بجوشانند

اقوی بود شراب بزوری پوست بیخ کرفس پنجه درم پوست بیخ کاسنی بیست درم
پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنجه درم سه تخم
ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با یکمن
قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال دموی و نفث و نزف دم را مفید بود
و کبد و معده را تقویت کند انجبار هفت مثقال قرطم پنج مثقال صندل سفید
و سرخ هریک چهار مثقال صندل پوستها ان بر بینند و باقی بکوبند و بجوشانند
و با یکمن قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید
بود اسطوخودوس بسفایج بادرشان هریک ده درم عود الصلیب پنج درم
گاوزبان بادرنجبویه تخم کرفس خطمی هریک پنج درم سپستان سی عدد تخم
طایفی بیست درم بنفشه ورق گل هریک هفت درم در شش رطل آب
بجوشانند تا بثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند شراب نیلوفری صرع و
سده دماغ را مفید بود اسطوخودوس تخم ریحان بسفایج پنجه درم بادرنجبویه و
گاوزبان همچنین قند یا عسل رطل شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف
معده را مفید بود افسنتین صد درم در دو رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند
ثلث رطلی و شراب و عسل هریک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام
آرند شراب بچه جوشش جهة ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل

شراب غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا بچهار یک آید و دو درم قرنفل دران اندازند و با قند بقوام آرند صح

وفالج

و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول را آب انگور تیک صد من گوشت
بره بچه فربه بیست من در دیگ کنند و می جوشانند و عود ده درم زعفران
و مصطکی و خولنجان و جوز بویا هریک پنجه درم و قرنفل و بسباسه و زرنباد
و سعد از هریک سه درم و سلیخه و زنجبیل عود ارچینی و عاقرقرحا و سنبل
و کبابه هریک درمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و
می جوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی بالنگو و نعناع تیز ریزند و لحظه
لحظه ان کیسه را بدست می مالند و می افشارند بعد ازان فرود گیرند و
صافی کنند و مشک دو دانگ و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و
بر سر آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آورند صح ضعف معده و کبد
و قی و تشنگی را مفید بود به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده و دران
چوبی با سنگین بکوبند و بیست من ازان آب بگیرند و ده من شراب
صافی نشانند و ثقل آنرا باز روزی دران بگذارند و صافی کنند و آن
ثقل را باب بشویند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و برفزنند و آن آبها
با هم دیگر در دیگ سنگین می جوشانند تا نیمه آید پس دیگر باره بپالایند
و با پنج من قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار
و کبار و زعفران و ریشه دارچینی هریک سه درم و مصطکی و زنجبیل هریک درمی
و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم می مالند

بر یک

تا نوبت آب دهد پس بیرون آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل
کنند و دران آب ریزند و برنهند **ربّ انار** ربوب توانگه چنان باشد که
آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند **رب آلو** التهاب حمیات و تب
طبع و عطش را مفید بود آلو سیاه در آب بخیسانند و صافی کنند و آن
آب صافی می جوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق بود **سکنجبین**
ساذج حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سرکه
سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرند **سکنجبین بزوری بارد**
استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود **صن** تخم کاسنی پنج درم
سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم بیخ رازیانه پنج درم نیم کوفته
در سه رطل آب بخیسانند شبانروزی بعد ازان بجوشانند و ثفل بیرون
بمالند و صافی کنند و با یکمن قند و رطلی سرکه بقوام آرند **سکنجبین بزوری حار**
سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و
رازیانه و کاشنی و کشوث و انیسون هریک پنج درم پوست بیخ رازیانه و
کرفس و کبر هریک هفت درم غافث ریوند چینی هریک سه درم چنانچه
گفته شد بسازند **سکنجبین بزوری معتدل** تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و کبر
سه درم تخم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ
رازیانه پنج درم **سکنجبین سفرجلی** تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و

وسده بگشاید و باقی را مفید بود یکمن آب به و یکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر
بحسب ارادت بقوام آرند **سکنجبین عنصلی** ربو و سعال بلغمی و سده و کبد
و طحال و فالج و لقوه و نیز غشی و امراض بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من
شراب صافی دو من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون
و حلتیت و عاقرقرحا و فودنج و سداب و فلفل هریک ده درم و تخم کرفس
و کمون و فودنج هریک پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و چهل روز در آفتاب
نهند و بعد ازان صافی کنند و نگاه دارند **سرکه عنصلی** عنصل را چون بگذارد
بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن ازان آب به ده من سرکه
شصت روز در آفتاب نهند **سکنجبین رمانی** حمیات محرقه و معده و کبد
را مفید بود آب انار ترش من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه
بحسب ارادت یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند و هر یکمن ازان را
یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **سکنجبین بزوری** اوجاع و سده
کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهار ده درم غاریقون ترید بیخ
تخم کاسنی هریک هفت درم زنجبیل یکدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب
بجوشانند تا با دو رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آرند **لعوق سپستان**
سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت را نرم کند سپستان
دویست عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز چهار تخم هریک ده

درم در سه من آب بجوشانند تا با یکمن آید و با رطلی شکر بقوام آرند لعوق
زوفا ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه پاک کند زوفا ابرسا
هریک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی قند
بقوام آرند لعوق سپستان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب الرشاد
ده درم پنج ملک چهار درم رازیانه انیسون هریک سه درم نیم کوفته در
دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آورند لعوق
طباشیر سل و قرحه ریه را مفید بود و صمغ عربی فانیذ هریک شش درم نشاسته
کتیرا هریک ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیارین
هفت درم بکوبند و با رطلی عسل و پنج درم روغن بادام بیامیزند
لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کتیرا
پنج ملک نشاسته هریک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هریک پنج درم
حلبه چهار درم قند شش درم بکوبند و در میان رطلی شیره خرما کنند
لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم
ابرسا دو درم فراسیون زوفا هریکی درمی بکوبند و در میان رطلی عسل
کنند لعوق جلغوزه قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود جلغوزه
مقشر کتیرا ابرسا صمغ عربی هریک ده درم بزرک بریان کرده قرطم دانه
بیرون کرده هریک پنج درم باهم بسایند و بروغن بادام چرب کنند و در

میان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود رب السوس
کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان عسل ریزند
الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقا و درد و وجع مفاصل را مفید بود پوست
بیخ کرفس و رازیانه هریک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس بادیان
انیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان اسارون
جنطیانا هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک سه درم سلیخه تخم
هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده پنج درم در سه آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود و
طمث بگشاید پوست بیخ کرفس و کبر هریک هفت درم پوست بیخ رازیانه
ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق
عود فاوانیا حب الرشاد هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر
حصاة کلیه و مثانه را مفید بود بیخ کرفس و کبر هریک پنج درم و دار
هندی و تخم خیار هریک هفت درم پرسیاوشان بادیان دشتی هریک
سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند
تا با ثلثی آید و با رطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر الیهود بکوبند و
با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا
و حمیات بلغمی را مفید بود پوست بیخ رازیانه هریک هفت درم بیخ اذخر

نعناع اذخر هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یک درمی و نیم نمک عود بلسان
از هر یک دو درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل سرخ
سه درم مویز طائفی بیست درم انجیر ده عدد زرد ده من آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند **گلقند** مقوی معده و دافع بلغم
بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند سفید
سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه که کم می‌شود باید قند
بر سر ریزند تا چهل روز کنند و گلنگبین نیز چنین سازند **بنفشه شکر** بنفشه
نیک بمالند و همچنین از آن یکمن شیره قند بر سرش کنند و در آفتاب نهند
سیب مربی مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند
و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی بهی نیز چنین
سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند **بادام مربی** سرد و نقصان
باه را مفید بود مغز بادام مقشر را سه روز در آب بجوشانند و سه روز
کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند **هلیله پرورده**
معده را تقویت دهد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن
را تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود هلیله کابلی صد عدد در
ظرفی کنند و آب و خاکستر زر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر
تازه می‌کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کفی جو نیم کوفته

بجوشانند تا پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در دو مسبله شود و جا کنند
و در ظرفی چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و
بگذارند و بعد از بیست روز بار عسل بر سر آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند
زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره
کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب فانی شود و در ظرفی کنند و عسل
بر سر آن می‌ریزند تا پرورده شود **شقاقل مربی** باه بیفزاید و گلیه و مثانه
را مفید بود شقاقل ده روز در آب خیسانند پس بیرون آرند
و با عسل بجوشانند و در ظرفی بریزند **ترنج مربی** مقوی معده و مفرح
باشد ترنج را پاره کنند و ترشی از درون بیرون کنند و بعضی پوست آن نیز
باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند
تا ماهیت او نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند **جوز
مربی** مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند
و پوست داخل و خارج از آن باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی
کنند **باب ششم** در جوارشات **جوارش عنبر** خفقان و سوء هضم
و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی هر یک
چهار درم زنجبیل دار فلفل قرنفل زعفران هر یک ده درم عنبر اشهب
سنبل مصطکی هر یک دو درم جوزبویا پنج درم مشک یک درم بکوبند و بیزند

و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد **جوارشن سفرجلی** مسهل و مقوی معده بود و قولنج
بگشاید و بادها بشکند به رسیده را پاره کنند و در دو من خل خمر بر آب
بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام
آرند آنگاه زنجبیل و دارفلفل و دارچینی هریک دو درم و هیل و قاقله و زعفران
هریک سه درم و مصطکی پنج درم و سقمونیا نیم درم و تربد سی درم بکوبند و در آن
میان برزنند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در برنی سنگی یا پخته که برای
این کار نیک باشد پهن کنند و بعد از آن آنرا چرب کرده باشند بگذارند
تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی پنج مثقال باشد **آخر** به براده خمیر
گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یکدرم
سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی
از آن یکدرم باشد **سفرجلی قابض** ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود
به رسیده ده من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند
و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هریک چهار درم و تخم کرفس
و نانخواه هریک درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانکه گفته شد
و شربتی مثقالی باشد **جوارشن تمره** قولنج را و جامع معده را مفید بود بوره
ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هریک دو درم و نیم سقمونیای بریان
کرده پنج درم مغز بادام پر برگ سداب هریک ده درم بکوبند و فرفاینک درنه

بیرون کرده بیست درم شبابا روزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس بپالایند
و با عسل بیامیزند و ادویه به آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **آخر** دو درم
دار فلفل سی درم قاقله بهمن و نیم جوز و کنجد مقشر هریک پنجاه درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال بود **جوارشن عود** تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم
کند قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هریک درمی
عود و فلفل هریک نیم درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بسرشند شربتی
یکمثقال بود **آخر** سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هریک درمی عود جوزبویا سه درم
یکدرم مرباجور سه درم ورق گل قصب الذریره هریک دو درم **جوارشن البیاسی**
برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظه و بواسیر را مفید بود لسان ثور قاقله
صغار و کبار زرنباد سنبل دارچینی دار فلفل اسارون هریک پنج درم فلفل قرنفل
هریک دو درم **جوارشن مصطکی** برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب
را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند **جوارشن** [illegible]
حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی
شبابا روزی در سرکه خیسانیده و خشک کرده بریان کنند چهار
درم از آن با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هریک سی درم و بوره ارمنی
ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند یکمثقال شربتی بود **جوارشن ملاد**
ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل و دار فلفل هلیله کابلی

بلیله آمله جنبه هسته هر یک چهار درم قسط سعد حب الغار هر یک پانزده درم بکوبند
و با عسل بلادر و روغن گاو هر یک پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند جوارش
اترج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند پوست ترنج بیست
درم فلفل جوزبویا دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک درمی مشک
دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا قولنج و مغص و زحیر را منفعت بود
حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک ده درم مصطکی
سه درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بگلاب بسرشند
جوارش سماق اسهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد پنج درم انار دانه ترش
دشت بریان هر یک سه درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب
بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود
مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک ده درم دارچینی
سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند جوارش
سقنقور مقوی باه و کلیه بود تخم بلیون و پیاز دشتی و شلغم و اسپست و کندر
و جرجیر و الجزر و زرب هر یک سه درم حب الخضرا لسان العصافیر کنجد جلغوزه
حب الرشاد اسقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دار
فلفل هر یک پنج درم جوزبویا بهمنین هر یک دو درم سقنقور پنج درم قند به
بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم با [illegible] جوارش کمونی ضعف

جوارش [illegible] ... معده ... [illegible] ... زنجبیل دارفلفل ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

معده و سودا مستراز و بلغم غلیظ را منفعت بود فلفل جوزبویا زنجبیل دارفلفل دارچینی
بسباسه قرفه نارمشک زنجبیل قرنفل کافور زعفران ساذج بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران برودت معده و جگر را مفید
بود و قولنج را بگشاید و طبع نرم کند صفت شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل
قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل ساذج بسباسه دارچینی مصطکی سنبل
سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک
دوازده درم سقمونیا ده درم قند شش درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود
صفت فلفل دارفلفل قرنفل جوزبویا هر یک سه درم کندر پانزده درم
زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی مثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید
بود صفت فلفل دارفلفل قرنفل جوزبویا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل
خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند
آخر کندر شصت درم فلفل دارفلفل هر یک ده درم زنجبیل خولنجان هر یک
دوازده درم جوزبویا قرنفل هر یک پنج درم مشک نیم درم جوارش فلافلی
برودت و وجع معده و سودا مستراز و خبات حامض و شهوه کلبیه و ریاح
غلیظ را منفعت بود فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک بیست درم سیسالیوس

وعود صلیب دو درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس بسفایج اسارون
راسن هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم **باب ششم** در قرصهای
مسهله و غیره **قرص طباشیر ملین** را نرم کند و حمیات محرقه و اسهال و تشنگی را
مفید بود طباشیر ده درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم کثیرا
صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند شربتی
مثقالی **آخر** ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم
نشاسته سه درم بکوبند و بآب ترنجبین بسرشند **قرص طباشیر قابض** حمیات حاده
و لهیب و عطش را مفید بود **ص** طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک دو درم
و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و نیلوفر و صندل هر یک نیم درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند **قرص طباشیر** ورق گل پنج درم
تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم
بکوبند و بلعاب بسرشند شربتی یک مثقال بود **آخر** صمغ عربی تخم حماض بریان کرده
نشاسته هر یک دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی
هر یک درمی و نیم **قرص زرشک کبیر** حمیات بلغمی و دائم را و سده را مفید
بود عصاره زرشک مغز تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش
درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث
روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یک درم بکوبند و بآب ترنجبین

بسرشند

بسرشند **آخر** زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین
هر یک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و
بسکنجبین بسرشند **قرص کهربا** نفث و قذف دم را مفید بود خشخاش سفید
مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و بآب بسرشند **قرص
گلنار** اسهال و نزف دم را مفید بود بسفایج و طین مختوم و صمغ عربی شادنه
بکوبند و بآب گلنار بسرشند **قرص بنجنکشت** سده کبد و طحال را نافع بود تخم
بنجنکشت و تخم کاسنی و نورک و مغز تخم کدو شکاعی بکوبند و بسکنجبین بسرشند
قرص افسنتین سده کبد و طحال و عسر بول و امراض بلغمی را مفید بود افسنتین
تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ مصطکی بکوبند و بآب قراح
قرص سازند **قرص ورد** حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود ورق گل هفت
درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک درمی بکوبند
و بآب بسرشند **آخر** اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق
گل شش درم ریوند چهار درم سنبل یک درم **قرص ریوند** حمیات مزمنه
و امراض کبد و طحال را مفید بود **ص** ریوند چینی شش درم روناس لک
هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یک دو درم بکوبند و
بآب بسرشند **قرص کافور** حمیات حاده و دق را مفید بود ورق گل شش
درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تخم کوک

هلیله هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران ده درم کافور نیم درم بکوبند
و بگیرند و بجلاب بسرشند **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد سر را مفید بود
بنفشه دو درم تربد یکدرم پنج هلیله یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده بهم انگ رب السوس نیم درم بکوبند و باب بسرشند و این شربتی باشد
آخر بنفشه سه درم تربد پنج هلیله هر یک سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی
دو درم باشد **قرص کاکنج** قروح گرده و مثانه را مفید بود تخم کرفس نیم دانه
هر یک سه درم حب کاکنج هشت و پنج عدد تخم خیار بی مغز هشت درم بکوبند و
باب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی بود **قرص خشخاش** قروح ریه و درد سینه
را مفید بود ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا پنج هلیله
هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر پنج درم **قرص گل** که سل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی شسته
گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر سماق پنج مغز
پنج درم پنج هلیله سه درم بکوبند و باب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم
آخر تخم خیار بی مغز پنج درم تخم بوزک پنج هلیله هر یک چهار درم طباشیر
سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک درمی **قرص بلعلیو** آکله
ناصور دهان و گوشت بن دندان را مفید بود **صفت** آهک آب ندیده
و صبر هر یک سه درم شب یمانی و اقاقیا هر یکی دو درم و نیم زرنیخ سرخ

هر یک شش درم
رازیانج دو درم
حب الصنوبر زعفران
تخم حماض مغز بادام
افیون **صح** سرطان

و زرنیخ

و زرنیخ زرد هر یک دو درم نوشادر چهار دانگ مجموع بسرکه بپزند و نطرون
شغال در آفتاب خشک کنند و بوقت حاجت بسرکه حل کرده طلا کنند تا خون
برود **آخر** زرنیخ سرخ و زرد و آهک و مازو و شب یمانی مجموع برابر بسرکه
بپزند و دو ماه در آفتاب صیف نهند و هر روز بهم می سرشند تا
منعقد شود و قرص سازند **باب هشتم** در حبها **حب ایارج** تنقیه دماغ کند
از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود **صبر**
پاره فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون افیمون هر یک نیم درم
شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند
و این شربتی باشد **حب ذهب** اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت بصر
را نافع بود صبر اسقوطری هشت درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ
پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب مورد
بسرشند و شربتی دو درم باشد **حب شبیار** صبر اسقوطری سه درم
تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل هر یک درمی بکوبند و باب
بسرشند شربتی مثقالی باشد **حب قوقایا** صبر اسقوطری مصطکی عصاره
افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم الحنظل هر یک درمی بکوبند و باب کرفس
بسرشند شربتی یکمثقال **حب صبر** وجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه
را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم **صفت** صبر اسقوطری مثقالی تربد

یکدرم حب النیل غاریقون افتیمون هریک نیم درم شحم الحنظل ملح هندی هریک دانگی
و نیم نمک کثیرا هریک دانگی بکوبند و باب کرفس حب سازند حب سورنجان
مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری تربد سفید ماهی زهره هریک
درمی سورنجان کمشغاف کثیرا شحم الحنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون
هریک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم کوبند و باب کرفس سرشند و
این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر
معده را مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم رب السوس سپید زرد هریک
نیم درم افتیمون دانگی سقمونیا و بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب [illegible]
سرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض
بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی هریک پنج درم تربد سفید
درم صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون
هریک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل نخود هریک درمی کوبند و
باب سرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و
اوجاع معده را مفید بود هلیله سیاه بلیله آمله هریک دو درم کوبند
و مقل شش درم در آب حل کنند و دوا را بدان سرشند شربتی دو درم
باشد حب غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود صبر اسقوطری هلیله
زرد و عصاره غافث متساوی بکوبند و باب سرشند شربتی یک مثقال

بود حب سکبینج قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید
سکبینج تخم کرفس انزروت هلیله زرد هریک پنج درم و زراوند درم
شحم الحنظل سه درم بکوبند و باب سرشند شربتی سه درم باشد
حب افتیمون کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی
شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنج درم
ایارج فیقرا تربد هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس و اسارون
و انیسون هریک دو درم بکوبند و بعسل سرشند و شربتی یک مثقال باشد
حب آخر تربد دو درم صبر اسقوطری حب النیل هریک درمی شحم حنظل سقمونیا
هریک دو دانگ بکوبند و باب سرشند و شربتی مثقالی بود حب افتیمون
مسهل سودا بود افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک درمی بکوبند و باب رازیانه
سرشند و این شربتی باشد حب قاویه قولنج بگشاید و دفع ریاح کند و طبیعت
نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل نانخواه مصطکی هریک
درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر سرشند و حب سازند
بعد از نخودی و هریک حب از آن نوبتی اسهال کند حب شیطرج اوجاع
مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید تربد ده درم صبر اسقوطری
بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هریک دو درم فلفل دار فلفل عاقرقرحا

ایارج ایاره بسفایج از هریک
دو درم افتیمون سه درم
غاریقون و اسطوخودوس
نمک هندی باب نمک
حب سازند و شربتی
سه درم بود و باشد صح

هریک درمی فانید چهار درم بکوبند و بآب کنده ابریشند شربتی سه درم باشد
حب ایارج فیقرا علال سر و معده را نافع بود ایارج فیقرا شش درم بلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی
دو درم و نیم باشد دیگر نسخه ایارج فیقرا هریکی درمی نمک هندی نیم درم
سقمونیا دانگی شحم الحنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد
حب سعال سعال را که از حرارت بود منفعت بود مغز بادام مقشر تخم خیاری
مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش هریک درمی رب السوس دو درم باقلی
سه درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حب سازند و در زیر زبان نهند
دیگر سعال را که از برودت بود حب مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب
السوس تخم کرفس و تخم رازیانه مساوی بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند حبی
که بوی دهن خوش کند جوزبوا قاقله قرنفل قرنفل کافور دارچینی خولنجان
هریک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و حب سازند دیگر پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوزبوا
نارمشک هیل زنجبیل کبابه لسان سعد هریک ده درم مشک یک درم
باب نهم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج درد و وجع
مفاصل و لقوه را نافع بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون
سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری هجده درم مجموع

بکوبند

بکوبند و با عسل بیامیزند و یک مثقال از آن تناول کنند ایارج جالینوس شحم الحنظل غاریقون
بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا فرفیون هریک شش درم بسفایج
افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هریک سه درم مر سکبینج زراوند
طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر قطراسالیون هر
چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل شربتی
بسفایج افتیمون کمادریوس و سلیخه مثبت و باقیات هریک چهار درم و
یک مثقال است ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ بکند و سکته و
فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را نافع بود
و وجع مفاصل و برص بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس
و امراض کلیه و مثانه را نافع بود شحم الحنظل پنج درم اسقیل بریان کرده
غاریقون سقمونیا حاشا وج خربق سیاه صبر بربری موفا غاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج
سکبینج جندبیدستر مر قطراسالیون زراوند طویل افسنتین فرفیون
سنبل حماما زنجبیل فطیانا اسطوخودوس از هریک دو درم افتیمون
کمادریوس مقل صبر اسقوطری از هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی چهار مثقال بود ایارج جالینوس از افتیمون و بسفایج سه درم و زوفا و
بلیله کابلی و کاوزبان و اسطوخودوس ایارج روفس داء الثعلب را

مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل کمادریوس از هر یک ده
درم صبر اسقوطری پنجدرم خولنجان سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم قطر
اسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک
ده درم و چنانچه گفته شد سازند و دهند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود
ایارج ... امراض مزمنه و درد و جاع مفاصل و جرب و عضل و کلف
و تشنج و قولنج را مفید بود شحم الحنظل بیست درم فراسیون اسطوخودوس
سقمونیا فلفل دارفلفل فربیون سیاه هر یک بیست درم بصل الفار بریان کرده
کمادریوس صبر فربیون زعفران خیطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر
هر یک ده درم و جعده دارچینی کاسنی مر سنبل اذخر ... حلبی زراوند مدحرج
هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه شربتی یک مثقال باشد
ایارجه ... فربیون سیاه یک درم شحم الحنظل مثقالی صبر پنج درم بلیله هندی
درمی و نیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی
زنجبیل دو مثقال و حب ها را ... حب بسازند ... تخم کرفس
... تخم گزر هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم خشخاش تخم ...
بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه ایارجه که مقوی بصر باشد و معده و دماغ
و علل کبد و معده و طحال را مفید بود ص شحم الحنظل ده درم کمادریوس

سکبینج

سکبینج فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر اسقوطری مر زعفران هر یک درمی
سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
چهار درم باشد باب دهم در سفوفها سفوف انار دانه ضعف معده و امعا
و تشنگی وقتی که اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره
کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد نبات
گلنار و سبوس شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند
و با هم بیامیزند دیگر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف
سبوس نبات گلنار کشنیز بریان کرده خرنوب هر یک پنجدرم ...
هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر
را مفید بود حرف بریان کرده سی درم زیره موصوف ده درم ...
تخم کتان هلیله سیاه و زنجبیل خیسانیده هر یک پنجدرم مصطکی دو درم
مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سفوف ... اسهال و زحیر را
مفید بود بنگو ... تخم ... هر یک یکدرم مجموع بریان
کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم بکوبند و پنج درم با
گلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود ص سماق
دانه ... بریان کرده ده درم دانه مورد پنجدرم خرنوب سی
درم صمغ عربی گلنار درمی بکوبند و مثقالی بخورند سفوف ... مقوی معده

دیگر

و جالینوس بود بزر شنگ و انار دانه و سماق بریان کرده و نانخواه و زنجبیل از هر یک
دو درم بکوبند سفوف دیگر بسیار بادها بشکند نانخواه کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو
درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم قند بیست مثقال جهت
اشتها آورده و رنگ روی نیکو کند و زنان را که آبستن باشند مفید بود زنیاد
تخم کرفس هر یک درمی نانخواه کندر هر یک دو درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی
دو درم گشنیز ده درم قند بیست درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت بود
مفید بود شکر دو درم تخم تورک سه درم گشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر
لدفع عفارت مفید بود ریوند چینی زرناوند طویل پنج کبر عاقرقرحا هر یک ده
درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان
ده درم قند پنج درم زعفران دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع
بود نعناع قاقله سنبل مرماخور سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس زرنباد قاقله
کبر با هر یک سه درم سنگ ... هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند
آخر فواق که از امتلا باشد زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک سه درم
آخر سده و صلابت طحال را مفید بود تخم کاشنی کرفس هر یک پنج درم
تخم فنجنکشت یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند باب یازدهم در مطبوخات
و نقوعات مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید
بود سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاشنی نیلوفر هر یک ده درم عناب ده

عدد

عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار
درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود
پنج درم پنج ... سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاشنی
نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان
آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون
مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی و سیاه و ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی از هر یک چهار درم بادرنگبویه گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج پنج ... تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد دو درم مویز
طایفی ده درم مجموع بجز افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا دو
رطل آید و در وقت فرود آوردن افتیمون در خرقه کتان ببندند و در آن
تا دو سه جوش زند پس ترنجبین پانزده درم و خیارشنبر بیست درم در آن
حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد
دو درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم هلیله آمله
هر یک چهار درم مویز طایفی ده عدد آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنگبویه
غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یک درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه و تمر هندی هر یک ده

درم بلیله آمله خالف افسنتین گاوزبان بادرنگبویه هریک چهار درم آلو سیاه
بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس گاوزبان
بسفایج هریک سه درم رازیانه قرنفل انیسون بادرنج هریک درمی تخم کرفس
دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند و غاریقون و صبر سقوطری
هریک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هریک دو دانگ شحم الحنظل دانگی و نیم شکر
ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیارچنبر اخلاط رقیق و
صفراء حاد دفع کند پوست بلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هریک
پانزده درم آلو سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنج درم خیارچنبر
پانزده درم مطبوخ ذات الجنب ذات الجنب و وجع صدر و سعال را مفید
بود سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد
مویز طائفی پانزده درم بیخ [illegible] سه درم پرسیاوشان تخم خطمی ورد
و خبازی هریک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم
مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و درد مفاصل را مفید
بود سنا هفت درم بیخ [illegible] سورنجان روباه ترب هریک پنج درم بیخ
رازیانه تخم کاسنی بنفشه هریک سه درم انجیر و عناب هریک ده عدد سپستان
بیست عدد گلقند خیارچنبر ترنجبین هریک ده درم مطبوخ حمی که حمیات محرقه
و ذات الجنب را مفید بود سنا مکی بنفشه هریک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده

عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خبازی هریک سه درم شیرخشت ترنجبین
هریک پانزده درم مطبوخ صبر صداع سوداوی را مفید بود آب افسنتین ده
درم صبر اسقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند
و روزها در آفتاب می نهند و شب جایی گرم و بعد از سه روز صافی کنند و
بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع [illegible]
مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید باشد پوست هلیله زرد ده درم آلوی
سیاه و عناب هریک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم
بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هریک سه درم خیارچنبر ده درم ترنجبین ده درم
در سه رطل آب گرم شبانروزی بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند
نقوع دیگر مسهل صفرا بود آلو سیاه آلو کیلی هریک بیست عدد عناب ده
عدد تمر هندی بیست درم زردآلوی خشک سی درم ترنجبین و نبات هریک
ده درم در یک من آب خیسانند نقوع [illegible] که ادرار بول و طمث کند تخم
خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هریک دو درم و نیم
بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل
درم از آن بیاشامند [illegible] تنقیه را امراض حاده را مفید بود و عروق
را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هریک سی دانه مویز طائفی بیست درم
تمر هندی سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هریک سه درم

بر طرفی کنند و آب بدان بریزند و در آفتاب نهند و شب جایی گرم نهند و بعد از
سه روز چهل درم از آن باده درم نبات یا ترنجبین حاشا مند باب
دوازدهم در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند حب انجیر ده عدد
عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم
سبوس خشک هریک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه
آید و صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و یکبار دیگر روغن بنفشه
یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود
حلبه بزرگ هریک ده درم عناب انجیر هریک ده عدد سپستان بیست عدد
خطمی خشک بابونه شبت هریک کفی نانخواه رازیانه هریک سه درم در چهار
رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و صافی کنند و بوره یک درم و نمک دو درم
و سقل نیم درم و عسل و روغن کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند حقنه
نیکو که ورم و برودت اعضا را مفید بود مقل اشق سکبینج هریک نیم
درم جاوشیر جندبیدستر هریک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس انیسون
از هریک دو درم حلبه خشک شبت بابونه هریک هفت درم در سه رطل
آب و سه رطل شیر بجوشانند تا به ثلثی آید و صافی کنند و با روغن کنجد
و روغن گاو و عسل از هریک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حمیات
حاده را مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هریک کفی عناب ده عدد

سپستان مویز طایفی هریک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه و ترنجبین هریک
ده درم نمک و بوره هریک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید بود
حشا هنر و قیصوم در راونه بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان
حاشا هریک ده درم شحم الحنظل بارزیون هریک نیم درم روغن کنجد ده
درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت
هریک کفی حلبه حرمل هریک هفت درم گندم سپید انجیر خشک دانه محموع
نیم کوفته هریک ده درم رازیانه تخم کرفس درمی سبوس خطمی قنطوریون
هریک پنج درم انجیر ده عدد سداب تر و سلق هریک دسته عسل روغن
زیت و خیری الجماه هریک ده درم بوره ازمنی نمک قال سکبینج یک درم
جاوشیر نیم درم حقنه که پیچ و قروح امعا را مفید بود بیست کنار بلوط
هریک ده درم گلنار دانه مورد و ورق گل هریک پنج درم ورق مورد دوازده
درم بجوشانند و در آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده
ده درم با روغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یک درم و لبه و کا عدد خشخاش
هریک درمی و نشاسته بریان کرده دو درم الاخوین هریک نیم درم
عصاره لحیه التیس نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی
را مفید بود شحم الحنظل یک درم قنطوریون بار یک پنج درم ورق سداب
و دو نه هریک شش درم سعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند و عسل ده درم

و جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر هر یک نیم درم آن ضم کنند آخر با بونه شبت
هر یک ده درم سداب خشک دانه سپوس زیره سداب انجره هر یک هفت درم
سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم الحنظل یک درم بوره نیم درم انجدان ده درم روغن
زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده عدد پستان
پست عدد بنفشه چهار درم انجره ده عدد خطمی و سپوس هر یک کفی گاوزبان
و آب چغندر سی درم روغن کنجد بست درم انگاره ده درم با آن ضم کرده
استعمال کنند باب سیزدهم در شیاف و فرزجه و شیافی که قولنج بگشاید جندبیدستر
زهره گاو و بوره و قثاء الحمار مساوی بکوبند و شیاف سازند آخر
بوره ارمنی نمک هندی شحم الحنظل مساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود
زهره گاو و بوره قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ لبرشند آخر
محرور مزاج را مفید بود در عقب مسهل که تفتیح کنند بکار دارند
پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر معقود
لبرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره شحم الحنظل را مساوی
بکوبند و بشکر لبرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار دارند نمک
هندی بوره خطمی مساوی بکوبند و بآب گشنیز لبرشند آخر جهت
خون از مقعد باز دارد مر افیون کندر زعفران مساوی بکوبند و بآب گشنیز
لبرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی

بکوبند

بکوبند و بآب مورد لبرشند فرزجه که حیض بگشاید و اوجاع رحم را که از
برودت بود نافع باشد کندر مقل فنه هر یک دو درم جاوشیر اشق
زعفران جندبیدستر هر یک درمی مصطکی میعه روغن سوسن با بونه و حب الغار
مرغ و لبلاب هر یک سه درم صمغها بجوشانند و به پیه بگدازند و باقی بکوبند
و با هم بیامیزند و لصوقه بر دارند فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه
مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن
هر یک سه درم شمع هفت درم فرزجه که رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا
هر یک دو درم صدف سوخته گلنار نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی زعفران
هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و بآب لبرشند و بر دارند آخر مر اقاقیا
دیوند لادن زعفران کافور گل ارمنی مساوی بکوبند و بآب لسان
الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث بازدارد ورق گل پوست انار مورد عفص
پوست طلح بجوشانند و با عصاره لحیه التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف
رحم را مفید بود حب بلسان روغن نار دین هر یک سه درم قرنفل جوز بوا
کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح
را مفید بود تخم شبت دوقو وسداب دقنه سکبینج مصطکی زیره حماما قسط
میعه سایله سنبل علک انباط اشق جندبیدستر مساوی بکوبند و با روغن
شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث بازدارد شب یمانی نیم درم افیون

فرزج

برند از انیسون هر یک دو دانگی **آخر** مرداسنگ زنج کهنه طین مختوم و گل ارمنی هر یک بکوبند
و شیاف سازند و بر دارند **فرزجه** که فرج را گرم کند تخم بادرنجبویه بروغن زنبق
بیامیزند و بر دارند **فرزجه** که فرج تنگ کند و خوش کند مشک و زعفران و عنبر
بجوشانند و خرقههای کتان در آن اندازند تا آب آن بخود چینند و خشک
شود و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از آن بر دارند و پیش
از جماع **فرزجه** که فرج تنگ کند قطاع اذخر مازو دو درم بکوبند و
خرقه بشراب تر کنند و بدان چالا بند و خشک کنند و پاره از آن بکار دارند
فرزجه که رطوبت فرج باز دارد مازو و تخم حماض هر یک دو درم سرخ الکحل
از هر یک نیم درم بکوبند و حبت و گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و
بر آن ادویه بمالند و استعمال کنند **باب چهل و دوم** در روغنها روغن
که منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را نافع بود
و شرب و ضماد آن اوجاع اندرونی را نافع باشد و اختناق رحم
و اوجاع رحم را و درد اطحل چکانیدن کلیه و مثانه را نفع دهد قسط و اندرو
ورق غار سعد عود بلسان سافوج اذخر راسن ابهل مورد قردمانا مرزنجوش
هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن
بایستد و پنج رطل روغن کنجد بدان ریزند و بر آتش می جوشانند پس صافی
کنند و سنبل و قرنفل و میعه هر یک سی درم نیم کوفته کنند و با آب و شراب

بابن

و آب برود و روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند و این روغن بلسان را صفت ادم
با آن ضم کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن قسط** منفعت
عصب را و جماع بارده را سقید لو قسط قرنفل اشنه ابهل سلیخه سادج
هر یک ده درم مرزنجوش درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خیسانند و در پنج
رطل آب بجوشانند تا با نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند
و می جوشانند تا روغن بماند **آخر** قسط ده درم سلیخه شش درم ورق
صرما خور شش درم نیم کوفته شبی در شراب خوب نهند و در رطلی و نیم
روغن کنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس
صافی کنند **روغن مورد** موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه
دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و در روغن کنجد دو من
و نیم بر آن ریزند و می جوشانند تا روغن باقی ماند **روغن بابونه** بابونه تازه
بجوشانند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن
کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن افسنتین همچنین کنند **آخر**
بابونه تر یا خشک یک من در چهار من آب بجوشانند تا بیک من آید و صافی
کنند و با یک من روغن کنجد بجوشانند **روغن گل** ورق گل تازه یک من و بادام
مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر و بالا نهند تا ورق گل
خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند

و بعضی گفته‌اند رطلی ورق گل درست بمالند و یا یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و
بآفتاب نهند **روغن بنفشه** بنفشه تازه یکمن با دو من بادام چنانکه گفته شد بسازند و همچنین
روغن نیلوفر و نرگس و شقایق همچنین گیرند **روغن کدو** کدو را پوست بخراشند و
مغز آنرا بیرون کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یکمن
روغن کنجد بجوشانند **روغن مصطکی** ضعف و ورم معده را مفید بود و صلابت
نرم کند یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن می جوشانند
تا گداخته شود **روغن آمله** تقویت و تنویر شعر کند آمله پوست بیخ صنوبر و سماق
هم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند
روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب الغار در روغن
شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند **روغن حسک**
عسر البول و درد گرده را مفید بود زنجبیل چهار درم حسک ده درم در رطلی
آب بجوشانند تا بانیمه آید در رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و می جوشانند
روغن زنبق امراض بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند
و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین گیرند **روغن سیر** اورام
را بتحلیل برد و صلابات نرم کند سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک
ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل

سوسن

سوسن ورق کرده با روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در آفتاب
نهند و بعد از ده روز دیگر استعمال کنند **روغن سداب** برودت کلیه و مثانه
و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود یکمن ورق سداب را
چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن
مرزنجوش همچنین گیرند **روغنی** که موی سیاه و دراز کند نسخه آن
آمله زوفا قسط هر یک سه درم لادن یک درم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند
تا بانیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند **آخر** داء
مورد تخم کرفس برگ مورد تخم خبازی گل شقایق پوست جوز لادن
سیاه دانه متساوی بکوبند و چنانکه گفته شد بسازند **روغنی** که اکثر
امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر سکبینج حب البان
مغز بادام تلخ هر یک پنج درم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند و

تا با رطلی آید با رطلی روغن کنجد با آن جوش دهند

باب سیزدهم در سعوطات و غطوسات و غراغر و سنونات **سعوطی**
که سرد و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر زنان
متساوی با هم بیامیزند و در بینی کشند **آخر** صداع گرم را مفید بود طباشیر
ده درم نشاسته کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه سعوط کنند
آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود جند بیدستر جاوشیر زعفران
زهره کرگ متساوی بآب بیزند **آخر** فالج و لقوه را مفید بود صبر و شونیز

منتن دی گویند آخر جذام را مفید بود دار فلفل با مبران شیطرج هر یک درمی
مشک طراشیع تخلکت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بگشند [illegible]
که لقوه و فالج را مفید بود شحم الحنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر کندش
متساوی بکوبند و در خرقه تنک بندند و بو بینند آخر شونیز جند بیدستر شحم
الحنظل فلفل هر یک درمی کندش صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم
آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مرزنجوش
خربق سفید جند بیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود
خربق سیاه مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم
کل هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات
از دماغ فرود آرد عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم خردل فلفل
هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند
و بدان غرغره کنند غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود عدس [illegible]
ده عدد روباه ترنگ یکدرم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز تازه بیامیزند
و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نافع بود
[illegible] کرده اند شیر سی درم جمیز زرشک ده درم مرو رنگ پنج درم غرغره
که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود شبت ورق گل عصاره [illegible]
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود

خشک

خشک و عدس هر یک ده درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز تازه بیامیزند
و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود شب یمانی
مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم مر یکدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند
مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی
بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود ورق
غار با حب غار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنون که دندان
را از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر
[illegible] مصطکی هر یک دو درم و نیم [illegible] یکدرم عاقرقرحا [illegible] بکوبند
و مسواک در دندان مالند سنون که دندان سیاه شده را پاک کند
قرنفل ده درم فلفل چهار درم [illegible] سه درم [illegible] دو درم مازو
سوخته ده درم سنون دیگر صدف شاخ گاو کوهی سرطان مجموع
سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته شش درم
بکوبند سنون که بوی دهن خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان پاک
کند شیح چوب رز جو نیم کوفته همه سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک
ده درم عاقرقرحا کبابه [illegible] هر یک پنج درم شب یمانی ده درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنون که لثه سخت گرداند و رطوبات ان را بکشد گلنار
فوفل نمک سوخته هر یک ده درم نوشادر دو درم [illegible] سه درم مازو یکدرم

سنونی که قروح لثه را و سیلان خون از ان باز دارد ثمره گزمازک هریک
درم لحیة التیس طین مختوم اهل هریک درمی دارچینی نیم درم آخر خونه دو درم
شب یمانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت کند شاخ گاو کوهی
ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران مر سنبل مصطکی سداب هریک دو درم
سماق گلنار هریک درمی سنونی که بن دندان سخت کند فحم عود گزمازج پوست
ارمنی زبد البحر را متساوی سنونی که درد دندان را که از برودت بود مفید
افتد فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هریک چهار
درم آخر سیر شونیز هریک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند نافع بود
آخر مویزج پنج شبت قسط دوائی که در قلع اسنان کند شب یمانی و [illegible] متساوی
بکوبند و بران دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که
برآید آخر بیشتر دراطراف دندان فرو برد و زراوند [illegible] مویزج و شب
یمانی و دو دار فلفل بسایند و بشیر و قطران سرشند و بدان نهند آخر عاقرقرحا
در سرکه خوب بمانند چهل روز و بعد ازان بسایند و بیشتر در حوالی دندان
فرو برند و این دوا نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و لطوخات
طلائی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه اشتران باب خربزه
پرورده و ارد جو پنج نی پوست عدس ارد باقلا قوقل زبد البحر بامیران نخود
بادام تلخ متساوی بکوبند و باب ترب و شیر و [illegible] سرشند و طلا کنند

آخر

آخر ترمس باقلا نخود جو کرسنه تخم خربزه هریک چهار درم قسط بادام
تلخ ارسا حب البان زبد البحر زراوند مدحرج هریک ده درم فلفل
تخم ترب کندس هریک درمی سرگین گنجشک انزروت هریک درمی و نیم
بکوبند و باب سپوس سرشند طلاء که بهق سفید را مفید بود زرنیخ
ده درم کندش شیطرج هریک پنج درم بکوبند و بروغن زیت سرشند
طلائی که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس
خردل متساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلاء که بهق سیاه
و سفید را مفید بود کندش خربق سفید مویزج سقمونیا هریک ده درم
شقاقل [illegible] درم روناس شیطرج خردل بازرون تخم ترب تخم الحنظل
از هریک هشت درم بکوبند و بسرکه سرشند طلاء که جرب را مفید بود
کبریت فلفل مرداسنج چوک نقره زراوند خربق متساوی بکوبند و
زیتی در زیت سرشند و همه باهم بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب ششی
ساعت رها کنند و باب اشنان بشویند طلاء که جرب و قوبا را مفید بود
زرنیخ قلیمیا زرد صبر مراقلیا حضض سعد شیاف ماميثا زعفران و
گل ارمنی بکوبند و باب گشنیز سرشند ضمادی که اورام حاره را
مفید بود صندلین بابونه اکلیل الملک هریک سی درم ورق گل و گل
بنفشه ارد جو هریک چهل درم بکوبند و بروغن گل سرشند و بدان نهند

علو و چهار درم

ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض قنطوریون
لادن هر یک دو درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه در آن بسرشند ضمادی
که حرارت قلب و کبد را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن گل و بنفشه
هر یک بیست درم بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب تورک و آب کشنیز
و کاشنی و سیب آن از فرو خل خمر نیک بسایند و بدان موضع نهند ضمادی
که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم و باقلی ارس
کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و
انجیر در سرکه خوب بپزند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن
شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند
مفید بود آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خوب بپزند و قسط چهار درم
و بادام تلخ ده درم و بیخ کبر سه درم بکوبند با روغن خیری و آن سرکه و
انجیر بسرشند و در حال حاجت گرم طلا کنند دو ساعت بگذارند ضمادی
که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بیخ آرد
جو و سورنجان متساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند
ضماد مسهل اگر بر فم معده نهند قی آرد و اگر بر ناف نهند اسهال و اگر زیر
نهند ادرار بول کند برنج کابلی و قثاء الحمار هر یک سه درم خربق سفید مرداسنگ
از هر یک چهار درم سیاه بز پنج درم دردی زیت ده درم شمع پنج درم با هم بسرشند

واستعمال

و استعمال کنند ضمادی که کسر و قلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم
مر خطمی از هر یک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند آخر
ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی راسن کندر رنگ
زعفران هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد بسرشند آخر ماش بیست درم لادن
و گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب کدو و گلاب بسرشند
ضمادی که پستان را بر حال خود بگذارد و بزرگ نشود آرد جو و دوغ سوخته
متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز چهار بار طلا کنند ضمادی
که شیر از پستان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک و آرد باقلا با آب خود و نعناع
بسرشند ضمادی که ورم پستان را مفید بود باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک
ده درم زعفران سه درم بکوبند و سفیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که سعفه را
مفید بود زنگار اشق زراوند مقل جوزدل نانخواه متساوی بکوبند و با روغن گندم
و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود نمک سوخته
زاج سوخته کبریت مازو زرده چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که بهر ورکام
گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق
گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بدان فرو دارند و بر سر ریزند نطولی
که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک
ده درم تمام ورق غار شیح هر یک چهار درم آخر مالیخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر

خطمی ورق سپند ورق کاهو خبازی رو با دو زیک تخم خشخاش گل سفید با کوکنار هر یک
پنج درم پستان سپت عدد بکوبند و همه را بجای آن از آن ده درم صافی آب آن
با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند **ضمادی** که صداع را ببرد مفید بود بابونه اکلیل
الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت صد آب مساوی بکوبند
ضمادی که قولنج و ضربان و ریاح را نافع بود خشک بابونه اکلیل الملک
شبت حلبه دو ماه تره خطمی رازیانه سوسن بنفشه پوست خشخاش هر یک
کفی بکوبند و در آن نشینند **باب نهم** در ادویه چشم که از آن اندرا دوا
نزول آب و ضعف بصر و غشاوه و سبلات را مفید بود و مقوی بصر را
و رطوبت چشم زایل کند توتیای هندی توبال مس و مس سوخته لؤلؤ ناسفته
بسد سادج اقلیمیا زر صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک
دو درم سادج مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک
درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ **[illegible]** اقلیمیا زر توتیا و صبر مس سوخته
توبال مس نشاذنه مغسول هر یک درمی و نیم مشک دانگی **باسلیقون اکبر**
چوب و سنبل و ظفره و سده و حکه چشم را مفید بود اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک
ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی و سادج هندی اسفیداج
رصاص فلفل دار فلفل چند بیدستر سنبل ادخر هر یک دو درم قرنفل یک درم
صبر اسقوطری پنج درم اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر

زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام دو مثقال
عصاره مامیثا پنج درم سحق کنند تا همچو غبار شود **باسلیقون صغیر** اقلیمیا زر زبد البحر
هر یک ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر [illegible]
فلفل دار فلفل هر یک دو درم شحم الحنظل نیم درم قرنفل اشنه هر یک درمی
روشنایی سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و عشا را مفید بود
سادج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل
هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه و زبد البحر هر یک هشت درم زعفران
نوشادر از هر یک درمی **[illegible]** مس سوخته سادج هر یک پنج درم فلفل
زعفران شحم الحنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا
زر دو درم **کحل زعفران** تاریکی و خارش و آب ریختن چشم را مفید بود
زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل سفید دانگی و نیم دار فلفل یک درم نوشادر
نیم درم مازو سوخته سه درم کافور نیم دانگ **کحل الجواهر** مقوی بصر بود
هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیا ذهب مغسول بسد لؤلؤ ناسفته هر یک
سه درم زعفران نیم درم نشاذنه دو درم **کحل سادج** تقویت چشم کند
مرده بر و بانه بسریه شش درم مارقشیشا چهار درم اقلیمیا ذهب دو درم
زعفران و بسد هر یک نیم درم سادج یک درم زنجبیل قیراطی لؤلؤ دانگی
و نیم **کحل بنفسجی** ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود نشاذنه دو درم خون سیاوشان

هر یک

صبر سنبل قرنفل هر
چهار درم کحل
نمک الهلیله هر یک ده درم

قاقله مشک هر یک دانگی زرنبا و شادنج مس سوخته مازو هر یک درمی سادج
دو دانگ سنبل دارفلفل هر یک نیم درم کافور دانگی **کحل توتیا** بیاض ازل
کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار مرجان مرقشیثا سرطان بحری
هر یک چهار دانگ اثمد پنج درم نشاسته لؤلؤ ناسفته هر یک نیم درم توتیای
هندی سه درم زنگار نوشادر خلنج دارفلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی
و نیم مامیران نمک هندی هر یک دو دانگ **کحل اغبر** جرب و قروح را مفید بود
توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم شبح سوخته لؤلؤ اقلیمیا
زر نقره هر یک درمی **کحل ربادی** مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب
و سبل را نافع بود اثمد و توتیا هندی و توبال مس و شبح سوخته هر یک
چهار درم مامیران یک درم **کحلی** که سبل را مفید بود پوست هلیله زرد و کابلی
هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم نشاسته مغسول دو درم
برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای کرمانی
پوست هلیله زرد هر یک پنج درم زنجبیل دارفلفل سه درم و نیم املج هر یک نیم
هر یک دو درم بکوبند و باب غوره هفت روز بپرورند بعد از آن
خشک کنند و بسایند **باخو** توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد
زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یک درم **برودی** که حرارت چشم
را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی سرمه هر یک پنج درم

لب باینه و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و می شویند تا بالند
و بعد از آن خشک کنند و با دو دانگ کافور سنحق کنند **برودی** که رمد را
مفید بود سادج هندی مس سوخته افیون لب باسه هر یک هفت درم
صمغ عربی سی درم اسفیداج شصت درم لب باینه **برود اسود** اوجاع
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران
دو دانگ مر پنج درم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب ده درم صمغ عربی
چهل درم توتیا هندی قاقله مرقشیثا هر یک درمی سرمه بیست درم نبات
دو دانگ حضض حب کلنار و سادج هر یک دانگی **برود کافوری** توتیای کرمانی
مغسول پنج درم کافور دو حبه **برودی** که بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا
شش درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ نشاسته هر یک
دو درم انزروت هشت درم **ذرور اصفر کبیر** اوجاع چشم را که از رطوبت
بود مفید باشد انزروت بشیر خر پرورده پنج درم ماميثا دو درم صبر
تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ **ذرور اصفر صغیر** رمد را
مفید بود انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک
درمی **ذرور اصفر صغیر** رمد صبیان و ریاح و وردینج را مفید بود انزروت
پرورده دو درم شیاف ماميثا دو درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر
کبیر سه درم باهم بسایند **ذروری که رمد کهنه را مفید بود** اسفیداج

اقلیمیا فضه هریک ده درم شادنه مغسول مس سوخته هریک سه درم و نیم کثیرا
شش درم سپیدروی هریک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم
درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذرور دیگر که دمعه
وظلمت وحکه را مفید بود اب رازیانه پنج درم فیلزهره زهره کلنگ
و خروس و کبک هریک سه درم مشک کافور هریک نیم مثقال اب
ودر اب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند کحل
رمد را مفید بود انزروت پرورده نشاسته نبات مغسول مساوی بسایند
اکحال قروح عین را مفید بود ساذج مغسول لولو اسبید توتیا
برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هریک دو درم سرمه مرقشیثا زبد البحر
هریک درمی ذرور دردی قروح عین را مفید بود شادنه مغسول شیح
سوخته هریک ده درم پوست بیضه شترمرغ سوخته پنج درم ذرور دیگر
که بیاض را مفید است سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار شیح
سوخته زبد البحر مساوی بسایند شیاف قیصر طرفه را مفید بود شادنه
دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته
زنجار هریک ثلث درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و باب
رازیانه بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند و بوقت
حاجت بسنگی بسایند و در چشم کنند شیاف دینارجون قروح و اثار و ظفره

را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج هریک ده درم کثیرا مر هریک پنج درم
سبد لولو خون سیاوشان هریک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته
هریک دو درم زرد چوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا
هریک نیم درم بکوبند و باب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت و ضعف عین را مفید بود انزروت صبر زعفران هریک دو درم
زهره گشار زهره کبک روغن بلسان هریک درمی بسایند و باب
سداب بسرشند و شیاف سازند اخر زهره عقاب و باشه و روباه
و خروس و نشا مساوی بسایند و باب رازیانه بسرشند شیاف
ظفره و سبل و بیاض را مفید بود کحل زنگار ساذج هریک درمی و نیم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هریک نیم درم اشق سکبینج
بخیسانند و باقی بکوبند و بدان بسرشند شیاف اسود جرب و سبل
را مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هریک درمی اقاقیا
مغسول پنج درم سنبل افیون هریک چهار دانگ مر نیم درم شیاف
که ورم عین و درد و سعی را نافع باشد و جرب و سبل را مفید
بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هریک چهار
درم مر سنبل نشاسته هریک درمی و نیم اقاقیا مغسول سه و چهار
درم بکوبند و باب دو باره تر بگ بسرشند شیاف ابیض حرقت و ابتدای رمد

سفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی افیون یک درم اسفیداج
شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند شیاف احمر درد را مفید بود شادنه
مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد لؤلؤ کهربا سریخ هر یک دو درم
صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم و خون سیاوشان زعفران هر یک پنج درم
صمغ بخوب بیاغند و باقی بسایند و بدان بسرشند اخر جرب و سلاق و سبل
و استرخاء جفن را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم
قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم شب
و بشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض زایل کند زنجار درمی و نیم اسفیداج
اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و بآب سداب بسرشند
اخر جرب و سبل و بیاض و اثار قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیا
قلقطار افیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک
دو درم اشق بخوب بیاغند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف اصفر
غشاوه و ابتداء آب را مفید افتد عنزروت شیاف مامیثا
هشت درم مر بورق ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو
دو درم زعفران درمی و نیم اخر غشاوه و سلاق را مفید بود و شبکره
و مقوی بصر باشد اقلیمیا ذهب اقاقیا هر یک پنج درم روسختج
دو درم افیون مر هر یک نیم درم صمغ عربی و زنجار هر یک چهار درم انزروت یک درم

شیافی که ورم و جذام را مفید بود و وجع ساکن کند شیاف مامیثا هفت درم
زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم کثیرا انزروت هر یک چهار
درم جندبیدستر درمی بسایند و بآب بسرشند و شیاف سازند باب
چهارم در مرهمها و ذرورها مرهم داخلیون خاییده دو درم حلبه و تخم کتان و
مرداسنج ده درم بسایند و پانزده درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب
حلبه و بزرک و خطمی از هر یک پنج درم بر سر آن ریزند و می جوشانند
تا غلیظ گردد و پس فرود آرند و بر هم می زنند تا اجزا متشابه حاصل شود
مرهم کافور گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع سفید و اسفیداج
هر یک دو درم روغن گل چهار درم کافور دانگی بسفیده تخم مرغ درمی بهم
بیامیزند مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج شمع هر یک پنج درم
قنه چهار درم با زیت بگدازند اخر مرداسنگ خون سیاوشان انزروت
زراوند مدحرج هر یک نیم درم صبر زفت رومی راتینج شمع هر یک پنج درم
روغن کنجد مرهم زنجار خنازیر و سرطان را مفید افتد مرداسنگ پنج درم پانزده درم
قنه اشق هر یک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم زنجار چهار
درم با زیت یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک
کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهار
درم بسایند و دو درم زرد چوبه بسایند و با آن ضم کنند و بربندند مرهم

گوشت زاید ببالد کند و قرحه خشک گرداند علک بطم و زنج هر یک پنج درم زنگار
دو درم با روغن زیت بیامیزند مرهم زنجار اکله و حرقت آتش را مفید بود و آهک
بشویند و با روغن زیت بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم شحم چغندر و
و شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلبه و خنازیر
و سرطان و طاعون را مفید بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هر یک
پنج درم جاوشیر زنجار قنه هر یک ده درم اشق هفت درم زراوند طویل
میعه هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و باقی با زیت بگدازند و مرهم
سازند مرهم سفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند
و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح مزمنه و سرطان و
اورام جاسیه را مفید بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی مرداسنگ
نیم رطل قلقطار چهار درم با هم بسایند مرهم سلاقونج ترغرد شقاق و دا و قروح
فرج و قضیب را مفید بود روغن گل و مغاث هر یک هشت درم شمع بیست و شش
درم اسفیداج عصاره لحیة التیس شاذنه مغسول گل ارمنی هر یک دو درم
افیون مصری پنج درم مرهمی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند
مرداسنگ شش درم کندر روسختج سرمه زرد چوبه خون سیاوشان
شنج سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی با شمع و زیت مرهم سازند
احمر مرداسنگ ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر

دقه

دقه دار زروند و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم بسایند و با آن
بیامیزند مرهمی که احتراق قروح معده و کرفین دواب را مفید بود
مرداسنگ پنج درم اسفیداج پنج درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند نوعی مرهم که آبله
را مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته هر یک پنج درم زفت رومی
دو درم قطراسالیون درمی آب گشنیز ده درم مرهمی که حرقت آتش را
مفید بود خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه
هم بزنند مرهمی که گوشت زاید ببرد و اورام منفجر گرداند و دق و دا
خوب بیند و با هم چندان صابون در هاون بسایند و با صمغ آن زرد چوبه
بیامیزند دیگر به دیگ دوای اکال بود و عفونت و اکله و گوشت زیاده را زائل
کند زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش درم آهک آب نزده پانزده درم
زنجار مر دو درم و بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند ذروری
که گوشت زاید بخورد آهک آب نزده ده درم زرنیخ سرخ و زرد
قلقطار هر یک دو درم کندر اقلیمیا فضه قرنفل سفید هر یک سه درم بسایند
و نمک دارند آخر آهک پنج درم زاج دو درم قلقطار توتیا مس مرداسنگ
خبث رصاص هر یک مثقالی ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود و اندر
دم دواء خون سیاوشی ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک گرداند صبر

ده درم کندر گلنار هر یک پنج درم ذروری که خون باز دارد و جراحات خشک کند
انزروت ده درم دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را [illegible] بود
و خون باز دارد مر صبر انزروت دم الاخوین زنگار زراوند اشق مقل و
ذروری که قروح را مندمل گرداند صبر گلنار زردچوبه مغسول اقلیمیا مغسول
مساوی ذرور صبر گلنار مرداسنگ زردچوبه باب پنجم در حلاوی و مشهیات
حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند نافع [illegible] نشاسته قند یکمن با چهار
آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند و یک [illegible]
بادام مقشر کوفته در آن ریزند و برهم زنند در تخته پهن کنند تا خشک شود حلوایی
که گرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و
سه رطل عسل و بیست درم گلاب و یک درم زعفران در رطلی آب باهم بیامیزند
و بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز پسته در آن ریزند و فرود گیرند
اخرا آرد نشاسته یکمن در سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن
کنجد بجوشانند پس دو من قند بر آن کنند و بریزند حلوای مقوی
[illegible] خوب دانه بیرون کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا
حل شود پس فرود گیرند و بیست [illegible] و با رطلی قند و رطلی عسل و
یک درم زعفران بجوشانند و کاک خرد کرده آن قدر که باید در آن [illegible]
و با یکمن روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و پسته مجموع مقشر در آن

بریان کنند مسمن مغز بادام فندق و پسته و جلغوزه و شهدانه بکوبند
و با عسل سرشته و هر روز مقدار بیست درم با سی درم بخورند مقوی که فربه کند
بادام فندق مغز [illegible] خشخاش هر یک بیست درم [illegible] ده درم [illegible]
مثل مجموع بکوبند و بیست درم تناول کنند سمنه که [illegible] را [illegible]
نشاسته [illegible] در شیر گاو خوب بپزند و سی درم از آن با برنج [illegible]
و خشخاش و گندم و جوز و کشمش(?) و قند هر یک سی درم و بادام مقشر پنجاه
درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم از آن در شیر گاو بپزند و بخورند
و بکام روند اخر نخود باقلی [illegible] سفید [illegible] هر یک ده درم [illegible]
درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید سرشته
و نانی پزند و با شیر و قند حلوا سازند اخر مغاث جوز گندم بهمن [illegible]
کثیرا خشخاش [illegible] هر یک سه درم [illegible] و با آرد گندم و شکر بیامیزند
و هر روز بیست درم از آن با شیر و شکر و روغن حلوا سازند مسمنی که [illegible]
که از اکل طین حاصل شود بادام [illegible] خشخاش کثیرا بهمن [illegible] بکوبند و
با شیر و شکر حلوا سازند و بعد از آن بکام روند حقنه که فربه کند [illegible]
[illegible] و نیم رطل [illegible] دو رطل شیر و نخود و برنج [illegible] و گندم
هر یک دو رطل نیم کوفته [illegible] و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم
از آن آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند [illegible]

کنند بعد از آن که وضع برانداز کرده باشند و بگذارند تا بعد در ماهی پنج نوبت چنین کنند
که موجب فرج باشد والله اعلم **باب بیستم** در سفوفات حابسات
اخری کاغذ سوخته شیاف کاه و گوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان
کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته طین ارمنی هر یک درمی کافور دانگی
بکوبند و در بینی دمند **اخری** پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته
هر یک دو درم بکوبند و با آب مورد سرشته و فتیله سازند و در بینی نهند
اخری کاغذ سوخته اقاقیا طین ارمنی کافور هر یک پنج درم زاج دانگی لسان
الحمل مازو سوخته سبز که بازنشانده هر یک ده درم عصاره لحیه التیس سیاه سوخته
هر یک هشت درم گشنیز خشک سوخته هر یک هشت درم بکوبند و با آب
لسان الحمل سرشته **حابسات قی** ادویه که قی صفراوی باز دارد زرشک
انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هر یک درمی [illegible] نیم درم
بکوبند و مثقالی از آن با آب سیب یا به بخورند **اخری** قی بلغمی و سوداوی باز
دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود
خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانده هر یک دو
درم بکوبند و دو درم از آن با بیه بخورند **اخری** قی و هیضه را مفید بود انار
دانه زرشک دو درم مصطکی نعناع هر یک درمی در رطلی آب بجوشانند تا
به نیمه آید و صافی کنند و عود و مشک هر یک درمی [illegible] در سیراب ریزند

بخورند

و بخورند **اخری** مشک قرنفل سعد هر یک دو درم کزمازج مازو پوست انار کندر
هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و به رب به سرشته شربتی یک درم باشد
ادویه که اشتها اکل غذا خوردن قطع کند زیره کرمانی نانخواه افیون تخم کرفس
هر یک دو درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند
اخری قاقله صغار و کبار قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانده هر یک سه درم
[illegible] درم بکوبند و چهار درم با پنج درم بخورند **اخری** مصطکی دو درم عود خام
درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بیامیزند و به دو نوبت
بخورند **ادویه عرق** اگر بوره ارمنی به روغن بابونه حل کنند و در بدن مالند
عرق بنشاند و آب [illegible] نیز چنین بود **اخری** مازو قرظ در روغن گشنیز بکوبند
و بمالند **اخری** به تخم [illegible] و آب [illegible] سبزه بیامیزند و اگر مازوی سوخته با روغن گل در بدن
مالند عرق بنشاند **اخری** گل ارمنی مرداسنگ به روغن گل [illegible]
و با آب مورد در بدن مالند عرق باز دارد **اخری** گلنار مورد مازو [illegible]
بکوبند و با آب غوره بمالند **اخری** گل ارمنی ورق گز بکوبند و به روغن مورد
بمالند **ادویه حل** بهمن سرخ کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج هر
مثقالی [illegible] سفید فلفل سفید از هر یک نیم مثقال بکوبند و به عسل
سرشته و سه روز بپالایند هر روز مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که
موجب حل شود **فرزجه** مقل چهار درم روغن بان دو درم جاوشیر [illegible]

هر یک درمی عسل سه درم با هم بیامیزند و لصوق بردارند اخری قیر بابه خرگوش
سه کیل ادسماق مر زعفران عود هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند
اخری زعفران حماما سنبل ساذج اکلیل الملک هر یک سه درم قردمانا نیم درم
سه بلادر مرغ و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه بیامیزند و
بعد از طهر بردارند بخوری که نافع بود موی خرگوش سداب دارشیشعان
بکوبند و با روغن گاو بسرشند و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند اخری زرنیخ
جوز سرو میعه مرو و بازرد هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و به شراب
کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوایی که چون استعمال
کنند جنین سقط شود زرنباد و درونج مازو جند بیدستر حلتیت و طباشیر هر یک
درمی زنجبیل دو درم حشیشه دوازده درم مشک نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند
دو درم تا دو مثقال بکار برند فرزجه که درین باب نافع بود قسط فلیون شیح
هر یک دو درم افیون نیم درم فلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از
مجامعت بدارند بخوری که در استعمال آن استدلال جویند که آبستن خواهد شد یا نه
کندر حب البان هر یک دو درم مر یک درم و نیم میعه قرنفل دارصینی هر یک درمی سنبل
چهار درم ساذج هندی نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمره
آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی آن در دهان و بینی بیرون آید آبستن
خواهد شد دوایی که مسکر باشد و گاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که

درحالت

در حالت هشیاری طاقت نمی دارند بدان محتاج میشوند افیون پنج درم خشخاش سیاه ده
درم تخم کاهو هشت درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و نیم رطل
گندم پاک بجوشانند تا آب تمام مست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و
مثقالی از آن هر که را بدهند بیخود شود اخری خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنج
مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی
از آن مسکر بود و اگر اشنه در شراب بجوشانند بیخود کند و چون خواهند
که افاقت شود شبت بجوشانند و بدهند یا بادیانه در شراب بجوشانند و اگر
متاذی شود از آن تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند که مست زود هشیار شود
سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو با برف یا شربتی از شراب
به برف سرد کرده اگر چهار درم از نان در شراب جوشانند و از آن شراب
کسی را بدهند دشمن شراب گردد و اگر مگس خشک شده را یکی بیابند
و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر سکنجبین و مقل هر یک مثقالی و
شب یمانی و شبیح و کعب خوک و رازیانه هر یک مثقالی سوخته با هم بسابند
و با آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و با
هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل اگر بر قضیب مالند
همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و موم و پلنگ سوخته و سرگین
کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی را بسایند و بوزن

بجوند بر دارد موجب دشمنی گردد و اگر با مگو و کاوزبان و لؤلؤ و ماميران و مرجان ببرند

و مرزنجوش و سعتر فارسی و عود خام و لسد هر یک مثقالی بکوبند و بشراب سیب سرخ بی

سرشند و مثقالی بنا شتا بکسی دهند که عاشق باشد عشقش زایل شود

و اگر بهمین سرخ و ظالیبفر و بستان افروز و تخم نمام و کشوث و بنجنکشت و

فراسیون و فا و انیا و فیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و باب نیب خیاری

سرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بسایند و

بکسی دهند که عاشق نباشد عاشق شود و اگر علق و خرا طین بکوبند و با روغن

کنجد برذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قضیب بحری

درشت بمالند و بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین

بود و اگر عاقرقرحا دو درم با ده درم آب حنظل بسایند و برذکر طلا کنند

همین عمل کند و اگر شیر شتر در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن

اندازند و بر می گیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک شود دیگری بر دارند و دیگر

کنند و اگر عود و سورنجان و دارسینی و قرنفل و راماک هر یک درمی مشک دانگی

بسایند و صوف بشراب تر کنند و بر این ادویه بمالند و ببخور بر دارند

فرج را تنگ گرداند و اگر مشک و شکر و زعفران در شراب ریحانی

بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دارند فرج گرم گرداند و اگر کبابه با حلتیت

در دهن گیرند و آب آن بر قضیب مالند موجب لذت شود و اگر قلقل و زنجبیل

باسقمونیا با عسل برذکر طلا کنند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور والفرح

والسرور قد تمت النسخة الشریفة فی اواخر شهر

ربیع الثانی و کتب العبد الحقیر الفقیر

المذنب محمد محسن خاتون آبادی

تم بالخیر

هو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد و حین [illegible] تمام [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲۲۶

در حد قدیم

فایده قدیم دو گونه بود یکی بقیاس و دیگری مطلق قدیم بقیاس چیزی باشد
که زمان او بیشتر از زمان دیگر بوده باشد اما قدیم مطلق بر دو وجه باشد
یکی قدیم بود بحسب زمان دویم قدیم بود بحسب ذات انچه قدیم بود بحسب
زمان چیزی بود که وجود او در زمان یافت شود نامتناهی چون وجود عقل و
قدیم بحسب ذات ان هستی بود که وجود او را ابتدا نشود و آن واجب
الوجود است حد باطل باطل رایی بود بر خلاف انچه پسندیده عقل باشد حد
رجا رجا شوق بچیزی بود که در آن نفعی بود حد خوف خوف باز پس شدن
دل باشد بجانب پشت از هر چیزی که بوی خواهد رسیدن حد اراده مطلب
اراده شوق نفس ناطقه بود بچیزی که در خور وی بود

هر که خواهد که صحت بروی باقی باشد باید که بر غذای حقیقی ملازمت کند چون
نان گندم پاکیزه که بدان آفت نرسیده باشد و گوشت گوسفند یک ساله و از
میوه ها و ترها که اخلاط سودا ویا خون غلیظ تولد کند دوری نماید و از
میوه ها بانجیر و انگور شیرین اکتفا کند و طعام نخورد الا وقتی که اشتها صادق
باشد و غذا درین وقت منع نکند و بر گرسنگی صبر نکند و چون در بدن
خلطی فاسد پیدا گردد به تنقیه آن مشغول شود و از امتلا دوری نماید
خاصه از غذاهای غلیظ از ابو علی منقولست که امتلا کشنده است خواه از

طعام

طعام و خواه از شراب و چون خطای واقع شود باید که بتقلیل تدارک کند
و از بقراط منقولست که افراط در خوردن و ناخوردن و در چیزی گرم کننده
یا سرد کننده و یا در حرکت خطرست بجهت انکه هر بسیاری دشمن طبیعت است
از جالینوس منقولست که بسیار کسان بواسطه تدبیرهای بد مزاجهای
خوب خود را فاسد کنند همچنانکه بسیار کسان مزاجهای بد خود را
خوب بصلاح آرند از حکیمی عرب پرسیدند که طب چیست گفت
پرهیز کردن و رعایت اعتدال بجای آوردن جالینوس گفته که باید
که غرض تو در همه حالات اعتدال بود و بدترین چیزی ببدن ادخال
طعام بود خاصه تخمه که از غذای بد بود و اگر در شب امتلا واقع شود
و خواهد که خواب کند پیش از خواب حرکتی لطیف باید کرد تا غذا از
فم معده بقعر معده رود و شیخ رئیس گفته که حرکت خفیف بعد از خوردن
طعام غذا را در معده بنشاند و مرویست که در زمان انوشیروان
حکیمی بود از وی سوال کردند که ما را نصیحتی کن که چون بدان عمل کنیم ما را
بطبیب احتیاج نباشد پس آن حکیم ده وصیت کرد اول انکه پیش از انکه بجای
خواب در آید فضلات خود را دفع کند دویم انکه در هر دو روز یکبار بحمام
رود که طعام غلیظ چندان از یکبار نکشد که قوت دارد و بدان نرسد سیوم انکه
در هر ماه یکبار یا دو بار قی کنید چهارم باید که میوه خام نخورید پنجم انکه از مسهل

عادت نکنند و از حوض صابون که جامه پاک گردانند احتراز نمایند و از هم فرو بردن ششم
جماع بسیار نکنند که آب زندگانی را در رحم ریزند هفتم جوانان با پیرزنان مجامعت
نکنند که جماع ایشان چون زهر است هشتم فصد نکنند الا وقتی که ضرور باشد نهم
طعام نخورند الا وقتی که اشتها صادق باشد دهم باید که هنوز اشتها باقی
که دست از طعام باز دارند پس این کلمات را به آب زر نوشته‌اند و بدان
عمل نموده‌اند   اصحاب تجربه گفته‌اند که چیزی چند هست از ماکولات که میان
ایشان در اکله واحده بلکه در روز واحد جمع نتوان کرد گفته‌اند ماهی تازه
با گوشت مرغ جمع نتوان کرد زیرا که خوف آن است که در روده‌ها ان تولد کند
دیابیطس یا سودا انجامد و گفته‌اند که اکل سمک را با مباشرت جمع نکنند که
خوف حدوث لقوه است و سمک و لبن را جمع نکنند که مورث قولنج بود
و لبن و حامض روغن را جمع نکنند که خوف حدوث لقوه است و ماهی سخت
و حامض را جمع نکنند که مورث جرب و لبه و بعد از طعام از شرب آب بسیار
اجتناب کنند که موجب فساد طعام می‌شود در معده و بسیار ایستاده می‌نشست نکنند
که موجب لقوه و صداع است و در حمام مباشرت نکنند که خوف نزول آب در
چشم و باید که در اکله واحده بلکه در روز واحد دوغ و غوره و ... غوره
نخورند و جمع نکنند و همچنین دوغ و غوره با شفتالو و مشمش و انار ترش جمع
نکنند و نمک سوده را با گوشت جمع نکنند و بقول رطبه را با فواکه رطبه جمع نکنند

مگر که

مگر که بقول حریف باشد که جمع کردن جایز است و پنیر و شیر و فواکه رطبه را جمع
نکنند و خربزه را با حامض و قابض یعنی مثل حصرمیه و سکباج جمع نکنند و ماهی
تازه و پنیر تازه با شیر جمع نکنند و ثوم و بصل و خردل جمع نکنند و ماست و عسل
با هم جمع نکنند و از سرکه که در ظرف مسین کرده باشند اجتناب کنند و از شیر
و روغن که در ظرفی که قلعی کرده باشند بوده باشد اجتناب کنند و باید که
نمک سوده با سرکه و شیر نیز زده و با آش اسفیدباج بعض مطبخ جمع نکنند و
گوشت مرغ با ماست نخورند و رطب با ماست نخورند و سیر و پیاز با هم جمع
نکنند و خربزه با عسل جمع نکنند و انگور بر بالای کله نخورند و انار بر بالای هریسه
نخورند   یکی از ستهٔ ضروریه اعتدال هوا است پس باید که چنان هوا
بود که بدن را بلرزاند و نه چنان گرم بود که عرق کند و باید دانست که هر طعام
که لذیذتر بود زودتر هضم شود و از معده زودتر بگذرد و به جگر رسد و بر گهار
و گوشت هر حیوان که در خاییدن صلب بود دیر هضم شود و میوه نیز همچنین است
و حکما گفته‌اند که چون آدمی صحیح بود مزاج وی معتدل بود پس حافظ صحت
را واجب است که از چیزهایی که از حد اعتدال تجاوز کرده باشد دوری نماید که
بنای حفظ صحت بر اعتدال نهاده‌اند و اگر کسی تواند که بکلی از میوه‌ها احتراز
کند از بسیاری مرض ایمن گردد و اگر خواهند از میوه‌ها با نخود پخته و انگور شیرین
اختصار کنند و میوه در بالای طعام نخورند و هرگاه که امتلای دماغ شود باید دید که

خوشت فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد مسهلی که مخصوص او بود مستفرغ کند
و در استفراغ مواد فاسده تقصیر ننماید ما تدبیر مشروب بسی معلوم باشد
که آب بجهت آنکه بسیط است جزو بدن نمی گردد بلکه غذای غلیظ را تنک می گرداند
و بدرقه آن می شود تا در رگها بگذراند و به بدن برساند و بهترین آبها آب
چشمه بود خاصه وقتی که آفتاب برآید بر آن تابد و از چشمه بقوت بیرون آید
و برابر شمال گذرد و تیز گذرد و دور از ده و آید و بر شیب و معده تهی فرج درختان
نگذرد خاصه درخت گردکان و انجیر و دور و جوان تنها باشد و بر سنگریزه
گذرد و صافی بود و در وزن سبک بود و سرش پوشیده نبود و آفتاب طعمی
غالب نبود و چون آفتاب بر و افتد زود گرم گردد و چون آفتاب از و
گذرد زود سرد شود و از معده زود گذرد و بر معده سبک باشد از چنین
آب بقدر اعتدال بکار دارد و وقتی که غذا از معده هضم شده باشد چه
اگر پیش از هضم آب خورد غذا را خام کند و خام در رگها بگذرد و سده
پدید آید مگر غذایی که خشک بود چون نان و پنیر که طبیعت بجهت هضم او احتیاج
رطوبت دارد و اندک جایز بود و چون آب خورد آب سرد باید که حکما گفته
اند که آب سرد بعد از طعام قایم مقام گوارش است الا کسی را که معده و
جگر او سرد باشد یا او را علت عصبانی باشد یا سعال داشته باشد
که نشاید و باید که بعد از حرکات سخت یا اعراض نفسانی آب نخورد و وقتی

کواز

کو از جامه خواب گرم برخیزد و وقتی که در حمام گرم بود و بعد از طعام گرم آب
نشاید خوردن در تدبیر حفظ صحت بتعدیل حرکت و سکون بدانکه حرکت بر دو
قسم است حرکت نفسانی و جسمانی حرکت نفسانی آنند که اعراض نفسانی گویند
چون غضب و غم و ترس و فرح و امثال اینها اما حرکات جسمانی که آن را
ریاضت خوانند بقراط گفته که فایده ریاضت بهتر از منفعت دارو چه دارو
که مسهل اخلاط بیک وجه را دفع کند و ریاضت اخلاط فضلی را دفع کند بی
آنکه مضرت ببدن رساند اما گرم و خشک مزاجان را نشاید ریاضت
کردن چنانچه بقراط گفته است که مزاجهای گرم را واجب بود که راحت اختیار
کنند و ریاضت نکشند و اگر ریاضت کشند باید که غذا نرم و لطیف باشد
و ریاضت باعتدال باشد که اگر از اعتدال تجاوز کند رطوبت غریزی تحلیل
پذیرد و موجب ضعف و لاغری بدن شود و اگر بریاضت مشغول گردد و دایم
سکون ورزد بدن را سرد گرداند و بلغم متولد شود و هضم قاصر گردد و حرارت
غریزی ضعیف شود و موجب امراض گردد در تدبیر حفظ صحت بتعدیل اعراض
نفسانی اما فرح روح نفسانی را قوت دهد و خلطها باعتدال باز آورد
و خون را زیاده کند و بدن را فربه کند و باین واسطه همه بدن را موافق
بود اما فرح ناگاه موجب مرگ مفاجات بود و از جمله اعراض نفسانی یکی
غضب بدن را گرم و خشک گرداند و صفرا در حرکت آرد و رنگ بسازد

دو وقت باشد که تب آرد و تنها که از عفونت اخلاط بود و رعشه و غشی آید
و سرد مزاجان را ضعیفه بود اما غم همه بدن را زیان دارد خاصه سرد
مزاجان را و در کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود هم آن باشد
که دق پیدا کند و سرد مزاجان را سردتر گرداند و حکم ترس و فزع و وهم
و غم نزدیک است بهم در تدبیر حفظ صحت بتعدیل استفراغات و احتقان
و انواع استفراغ کسانی را شاید که بدن ایشان قوی بود و خون در تن
ایشان بسیار بود و رنگ و روی ایشان سرخ بود و رگها سطبر بود و در جنبش
افراط کرده باشند این قسم کسان شاید که باستفراغات مشغول شوند
اما پیران و کودکان و ضعیف مزاجان را و لاغران و کسانی که معده و جگر
ایشان ضعیف بود لعینه و استفراغ مبالغه نکنند مگر که ضرورت بود و در
تابستان و هوای گرم فصد نکنند و در سرما سرد نیز نشاید رگ زدن و
همچنین اسهال و استفراغ اما حجامت را فواید بسیار است مسامها باز
و از بدن فضلاتی چند که قوت دارد و بدان برسد دفع کند و حرارت غریزی
را بر افزاید و بدن را پاک کند و بادها بشکند و خشکی نماند و اسهال
باز دارد و رنگ روی سرخ کند چون باعتدال بود و اگر از اعتدال تجاوز کند
روی را زرد کند و حرارت غریزی را ضعیف کند و غشی آرد و تب آورد
و گرسنگی بکام نرود و وقتی که سخت سیر باشد نرود بلکه غذا تناول کند تا

هضم معده می باید بعد از آن بحمام رود و چون فایده حمام تحصیل کرد و اکنون بدن از
هوای آن حرارت لطیف اکتساب کند باید که عرق بسیار نکند و آب را معتدل
سازد و چون از حمام بیرون آید بروغن گل بادام یا روغن گل کدو بدن را
چرب کند و بخواب مشغول گردد و بعد از خواب شربتی مفرح مقوی چون شربت
حماض و عرق بید مشک تجرع کند در تدبیر حفظ صحت بتعدیل خواب و بیداری
ابو علی گوید که فایده خواب آنست که حواس ظاهر و باطن را سکون بخشد
و در هضم زیادت کند و همه خستگیها زایل کند و خواب خوب آنست که
بعد از هضم طعام باشد و اگر غذا از معده فرو رفته باشد قدری حرکت
کند تا غذا از معده فرو رود بعد از آن بخواب رود و بر گرسنگی خواب نکند
و از خواب روز احتراز کند و بهتر آنست که اول بدست راست خوابد
بعد از آن بدست چپ و بر شکم خفتن هضم را نیک باشد و بدترین
خواب پشت باز خفتن است که رنجهای مختلف آرد مثل سکته و فالج و کابوس
و از بیداری بافراط دوری کند که دماغ را ضعیف کند و چشم را تاریک
کند و اشتها زایل کند در تدبیر حفظ صحت در فصل بهار بقراط گفته که در فصل بهار
خون زیاده گردد و از آنچه باید زیادتی کند و در جوشش آید و در رگها از فراخ
گردانید و در اعضا ریزد و موجب رنجها گردد پس بر حافظ صحت واجبست
که بتنقیه بدن مشغول گردد جالینوس گفته هر کس در بدن او فضول بسیار متولد گردد

باید که در اول بهار به تنقیه مشغول گردد پیش از آنکه خلطها در بدن منجمد گردد و در زمستان
بگدازد و باعضا ریزد و موجب رنج و الم گردد و در فصول بهار از هر چه
تیز و شور بود دوری جوید و هر چه گرم و تر بود نشاید بکار داشتن چون
مزاج فصل بهار گرم و تر بود و تری زیاده که در بدن دارد از اعتدال بدر برد و بیشتر
غذای لطیف باید و میل بچیزهای معتدل باید نمود و زود هضم و از امتلا پرهیز
کند و شربتهای سرد بکار دارد **در تدبیر** حفظ صحت در فصل تابستان از آنکه
هوای تابستان گرم و خشک است درین فصل میل بچیزهای گرم و تر باید کرد
و غذا اندک و لطیف باید خورد که زود هضم گردد و از معده زود بگذرد
و درین فصل حرارت میل بظاهر بدن دارد و در اندرون کمتر باشد
بواسطه آن هضم ضعیف گردد و احتمال غذای غلیظ نکند پس غذای لطیف
باید چون گوشت بزغاله و مرغ خانگی که بسرکه پخته شود یا با آب غوره یا سیب
ترش و از بقول مثل کاهو و ترههای سرد و از میوهها سیب ترش و شیرین و
آلو و انگور میل کند که شیخ فرموده که درین فصل تقلیل غذا واجب و ترک
ریاضت کند و آسایش اختیار کند و جامهای تنک و نازک و سبک نرم
پوشد و درین فصل جماع مضر بود و از قی و اسهال و شرب دارو اجتناب
باید کرد **در تدبیر** حفظ صحت در فصل خریف درین فصل جهد باید کرد که از امراض
مختلف ایمن گردد و باید که غذاهایی که اخلاط محموده از آن تولد کنند بکار دارد

غذای

غذایی که در وی حرارت اندک و رطوبت لطیف بود بکار دارد چون گوشت
گوسفند یکساله و اجتناب از چیزهای خشک باید کرد که طبیعت این فصل سرد
و خشک است اگر درین فصل چیزهای سرد و خشک بکار دارد مزاج از اعتدال
بیرون رود و درین فصل حرارت غریزی بواسطه گرمی تابستان ضعیف شده
باشد باید که از خوردن آب سرد احتراز کند که حرارت غریزی را ضعیف
گرداند و در حمام با آب سرد غسل نکند که دماغ را زیان دارد و موجب نزله
و زکام گردد و استحمام با آب شیرین فاتر کند تا در رطوبت افزاید و بدن را
قوت بخشد و در خانهای سرد خواب نکند که هوای سرد بدن را لاغر
کند و درین فصل از میوهها دوری نماید که از میوه خون تنک متولد گردد
و قابل عفونت و فساد بود و از فساد آن فساد مزاج لازم آید و اگر از
میوه ناگزیر بود بر انگور شیرین و سیب شیرین و کشمش و انجیر و مویز
اختصار کند و درین فصل استفراغ فضول از بدن واجب خاصه
کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک باشد و از قی درین فصل
احتراز کند و شیخ رئیس گفته که قی درین فصل موجب تب بود و در ترطیب
بدن مبالغه نماید **در تدبیر** حفظ صحت در فصل زمستان درین فصل برودت
و رطوبت غالب باشد باید که درین فصل از چیزهای سرد و تر احتراز
کند تا در مزاج برودت و رطوبت غالب نشود و از حد اعتدال بیرون نرود

غذایان که درین فصل بکار دارند گوشت گوسفند یک ساله با داروهای گرم مطبخ و آب
و حلوه عسلی و از فواکه انجیر و فستق و فندق و صباح پیش از غذا بحمام
رود و بنشیند چندانکه بدن از هوا حرارت لطیفه اکتساب کند و چون بیرون
آید جامهای خوش بوی بعود و مشک و عنبر در پوشد و گوشت بریان
و قلیهای لطیف بکار دارد و بقراط گفته که اندرون انسان در زمستان
گرمتر باشد باید که غذا در زمستان غلیظتر باشد از غذای تابستان
و از هر چیز که متولد بلغم بود احتراز کند و از ترها کرفس و کرنب و سلق و
پیاز اختیار کند و درین فصل از قی و فصد و اسهال احتراز کند و همچنین از
جماع الا بقدر حاجت **در حفظ** صحت دل بدانکه حفظ صحت دل از جمله
لوازم است که دل چون پادشاهیست چون بصحت و سلامت بود
جمیع اعضا بصحت و سلامت بود و چون متغیر گردد جمیع اعضا متغیر گردد
و نگاهداشتن او چنان بود که از اعراض نفسانی نگاه دارند و از هر چه
مولد سودا باشد و از مجادله و منازعه و مخاصمه و غضب و حقد و حسد
نگاه دارند که این جمله رنج دلست و هر آن دل که بآنها عادت کند دائم
در رنج بود و فرح معتدل و لذت و راحت اختیار کند و صحبت دوستان
یکدل و گفتن و شنیدن آوازهای خوش شنیدن و نشستن و خاستن
با ایشان غنیمت شمرد و رویهای خوب اختیار کند و اگر گاه گاهی خفقان

احساس کند یک مثقال مفرح یاقوتی در پنج درم شربت حماض و پنج درم عرق
کاشنی ده درم حل کند و بکار دارد و غذا مزوره نارنج یا لیمو یا زرشک باج
خورد **فایده** بدانکه از سی سالگی تا چهل سالگی سن بقاء القوة اشتها و نشو
و نماست و همچنین تا شصت انتها کهولت و بعد از آن ابتدای شیخوخت
و ظهور ضعف باشد **بدانکه** حفظ صحت امری ضروری باشد که بنا
حفظ صحت بر ست است اول آب و هوا دوم ماکول و مشروب سیم حرکت
و سکون چهارم اعراض نفسانی پنجم خواب و بیداری ششم احتباس و
استفراغ **نبذ نکات** یکی آنکه تا معده ات از طعام نگردد تهی و منه ای تمام
از هیچ گونه طعام • شوی گشنه با انتظار تمام • مخور هیچ از آن تا نیابی
زیان • که زان رنج یابی و آزار جان • سیم آنکه هرگز مدار و بکار
مکن التفات و مهر روز کار • که خون است سلطان در ملک تن • چو بشش
روز و شب مگذرد قی بکن • درین کار نیکو تعلل مکن • بهضم لطیف
بسیع صفا • نکو گردد ای عاقل با صفا • بهر شب که خواب
آیدت ای جوان • گذر کن بمرز تو کاهل ممان • ز جانان نقلی و گرمت خوب
که در قول او نیست بی شک عیوب • هر آنکو شراب و شقیدی خورد •
ز روحی برشته بهی نو برد • هر آنکو حجامت کند از قفا • نباید که
ترشی خورد او جدا • هر آنکو بمرز نماید درنگ • کند مقعدش

۵۱۱ بود پسر نیک • هر آن کس که باشد تهی از طعام • کند دست کوتاه آن
نیک نام • مزاجش قوی گردد و رنگ پاک • نه بیند دگر زحمت هیچ
ناک • وگر خود غذا خورد او برگزاف • شود ممتلی و کشد در دوتاف
هر آن کس که او هست ناصور ریش • مداوای او هست گفته به پیش
ز زیتون بگیر دهی روغنی • بخون سیاوش کند مرهمی • سه نوبت
بمالد بناصور خویش • شفا یابد از رنج ناصور ریش بدانکه اوقات
مجامعت وقتیست که قمر در حمل باشد که برج ذکورست غیر اناث و بباید
دانست که منی در غیر مجامعت از خود جدا کردن موجب علت دق می‌شود
فایده اطبا خوبی آورده‌اند که در اول شب جماع نباید کرد که موجب امراض میشود
گردد بلکه در آخر شب خوب باشد و چون فارغ شوند نشسته تکیه باید
کرد بر جانب راست اندک زمانی تا از سنگ گرده و مثانه سالم ماند
و بعد از آن شربتی از نبات یا عسل و مومیایی بنوشد فایده هر که خواهد
که خون گم کند قبل از فصد بدوازده ساعت مجامعت نکند و در آن
روز حمام نرود که مورث الالم و امراض گردد و بعد از فصد هیچ طعام
شور نخورد که موجب جرب و حکه گردد فایده هر که حجامت کند و آب گرم
بر سر نریزد موجب حمی دایمه گردد و باید که بعد از حجامت خرقه تر نهد بر
موضع حجامت اندازد و بعد نخودی تریاق اکبر بنوشد اگر در زمستان

۱۲ اربعین

بود و اگر در تابستان بود سکنجبین ساده خورد • سهر یعنی بار یکی از چشم
بوقت برخواستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و
فراموشی بود قلیا و کباب وی را مفیدست و از سیر و پیاز پرهیز کند
زخیره
فایده مالی نام سوداست و خولی نام خلط است چون خواستند که گویند
خلط سودا گفتند مالیخولیا صاحب این علت همیشه از چیزی ترسان
و اندیشه‌ناک باشد تشنج دوگونه بود یکی با ماده است و
بیکبار افتد و یکی خشک و اندک اندک افتد و در پس استفراغ افتد
آنچه با ماده بود علاج آن مثل علاج فالج است و علاج خشک و گذاردن یک
در برگ کنجد نوع بود اما از جهت تشنج خشک بگیرند بنفشه و خطمی و برگ کدو و چغندر
و در این آب نیم گرم می‌نهند و ثلث علیل برابر روغن کدو و روغن بنفشه
چرب دارند و بگیرند بنفشه و خطمی و هر دو را خشک کنند و بکوبند و بیزند
و بموم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند سرشته کنند و مهره‌های
گردن و پشت او را بااین ضماد کنند نیم گرم و کشکاب دهند با روغن
بادام و شکر و شوربای مرغ فربه و علاج گزاز همین است صفت
داروی که در منی حکاکنند بعد از چهل روز در مرض لقوه چند بید ستر
شحم حنظل فلفل از هر یک جزو و کندش دو جزو کوفته و بیخته با آب مرزنگوش
سرشته کنند و حب کنند و بوقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند و در

بینی افکنند و کندر و فلفل خاییدن نافع بود ان شاء الله تعالی و پودنه و فوذنج خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه بخته روی و کردن معلول بدان سرکه
بمالند و خردل اندر سرکه بسایند و طلا کنند و بمالند بسی نافع باشد و
پوسته جوز بویا و دارچینی و دار و خاصه و در خواب خلت و گوشت روباه
یا کفتار یا خرگوش بپزند و بکوبند و بر سر و پس گردن نهند لقمه و باقی علاج
مثل علاج فالج کنند و بعد از استفراغ غرغره کنند بدین پوره و نوشادر
و پوست بیخ کبر و بیخ و رم بکوبند و بپزند و با سکنجبین عسلی غرغره کنند و تا چهل روز
هیچ دارو در بینی نکنند در لقوه عاقرقرحا بجوشانند و مضمضه کنند که نافع
بود این علت لقوه ناگاه پدید آید و حس ذوق و قوت خاییدن خورها
باطل کرده و باشد که مقدمه فالج بود یا مقدمه سکته و گاه باشد که در
عضلهای گردن آماسی پدید آید و از جمله اختناق باشد و به نوع آن
آماس لقوه تولد کند و گاه باشد که بجنبش ماده زایل نشود و دشوار علاج
پذیرد و اندر لقوه تا چهار روز علاج قوی نباید کرد از برای آنکه خطر حیات
باشد و بعد از چهار روز از این خطر بیرون آید و در فالج نیز چهار روز علاج
قوی نباید کرد و اگر علت سخت بود تا هفت روز لیکن اگر طبع خشک بود بعد از
دو روز حقنه نیز باید کرد و پس از چهار روز ایارج فیقرا دهند ۱۲ و در این
و سر گشتن از غذاهای بخارکننده چون سیر و گندنا و پیاز و باقلا و مانند آن

سعاع

سوختن

بادرونه و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا استفراغ
کنند و اگر در معده خلطی بود قی کنند از پس قی قدری گلشکر با نیم درم
مصطکی و نیم دانگ عود هندی و اطریفل کوچک بکار دارند و اگر دماغ
او ضعیف بود بامداد و شبانگاه پوست جوز هندی با اندک گشنیز خشک
بریان کرده و قدری شکر ۱۲ .:. روز کاری که تر از نزله و زکام
خون کم کن و بسیار در آور حمام .:. و زنیک نمی شوی دو شهر ها کرا
تحلیل طبیعت است و تقلیل طعام ۱۲ چهار عضو شود از چهار میوه قوی
باتفاق حکیمان بدان و یاد کن گیر .:. ولت ز سیب قوی گردد و جگر از انار
چنانکه معده ز آبی سر از انجیر .:. علاج آخر سپوس و نمک گرم
کرده بر این نهند و از چیزهای غلیظ و میوه و خمیر تبه و حجرات پرهیز نماید
فایده و بباید دانست که حمام در اول زکام سرد مضرات و در آخرش
مفید بود و در زکام گرم در اول و آخرش مفید لیکن هریک مناسب آن
باید و نزله گرم را شراب خشخاش و سرد را برگ شفتالو منع کنند و
اگر بسینه بریزد اگر نزله شور بود یا تیز واجب بود منع آن زیرا که در آن
خوف سل است سیاه دانه بریان کرده یک شبان روز در سر از خود بیابند
بوی کنند که ماده را بجانب بینی کشد که اگر بینی گرفته بود چنانچه نفس از
دهان باید زد ... باید زکام و نزله سرد و سرفه علامتش ماده که از

زبدة العلاج

که از بینی آید غلیظ باشد و به دشواری فرود آید علاجش قسط و شونیز و لادن و عود
هر کدام که باشد دود می کنند و تخم کتان بریان کرده کوفته با اندکی پلپل با انگبین
سرشته و اندکی می دهند و شونیز سرکه تر کرده می بویند و هر بامداد شراب
زوفا یا معجون زوفا تمام دهند و اندر گلاب انجره بستی و سوز منتق و تخم
بادیان می پزند و با عسل می خورند و گلنگبین عسلی با شراب زوفا سود دارد
چهاردارو چشم خاشاک کرد بزر قطونا عنزروت سماع عنزروت با نبات
حلایه کرده در دیده می کشند و مجرب است زکام گرم نشانه‌اش آنست که آنچه
از بینی فرود آید رقیق و سوزان باشد و بینی را بسوزاند گلاب دهند و
سپستان و تخم خشخاش با دو آنچه سود دارد و بعد از سه روز رگ زنند
و اگر بسته فرود آید شراب زوفا و گلاب دهند زکام سرد آنچه از بینی
فرود آید سطبر بود و دشوار فرود آید از دمن گرم بر سر او نهند تا دماغ را
گرم کند و از آب باز دارد و قسط و شونیز و لادن یا عود بسوزانند و دود
آن به بینی برکشند و شربت زوفا یا معجون زوفا می دهند و در گلاب انجره
خشک و مویز و تخم بادیان و پر سیاوشان و بیخ سوسن می پزند و با انگبین
می دهند با فایده معجون دقی مویز دانه بیرون کرده بیست درم زعفران
سنبل تلخه دارچینی دارشیشعان از هر یک یک درم قصب الذریره قثاء
اذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم و چهار درم انگبین و

سماع

شانزده

شانزده درم مقل را با مویز بکوبند و با انگبین سرشته و بر پشت چشم بگذارند
شربتی یک درم با شراب زوفا [illegible] گل قرطم که عصفور گویند بسایند و با زرده
تخم مرغ عجین کنند و بر روی پنبه گذاشته بر پشت چشم گذارند نافع است
سماع مغز تخم هندوانه بکوبند و با شیر دختران عجین کنند و بر روی پنبه گسترده
بر پشت چشم طلا کنند [illegible] رمدی که از اثر موی بهم رسد در اوایل آن همچون
مقراض سر می کشد قهوه خوردن و آشامیدن و غذا شلغم [illegible] خشخاش
و چون امتداد کند فصد قیفال جانب موافق باید کردن و از ماست و غیره
اجتناب باید کردن و پنبه [illegible] چراغ داشتن تا سیاه شود و بر روی
چشم نهادن و سه نوبت و در نوبت سیوم بستن و گذاشتن عن قول
میر عنایت الله حکیم شیرازی صاحب مطلق [illegible] باید که از دود و
غبار و سرما و گرما [illegible] و در یک جا بسیار نگاه کردن
بی آنکه نظر از آن بگردانند و مجامعت احتراز نماید مگر آنکه او [illegible] باشد
و استفراغ آن عادة بوده باشد و از گرسنگی مفرط و [illegible]
در غش و از چیزهای بخارناک مثل سیر و پیاز و کرنب و شوربای بسیار
بسیار [illegible] شبکوری این علت از رطوبت
است [illegible] باید خوردن و [illegible] خواب سودن و با آب بادیان و جگر
بز بر آتش کنند تا کف برآرد و آن کف را بمیل بچشم درکشد و هیچ چیزی

نخوره و در روز کوری علامتش آن بود که هر دو چشم یکسان بود و در وقت سیری
و گرسنگی بهتر باشد چون بدین صفت باشد مسهل باید خورد و قی باید کرد
مسهل حب شبیار در خارش چشم اگر چشم بسیار خارد و آب غوره چکانند
و طلاهای خنک بر پشت چشم نهد و مغز سر را سبب گرداند بگلاب و شیر
و کاسنی و طعام بی گوشت خورد و شربت خشخاش مفید بود و گاهی بلیله
زند بگلاب زند و بچشم کشد و طبع را نرم دارد و گلشکر خوردن نافع
است در انتشار انتشار فراخ شدن چشم است و هر چند به تنگ باشد
روشنایی چشم بیشتر باشد و هر چند فراختر باشد کمتر تواند دید
اگر سبب آن زخمی و ضربی باشد و یا از جایی افتاده باشد و یا چیزی
در آمده باشد ارد باقلا با گلاب و آب به بر پشت چشم باید نهاد
و اگر بسبب آنها نباشد که گفته شد حب توقیا باید داد و تا دماغ را صافی
کند و اگر از خواب بیدار شود و چشم را نتواند گشود باب گرم شسته
شود و بگل بنفشه ضماد کند در غلظت پلک چشم اندر وقت چیزی
خوردن و بعد از اکل طعام خفتن احتراز کند فایده در ریش چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
باب عسل و شیر دختران بشویند و شیاف کندر می کشند حض اشتر و مردسنگ
حمه حمه کند عنزروت زعفران در هاون بیحق بلعاب الحلبه و یشیف من منصوری محمد

دیگر

دیگر باره جرب آنست که اندرون پلک درشت بود و با خارش و آب ریختن بود
یا جوشش کند بجای خرد که سر آن سفید بود و پوستی تنک از آن باز می شود
یا بجای بصورت دانه انجیر بود و نشانه جرب در کوچشم از جانب بینی بود که
ناصور گردد و هر گاه دست بر پلک زیرین نشیند چرک بیرون آید علاجش فصد
کردن اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه و شیاف جرب بکار دارند
و اجزای آن اینست صبر کندر انزروت دم الاخوین سرمه اصفهانی از هر
یک جزو از هر یک یکدرم شیاف ساخته باب سوده در چشم کشند بعد از آنکه
از چرک پاک کرده باشند و بدین دارو صحت نمایند ریش ها چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
باب عسل و شیر دختران بشویند و دمعه یعنی پر آب بودن چشم و سیلان
آن علاجش اگر بدن ممتلی بود تنقیه کند و سرمه و توتیا با هم ضم کرده بچشم می کشند
و از میوه ها و شورباها پرهیز نماید و بر شفتالو در این باب حاصل انفع
است زهره جهت دفع رعاف بگیرند آب بادروج و آب برگ خرفه و یا
کافور در بینی چکانند و یخ در دهان گیرند و تخت رگ قیفال بزنند
خون شقاری بگیرند قصد حاجت از آن جانب که خون آید و هیچ چیز ابر
آن نیست که سرگین تازه خر بفشرند و آب آن در بینی چکانند و طلا کنند
جهت جوشش دهان سماق گشنیز ناشسته گشنیز تخم خرفه گشنیز عدس

مقل یک مثقال صندل سفید سوده یک مثقال خبا یک مثقال کشنیز خشک یک مثقال کافور
یکدانگ کوفته بیخته بدندان پاشند ه بوی دهن اگر از معده بود اطریفل
کوچک و شراب افسنتین و ایارج فیقرا و رزند و آکوی خام و بچه دوا
الفواکه سود دارد و اگر از بن دندان بود بخلال و مسواک پاک کنند ه معجونی که بوی
دهن را خوش کند برگ مورد تر و مویز بی دانه برابر بکوبند و هر بامداد
قدری بخورند ه گرانی زبان سبب آن یا خشکی بافراط باشد یا تری بافراط
اگر بسبب خشکی باشد علامت آنست که با استفراغ افتاده باشد یا
تبها محرقه بود یا چیزهای ترش قطاع بسیار خورده و علامت تری علامتهای
فالج باشد اما اگر بسبب خشکی باشد بشیر خر و بطبیخ حلبه و طبیخ انجیر
غرغره باید کرد و بناگوش بروغن بنفشه باید مالید و اگر بسبب استرخا باشد
علاج مثل علاج فالج باشد و استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و بکار داشتن
ماء الاصول و هر روز نیز زبان بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده
بمالند ه چون زبان گران شود و دیگر تن سلامت باشد نوشادر و
فلفل و سپندان و عاقرقرحا و بوره و نمک هندی و مرزنگوش بجوشانند
و مداوم بآن غرغره کنند و این اجزا کوفته بران مالند و اگر کودک باشد
زیر زبان آورد اندک بباید برید تا سخن آید و بعد از بریدن اندک نمک
بدان باید مالید والله اعلم باب اندر سفید کردن دندان چون چوب شفتالو

مسواک

مسواک کنند دندان هرگز نشیند چون سداب با روغن زیت بجوشانند
و در بناگوش طلا کنند درد دندان ببرد چون سداب با مویز بکوبند همین
عمل کند چون بدان طلا کنند و چون مرزنگوش را با سرکه بجوشانند
و بر دندان نهند درد ساکن کند و چون مرزنگوش بجوشانند و بر سر نهند
درد ساکن کند و چون آب چغندر و سرکه و گلاب و کافور با هم بیامیزند و بر سر نهند
درد سر ساکن کند ه ترکیدن زبان اگر زبان ترکد پستان در دهان گیرد
و لعاب بزر قطونا جرعه جرعه می خورند و اگر زبان گران شود بکیز نوشادر
و عاقرقرحا و فلفل و خردل متساوی بکوبند و به بیزند و در بن دندان می مالند
و لعاب آن را می ریزند بآن ه درد خون آمدن از بنهای دندان گل سرخ و بلیله
و گلنار کوفته بر آن بپاشند یا بمالند و با آب مورد و گلاب مضمضه
کنند و از شیر خیار چنبر خایند ه درد دندان اگر با سرد بود
شود رگ زنند و حجامت کنند و با آب انار و حب شبیار و طبیخ گزرزد
و سرکه و گلاب مضمضه کنند و چهار رگ نافع است و عاقرقرحا و فوه
در میان هم گیرند و دندان بر آن می نهند و اگر با گرم آرام گیرد
ایارج فیقرا دهند و شحم حنظل و سقمونیا در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند ه داروی دندان جنبنده توتیا و شب یمانی و سماق و گل سرخ
پوست انار و زرشک و استخوان سوخته و زنگ و گلنار و مازو و گرمازو هر یک بر یکدیگر

بکوبند و به پزند و در بن دندان مالند داروی که دندان سوراخ شده کرم خورده
بکدرد کند نافع باشد و در سوراخ آن گذارند ساکن شود شونیز بریان
کرده بکوبند و با سرکه بیامیزند و لبریشند و در کاواک دندان گذارند درد ساکن
کند و اگر در سوراخ دندان کرم باشد تخم کتان و تره ایضا برابر بکوبند و گرد
و لبریشند و دود کنند کرمها بریزند در مرض خناق اگر خون غالب بود رگ
زیر زبان یا قیفال بزنند و بر ساق حجامت کنند و اگر درد صعب بود شیر
تازه و شراب بنفشه غرغره کنند و با خرابت بادیان و خیارچنبر و منیجه
غرغره کنند و اگر ماده بلغمی بود حلبه و انجیر بپزند و خمیر ترش در وی حل کنند
و غرغره کنند و چون گشاده شود درم بر آید با آب گرم و روغن گاو غرغره
کنند تا پاک شود و سلیمان از غوانی کرده برگردن افعی ببندند دفعه از آن
بگردن بیمار ببندند نجاحت خناق را زایل کند و غذا آش جو دهند فی علق
علق که بحلق شخصی فرو رود باید که چند نوبت سرکه و خردل غرغره کنند
تا بیرون آید و اگر بشکم فرو رفته باشد علاج او علاج حب القرع
کنند * در بر دن آمدن خون از حلق یا سعال گل ارمنی گل مختوم در
عصاره برگ لسان الحمل یا در عصاره برگ خرفه دهند در حالی که خون
بر آید و مقدار یک درم کند سوده بسه دفعه بدهند و سرطان نهری در گلاب
پخته بخورد و سفوف الطین نیز معتبر است * در خون آمدن از گلو اگر

برنج وقتی باشد خطری دارد و گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و خون سیاوشان
اندکی کوفته و بیخته با شربت به یا شربت مورد بخورد و مزوره با سماق و زرشک
و آب غوره و عدس مفید است و قرص کهربا با شربت به و گلنار مفید است
و صندل و گلاب و گل سرخ بر سینه طلا کنند که مفید است حبی که سعال
مزمن را دوی را که منع خواب کند دفع کند مر و میعه و افیون حب کنند
در دهن گیرند اما از مخصوصات قابضات بر حذر لازم بود نوعی دیگر زر قطونا
بنفشه از هر یک پنج درم پرسیاوشان ده درم بسه رطل آب بپزند تا
به یک رطل آید و با خمیره بنفشه سه نوبت بخورند معجون که سعالی که باعث
و خلط آمیخته باشد سود دارد پرسیاوشان ده درم بادام تلخ پنج درم
تخم خربزه مقشر ده درم ایرسا سه درم تخم کرفس دو درم رازیانه
خطمی با زرد او نه از هر یک پنج درم بالعسل بسرشند قرص خشخاش که سعال
نزله و نفث زرد و باریک و سل را سود دارد خشخاش سفید دو دانگ
ده دانه عناب و تخم خربزه از هر یک سی درم و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از
هر یک پانزده درم بلعاب بزرقطونا بسرشند و اقراص کنند و شربتی
سه درم بشراب خشخاش یا با آب جو ۱۲ فایده انجیر و جوز مغز صاحب
سعال کهنه را مفید بود برای آمدن خون بسفه گل ارمنی در عصاره برگ
خرفه و عصاره برگ لسان الحمل صلایه کرده می دهند و چون خون آغاز کند

ضماد کنند دو درم تخم لسان الحمل سوده در عصارهٔ برگ او یا در عصارهٔ بادروج
بدهند و یک درم طباشیر با پیه خرگوش در آب نهند و با اقراص الطین دهند
گل ارمنی و مختوم و گل سرخ از هر یک چهار درم کهربا حب الآس از هر یک
شش درم سرطان پانزده درم کثیرا طباشیر شادنج عدسی مقشور از هر یک
پنج درم گل سرخ چهار درم صمغ عربی رب السوس از هر یک هفت درم
خرد بسرشند یا بعصارهٔ گل تازه یا با آب باران و سرطان هر روز در کشکاب
می دهند و حریرهٔ نشاسته و برنج و باچه نیز مفید بود ۱۲ پرسیاوشان
را عطاران کرملا شوشیر می گویند ۱۲ بدانکه جگر را هفت قوت است
چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و مولده و نامیه چنانکه
جاذبه آب خویشتن می کشد و ماسکه آن را نگاه می دارد و هاضمه او را
طبخ می کند و دافعه ثفل را می دهد و غاذیه از آن کیموس سازد یعنی
مایه آنچه خواهد و مولده از شاخ بیرون ره کند و نامیه او را نامی دهد
من کتاب اخوان الصفا ۱۲ قرصی که بجهت خفقان و غشی بکار دارند مصطکی
عود و درچینی و سنبل و جوزبوا و کبابه و قاقله و پوست ترنج از هر یک
یکمثقال مشک و عنبر از هر یک دانگ بشراب ریحانی قرص کنند ۱۲
اگر طپیدن دل بسبب حرارت باشد از چربی احتراز کنند و رگ باسلیق
گشایند و خون چند نوبت کم کنند و قرص کافور درین مرض مفید بود و آب

سیب ترش و آب غوره و دوغ نیز مفید بود و اگر سبب آن حرارت نبوده
باشد عرق گاوزبان و شربت سیب و گوشت گوسفند و مرغ و تیهو
تذرو و دراج و کبک و زردهٔ تخم مرغ مفید است و اجتناب از شیرینی
درین صورت لازم نیست ۱۲ معجونی که میل خوردن گل برطرف کند
بلیله هلیله آمله جوزبوا مصطکی قاقله زنجبیل کبابه بعسل بسرشند و پیش از
طعام بخورند بقدر جوزی ۱۲ رشتهٔ نان که هیضه را ببرد و قی باز دارد
ترش آب بگیرند و یک شب بگذارند و بزنند تا بقوام آید و شاخی چند
نعناع در وی اندازند و رب سیب و به نیز چنین سازند قرصی که قی
باز دارد گل و طباشیر از هر یک یک درم سماق سه درم بسرکه بسرشند
قرص کنند دوایی که دفع قی دم کند گل ارمنی صمغ عربی گلنار کندر دم
الاخوین برابر بسرشند سه درم برب به استعمال کنند قرص عود که قی و
غشی را ببرد کندر سه درم گل و عود هندی و قرنفل و شکر و سنبل
طین خراسانی و طباشیر از هر یک یک درم کبابه دو درم قرص کنند شربتی
یکمثقال برب انار یا سیب استعمال کنند ۱۲ نزف الدم یعنی خونی که از
حلق آید علاج آن آب علف بارتنگ بجوشانند و غذا باچه پخته
صمغ عربی به و پاشند و بی نان خورند تا سیر شوند و آب و عرق بادرنگ
با سرکه آشامند و آش انار خورند و شربت انار مناسب است درین

مرض ورک صافن زدن خوبست ۱۲ حب دودهای آدمی اندر معده شش نوع است
کردم آنرا جمله در یک بیت منظوم ای حکیم ۞ اولش اثنی عشر پس صایم و انگه دقاق
از پس آن اعور و قولون و انگه مستقیم ۞ نوعی از دو نوع هست که سبب آن
تولد کرمان بود اندر روده و تحلل کرمان نشان کرمان زردی روی و سستی
ضعف او زود گرسنه شود و بی طاقت بود از بهر آنکه غذای او را کرمان
خورند در روده او و اگر نخورند گیرند بدین سبب تحلیل یابد و نفس گشتن
بر بر آید بگیرند ترمس و سرخس و قنبیل از هر یک پنج درم شربتی پنج درم در دوغ
تازه بوقت گرسنگی بدهند و بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم ترمس
هلیله و خرما و جوز مغز از هر یک هفت درم بکوبند و بسرشند این حلوا یک
شربت بود و بوقت خواب خورند و بخوابند و بامداد استفراغ نیکو کنند
و شب دیگر شربت ایارج فیقرا اعلی بدهند تا روده از باقی پاک شود
اگر زود زود می آید پس از استفراغ یک هفته هر بامداد چهار درم [illegible]
بخورند ناشتا و از جهت کرمان خورد بگیرند صبر و زهره گاو و آب پودنه
برابر و فتیله آلوده کنند و به خویشتن بردارند و طفل را برگ شفتالو کوفته
بر شکم نهند و شونیز بسیار کوبند و بر شکم و ناف طلا کنند ۱۲ حب
بیرون آمدن مقعده گل سرخ عفص الثعلب عدس سماق نار پوست بکوبند
صفت شیاف که کرم معده را بکشد برگ شفتالو صبر سداب کوفته

و بپخته شیاف سازند و عمل کنند ۱۲ اطریفل از جهت صاحب حب القرع
بگیرند برنگ کابلی مقشر ده درم تربد حب النیل و قسط از هر یک پنج قنبیل و
تخم حنظل و سعد و وراسن از هر یک سه درم و نیم بکوبند و به بیزند و
با انگبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم در جمله افسنتین و افتیمون
و نعناع و شونیز و قرمانا و پودینه جویباری خوردن و ضماد کردن کرم را هلاک
کند و بیخ او را پاک کند ۱۲ از جهت زحیر زرده تخم مرغ خام با روغن گل بیامیزند
و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی و اسفیداج به آن بسرشند و طلا کنند ۱۲
سفوف جهت بیخ و اسهال تخم خطمی مقشر بریان کرده پنج مثقال تخم خیارین مقشر
بریان کرده پنج مثقال نشاسته بریان کرده ده مثقال صمغ عربی بریان کرده ده
مثقال گل ارمنی ده مثقال همه را کوفته و بیخته دو مثقال از آن با پنج مثقال
رب مورد و رب به شیرین یا جیزه خشخاش سرشته بلیسند و اگر رب
حاضر نباشد قدر سفوف کرده قدری آب گرم در عقب آن بیاشامند
فایده ۱ اسهال که از سردی باشد و ضعف معده کندر با سعتر و مصطکی دو درم
بریان کرده و دو دارچینی و تخم زرشک و بقدر حاجت قند بکوبند و چنین
خورند و نیز اگر بر خشکه پلاو باشند و خورند نافع است مجرب ۱۲ فایده
صفت سنگ مثانه خوردن آب نخود سیاه موجب ریختن سنگ مثانه
است ریوند چینی تناول کردن اندک از آن زایل کننده است شونیز را

سنگ مثانه

گرده با عسل مخلوط سازند و بخورند و بر بالای آن اندک آب گرم بیاشامند
تقویت کند زیتون بنی اسرائیل را بسایند و بقدر یک نخود با یک فنجان
آب گرم بیاشامند مثانه را پاک کند و مجموع اینها که مذکور شد سنگ
بریزاند ❊ در ❊ احتباس و عسر بول شربت و شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و
غذا یک وقیه نخود در دیگ کنند و طبخ کنند طبخ تمام و بعد از آن نخود و پخته را
بیرون کنند و برنج در آن آب اندازند و شله بپزند با اندک شیره
مغز بادام و بخورند نافع است ❊ در تقطیر بول یکمثقال کندر بکوبند و با آب
سرد بیاشامند نفع کند و اگرچه صاحب سلس باشد و مداومت با گل
سیر کردن نفع کند خصوصا پیران را و هر روز یکدرم خولنجان خوردن مثانه
را گرم سازد و قطع سلس البول کند اگر خرگوش را پوست ناکنده بسوزانند
و مقدار یکدرم از وی تناول کند دفع کند سلس را ❊ دافع بول بوز زنجبیل
قرنفل سه مثقال تخم تره تیزک سه مثقال کندر یکمثقال عسل سی مثقال معجون کنند و
هر شب نیم مثقال فرو برند و از هندوانه و شفتالو و خربزه و تمامی آشها احتراز
نمایند و اکثر اوقات قلیه و کباب و زرده تخم مرغ تناول نمایند باب جماع
بهترین وقت مجامعت آنست که طعام از معده نازل شده و هضم اول بعضی
یکسان نیست بعضی را زودتر و بعضی را دیرتر شود و این وقت را معین
نتوان کرد ولیکن بتقریب توان گفت که کسی را که عادت طعام خوردن یکبار باشد

دون

وقت خوابیدن مردمان وقت او باشد و ابو علی گوید که وقتی که همه طعام هضم
شود و در معده نباید گردید یعنی آن وقتی که گرسنه بود و دیگر می باید که شهوت صادق
بود و از پس ماندگی و ریاضت و غم و بی خوابی نباید کرد و مدت میان جماع
گفته اند سه روز باید از بهر آنکه غذا کمتر از این منی نشود و احوال همه کس درین
باب یکسان است اعتماد بر شهوت صدق و بر امتلاء اوعیه منی باید کرد زیرا که
قوت مجامعت بقوت اعضاء رئیسه تمام شود و اعضاء رئیسه دماغ و دل و جگر است
و اگر دماغ ضعیف بود شهوت جماع نبود و آلت سست بود و حس و حرکت باطل
بود ❊ در ضعیفی قوت مجامعت محرور مزاج هر چند داروهای گرم بیشتر بخورد
ضعف او بیشتر می شود ولکن از دوغ تازه و خیارات و از امرود و نخود خام
در آب خویس خورده و فشرده قوت یابد و قلیه جزر که در وی باقلا بود و از
زنجبیل و دار چینی کنند و معتدل مزاج را نیز مقوی بود و مبرود مزاج را قی
کردن بسیار نافع است و نوشدارو بسیار نافع است غذا قلیه خشک
و دار چینی و کباب و خولنجان برای گرده نافع بود ❊ در شناختن آنکه
بچه در شکم مادر مونث یا ماده را آنکه آب مرد گرمتر و قوی تر از آب زن بود
اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتد در شهرهای سرد فصل زمستان روزی
که باد شمال آید فرزند همه نرینه تولد کنند زیرا که حرارت میل اندرون دارد
و گفته اند که اگر جماع روزی اتفاق افتد که زن از حیض پاک شود فرزند نرینه

بود و تا پنج روز همچنین بود و از پس پنج روز تا هشت روز ماده بود از پس هشت روز
تا پانزده روز نرینه بود و از پس آن خنثی باشد زنی را که حمل او ماده بود
و نرینه از سوی راست به پدید آید و لیکن قوام تر باشد و لون شیر پستان
سبزی گراید نه بسیاهی و نبض دست راست او ممتلی تر و مستوی تر بود
چون ایستاده بود و خواهد که حرکت کند نخست پای راست را حرکت
دهد و چون برخیزد اعتماد بر دست راست کند و حرکت چشم راست او
سبکتر بود و نرینه از پس سه ماه بجنبد و ماده از پس چهار ماه بجنبد اگر نرینه
ضعیف بود احوال مادر او مثل احوال زنی بود که از ماده آبستن بود ۱۲
باد باصور بادی بود غلیظ در ناف گاهی بجنبد و قضیب فرود آید و گاهی
بسر پهلوها و کتف بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی قولنج آید و درد دل
قرار دهد و صاحب این باد را در وقت برخاستن و نشستن از بندهای زانو
و غیر آن آواز آید صفت حب نافع بلیله سیاه بلیله آمله شیطرج هندی
عاقرقرحا نوشادر فلفل دار فلفل تخم کندنا مثقال برابر همه مثقال را در آب پیاز
حل کنند و داروها بآن ضم کنند و شربتی سه درم هر هفته ۱۲ بدانکه از بامداد
تا چاشتگاه هر ساعت پادشاهی در بدن خون را بود اگر در آن وقت
حال بیمار را بتر بینی خون او را کم کنی یا از عدس خوردنی با وی بهی و از
چاشتگاه تا نماز پیشین پادشاهی صفرا را بود چون در آن وقت حال بیمار را

بتر بینی علاج او سردی و تری بود و خشکیها از وی دور باید کرد و از نماز پیشین
تا میان دو نماز پادشاهی سودا را بود اگر در آن وقت بیمار را بتر بینی علاج
بگرمی و تری باید کرد و سردی و خشکی از وی دور باید کرد و از میان دو نماز
تا شبانگاه پادشاهی بلغم را بود در آن علاج بگرمی و خشکی باید کرد و در علتی
که بیمار را شب رنجور کرد و از سردی و خشکی بود بگرمی و تری علاج باید کرد
و چون آدمی بامداد برخیزد و دهان او شیرین بود علامت زیادتی خون
بود و اگر شور بود و یا آب دارد علامت بلغم بود و اگر خشک بود علامت سودا
بود و اگر تلخ بود علامت صفرا بود ۱۲ دفع تب اگر کسی را تب آید بنویسند
سه پاره شکر و هر بامداد ناشتا یکی از آن بخورد نافع بود اول الم
الله لا اله الا هو الحی القیوم دوم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم سیوم و عنت
الوجوه للحی القیوم ۱۲ داحس آماسی بود که در بن ناخن پدید آید علاج
فصد باید کرد و بزر البنج و افیون و بزرقطونا بسرکه سوده طلا کنند و
خرقه تر کرده با آب سرد بر سر آن نهند و هر ساعت تر می کنند آن خرقه
را که بر سر وی پوشیده باشد و باز می پوشند ۱۲ اگر روی بشاید که گوشت
کوفته شود خاکه سرخ و مضمحل گردد باز و کوفته هفت نوبت از دوال بخته
و موم و شیر بخت موم را در روغن کرده جباله که سفید است و بعضی گویند که
باز روی نشسته می باید بواسیر دفع ضربه و سقط مومیائی بر روغن گل کذا اخته مبالغه

نکرده و اگر ترسیده باشد مالیدن و خوردن آن هر دو نافع است مهاج ۱۲
گویند سگ دیوانه جراحت او را نباید گذاشت که درشت شود و محجمه باید
نهادن و مکیدن و مدت چهل روز جراحت گشاده باید داشت و گذاشت
تا زهر بالا آید و بمطبوخ افتیمون طبع را نرم داشتن و تریاق فاروق
باید دادن و جگر همان سگ دیوانه که گزیده باشد خوردن سود دارد و
ذراریح خوردن نهایت سودمند است و اگر خواهند که بدانند
که سگ دیوانه بوده است قدری خمیر در آن موضع که سگ گزیده باشد
چسبانند و بخورد سگ دهند اگر سگ دیگر نخورد دیوانه بوده است و اگر بخورد
خروس دهند و بمیرد دیوانه بوده است ۱۲ صفت مومیائی آدمی که در جاها
چنین می گیرند آدمی بن سرخ موی سرخ چشم سرخ را می گیرند و بعد از آن
مار افعی زنده می آرند و بر او رها می کنند تا او را می گزد بعد از آنکه این شخص
بدین صفت بمیرد او را سه شبان روز سرنگون می آویزند بعد از آن
فرود می گیرند و در تابوتی از آبگینه می گذارند و عسل شهد بر او می ریزند و در سر
کوهی که محاذی آفتاب است می برند بعد از سیزده سال سر تابوت می گشایند
و دیگر عسل می ریزند تا سیزده سال دیگر همچنین تا سال چهلم بعد از آن
بیرون می آرند مومیائی حیوانی باشد ۱۲ عنبر بهترین شهل اشهب بود
بعد از آن ازرق و بعد از آن زرد گرم بود و مقوی دماغ و حواس و دل است و

مفرح روح و قوت دهد و چون یکدانگ از آن بخورند و لیکن با شش نقصان دارد
اصلاحش بو کردن کافور و خیار کنند و حکیم اسحق گوید که بر روده نقصان دارد و
اصلاحش بصمغ عربی کنند ۱۲ عقرب کژدم را گویند نر و ماده قوی است آن
ماده و علامت نر آنست که باریک و ضعیف است و ماده قوی و فربه تر
و خشک است و روغن او و روغن گوشت او نافع است و چون عقرب را
بشکافند و بر محلی که نیش زده باشد نهند درد ساکن شود و روغنی که عقرب
در او جوشیده باشد همین حکم دارد و یکدانگ از عقرب سوخته دافع ریگ
مثانه بود و نیم درم از آن گزندگی مار را سود دارد و طریق سوختن او آنست
که چند عدد از او در دیگ مسین کنند و در خمیر گیرند و سرش بگل گیرند و در تنوری
بچوب تاک گرم سازند بغایت و آتش بیرون کنند و دیگ را در
تنور نهند و سرش بگیرند یک شب بعد از آن بیرون آرند و سرد کنند و
عقربها بیرون آرند و در ظرف آبگینه کنند از آن زمان خاصیت بدهد ۱۲
عود قریب هفت قسم است بهترین هندی بود و خاصیت هندی آنست که
دفع نیش کند و قماری سیاه و نیز خوب است و عود گرم و خشک است
سده بگشاید و مقوی دماغ و حواس و دل است و مفرح است و از تعفن
عفنی از معده بدر کند چون نیم درم از آن بخورند لیکن عرض دماغ که از گرمی
باشد بو کردن او مضرت رساند غراب عضلات سینه و شش خوب است

و خون را می بندد و آب کرنب در دیگ باشد سردی و تری دارد و حدت
معده را تسکین کند و سرفه که از حرارت باشد دور کند و خشونت سینه
دفع کند لیکن بلغم پدید آرد و دیر هضم شود اصلاحش به کشمش کند فجل ترب
را گویند تخم او بقوت تر است بعد از آن پوست او بعد از آن برگ او بعد از آن
گوشت او گرم و خشک است برود الثعلب داء الحیه موی بیرویاند گاهی که
با آرد شلغم برهق طلا کنند و با عسل قلع آثار ریشها چشم می کند و آب آن
برای استسقا خوب است و چند قطره از آب او در چشم چکانند چشم را
جلا می دهد و سپرز را زیان کند ۱۲ کبر بیخ کبر سپرز را بگدازد و محرور
را موافق بود سده بگشاید و رطوبت دفع کند پیاز بیخ که بهتر از و باشد
بسبر بیخ که از ترشیها و اچار سر معده را بهتر باشد اشتها آرد و بیخ انگدان
از همه بهتر بود بادنجان بیخ که صفرا بشکند و سده بگشاید زیتون کرانی
طعامهای چرب را ببرد و شهوت را بجنباند و سده بگشاید و طعام را
فرود آورد و معده را قوی کند و تشنگی آورد اما سرکه تشنگی او را باطل کند
انگاه از آرد جو کنند یا از خورده نان جو گرم و خشک است بلغم لزج
را از فم معده ببرد و شهوت را بجنباند و کرم معده را دفع کند و
ریش احشا را بشوید و تشنگی آرد و اگر با سرکه بیامیزند دفع تشنگی شود انجیر
او را جنس خود طبعی است و برگ او را طبعی و شیر او را طبعی و بهترین او

سفیدست بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه گرم و تر است و جلا دهنده چون
بربهق طلا کنند سود دارد و انجیر رسیده از تمام میوه ها غذا بیشتر دهد
و بدن را فربه کند و سرفه و خشونت حلق را نافع بود و موافق سینه است و
تشنگی را که از بلغم شور باشد می نشاند و مثانه را جلا دهد و او را خفیف کند
و شیر انجیر گزیدن عقرب را خوب است و خوردن انجیر از زهرها ایمن
می گرداند و برگ او جلا دهنده است و شیر او زنی را که کرم خورده باشد
نافع است و معده را بد است و دفع مضرت او به سکنجبین و شربت لیمو کنند ۱۲
سرکه عنصل و آن عرق السنا و ضیق نفس را نفع کند و بوی دهن را نیکو
کند و دفع ثقل گوش کند گاهی که گوش ریش نباشد و چون قدری از آن
ناشتا بیاشامند بصر را تیز گرداند و آواز و دندان را قوت دهد
و هاضم طعام است و دفع سنگ مثانه کند و سپرز را نفع کند و درد سر
را زایل کند و صفت او این است قدری پیاز عنصل بگیرند و پاره پاره کنند
و در ریسمانی کشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود و تا چهل روز اگر
گذارند بهتر است بعد از آن آن را در میان سرکه انگوری خام و چند از آن
باید که سرکه بسیار باشد و شصت روز در آفتاب نهند بعد از آن از آنها
بیرون آرند و بیفشارند و پیاز را بیندازند و سرکه را صاف کنند و
ان شاء الله بعد از آن استعمال خواهند کرد ۱۲ فو در عرب و در تحقیق همین

مشهورست برگ او برگ کرفس ماند و ساق او یک گز باشد و نزدیک بیخ
یک انگشت غلیظ باشد و بهاری دارد مثل نرگس و بوی خوش دارد
گرم و خشک است درد پهلو را نیک است و ادرار بول کند و بچه آن قثاء
الثعلب را نافع است و جالینوس گفته که مثل کبابه است در طعم و قوت
الا آنکه کبابه لطیفترست عنب الثعلب شیرین او گرم و ترست تشنج (?)
را خوب است و باه را قوت دهد و قایم مقام سقنقورست خطمی کثیر سرد و
ترست و ورمهارا نرم کند و خنازیر را نفع کند و درد مفاصل را ساکن
کند و عرق النسا را خوبست و بیخ خطمی را چون بپزند و بیاشامند
سوختن مجری بول را و درد رود را و سنگ گرده را و مثانه را سود دارد و
با سرکه و زیت محلل کرده طلا کنند نفع دهد و مثقالی از آن قولنج را نافعست
و چون بآن موی را بشویند نرم شود ۱۲ دار فلفل حرارت او از
حرارت فلفل سیاه کمترست گرم و خشک است هاضم است و از تری
ورم سپرز خوبست و ادرار بول و اطلاق طبع کند و داخل تریاقات
می شود ۱۲ فلفل سیاه گرم و خشک است و گرمی او از فلفل سفید بیشترست
جذب کننده و تحلیل کننده است و بلغم را دور می کند و با قطرون بهق
را جلا می دهد و بازفت خنازیر میکند از آنجا و غذاء غلیظ را لطیف سازد
و ادرار بول می کند و اگر بعد از مباشرت زن بخود بردارد آبستن نشود و

بارکی

و باریکی چشم و آب آمدن از چشم را سود دارد ۱۲ نوشادر گرم و خشک است
خناق بلغمی را سود دارد و در چشم کشیدن آن سفیدی چشم را ببرد سنبل
گرم و خشک است بدرجه چهارم مفاصل و لقوه و فالج و سرفه کهنه را
سود دارد و باه را سست کند و پیچیدن شکم را سود دارد و جنین را فرود
آرد و کرم شکم بکشد نان برنابه پخته خشک است طبع را ببندد و دردیچ (?)
کرمان گندم را سود دارد ۱۲ قطران و آن روغن درخت صنوبرست یا
زیتون کوهی یا سرو و بهترین آن آنست که از سرو بسته شود آن
گرم و خشک است جرب را نافع است حتی جرب سگ و شتر و سپید (?)
و داء الفیل را نافع است و صداع که از سردی باشد چون بر سر طلا کنند
نفع کند و بر دندانی که چند سود دارد و چشم را جلا دهد و اگر بآن حقنه کنند
کرم را بکشد و اگر بذکر طلا کنند پیش از مجامعت منع حمل کند و اگر بر جایی
مار گزیده باشد طلا کنند سود دارد ۱۲ قنبیل هندی کمپیل است و
بهترینش زرد است و آن گرم و خشک است کرمها را می کشد و جرب را
سود دارد و پرورده آن بد است قنه بر ست و آن صمغیست و آن
دو قسم است زبدی یعنی مانند کف و آن بوزن سبک است و
سفید است و دویم ثقیل است و آن گرم است و نرم کننده و گدازنده است و
خنازیر را نافع است و گزاز و صرع و درد سر را سود دارد و اگر کسی را صرع

گرفته باشد چون بو کند بیهوشی باز آید و درد گوش را که از سردی باشد نفع
کند و تمام زهرها را سود دارد از مار و عقرب و غیر آن **قیصوم** بپارسی بیجاب
را گویند بوی خوش دارد و آن گرم و خشک است مسهل صفرا است و داء الثعلب
را نافع است و درد من آن جهت انضمام رحم و دشواری بول خوب است و چون
در خانه باشد گزندگان دور شوند و شربتی از آن یک مثقال است و فرزند را از
شکم بیرون آرد ولیکن تشنج بیارد و مصلح آن گل ارمنی است **ریوند**
و آن دو قسم است چینی و خراسانی و خراسانی مشهور است به ریوند الدواب
و اثر بیطاران در ادویه دواب استعمال کنند و قوت آن کمتر از قوت
چینی بود بغایت و خوب آن آن صنفی بود که زعفرانی رنگ باشد و
بسیاهی زند و درو سوراخی نباشد و آن گرم است و اگر با سرکه بر پوست
اندام طلا کنند بر کلف نفع کند و از برای رفتن خون از حلق و اسهال خوب
شاهتره و بیخ و برگ او از شاخ او بهتر است و معتدل است در گرمی و سردی
و خشک است خون را صاف کند و از برای خارش و جرب می خورند
و مقوی معده است و سده جگر گشاید و طبع را نرم کند و ادرار بول و
اسهال صفرا کند **شادنج** بپارسی شاذنه گویند ناشسته گرم و خشک است
و شسته سرد و خشک و طریق شستن او آنست که او را خورد بکوبند
و با آب صاف تهی کنند و زمانی بگذارند تا درد در ته نشیند و آن آب را

در ظرف دیگر کنند و باز آب صافی در روی وی کنند و سحق کنند و دیگر آن
آب را بر روی آن آب که اول گرفته اند کنند همچنین تا آنکه بغیر از ریگ چیزی
دیگر نماند آن زمان بگذارند تا آن آب صاف شود و تمام شادنج در ته ظرف
نشیند آب را بریزند و آن شادنج را خشک کنند قبض بسیار دارد
و گوشت زیاده ببرد و ریش چشم را برطرف کند خصوصا که با سفیده تخم
مرغ استعمال کنند و منع گوشت زیاده در جراحتها کند و خون که از جراحتها
آید ببندد و صحت چشم را نگاه می دارد **تریاق فاروق** گرم و خشک است
گزیدن گزندگان را هم نافع است و تمام زهرها را نافع است و شربتی از آن
از یک قیراط تا یک مثقال بر موضعی که گزیده باشد طلا باید کرد که نافع بود
و مقوی دل بود و جمیع امراض سرد را سود دارد و اخلاط فاسد
باصلاح آورد و ریش روده را نیک کند و رفتن خون خصوصا خون
بواسیر را نفع کند و باز دارد و اسهال را ببندد و هر مرضی که
از سودا و بلغم باشد او را دفع کند و صاحب منهاج می گوید که بعضی
بر آنند که هر مرض گرم و سرد را سود دارد و لیکن صحیح آنست که امراض
سوداوی و صفراوی را سود دارد و مضر است جمعی را که مزاج ایشان
گرم و خشک باشد ۱۲ بدانکه گفته اند که اصل تونب درختست
که بالای آبه از جاهای که کناس می باشد و آن سفید و زرد می باشد

دهند کرب حی بیزند و توتیا هندی دو نوعست سبز و دیگری نبات سفید
و تنک و آنرا توتیاء طباشیری گویند و آن بهترین توتیاست بعد از آن
زرد و بعد از آن توتیاء کرمانی فستقی و نامند و آن بهترست و سرد و خشک
است خشک کننده است و تمام ریشها را نفع کند و درد چشم را سود دارد
و صحت چشم را نگاه دارد ۱۲ فایده صاحب معده ضعیف بعد از خوردن
طعام قدری از بادیان و عشد سائیده کف کند معین هضم گردد اما
باید که بادیان دو برابر قند بود ۱۲ سماع و بعضی اطبا کشیر می جوشانند
و بعضی آب به داخل می سازند از برای قوت معده و بعضی آب زرشک
داخل می سازند از برای نفع جگر یعنی در نوشدارو آب به یا
آب زرشک داخل می سازند در وقتی که نزدیک بقوام آید بیندازند ۱۲
معجونی که حفظ زیاد کند باید دانست که کندی حفظ از دو علت می باشد
از تری و از خشکی اگر از خشکی بود خواب کم کند و تب داشته باشد
و باشد که فواق داشته باشد و سبات و سهر و اگر از تری بود علامت
او آن بود که رنگ رویش سفید بود و فراقر دارد و چون بدین دو گونه
باشد منی سعد پرورده و زنجبیل پرورده و علک و فلفل هریک قدری بکوبند و
با شکر سفید بهم و اگر تری زیاده بود قی کنند و روغن قسط به دماغ
بمالند و این معجون که ذکر می شود موافق بود سعد و هلیله کابلی و بلیله و علک و

زنجبیل و آمله و مغز جوز بریان کرده از هریک دو درم معجون سازد و اگر
تری باقی باشد روغن قسط به دماغ مالد و اگر خشکی باشد روغن بنفشه
و روغن نیلوفر هر شب در بینی کند ۱۲ معجون نانخواه این معجون را محمد زکریا
ستوده است دماغ و معده را قوت دهد و آب دهن بیفزاید و گونه
روی را نیکو کند و هضم طعام کند و بوی دهان خوش کند و بن دندان
را سخت کند و گرده را قوت دهد و مثانه را قوی گرداند و پاک کند و بواسیر
و درد مقعده را سود کند و ریگ مثانه و سنگ را پاک کند و قوت باه
دهد تخم کرفس نانخواه تخم شبت جزر از هریک دو درم علک رومی قرنفل و فقاح
عاقرقرحا اسارون لباسه از هریک یکدرم عود نیم درم مشک نیم دانگ
زعفران نیم مثقال جمله را بکوبند و صد درم مویز در دیگ کنند و بجوشانند
با آب و بعد از آن پنجاه درم عسل با وی بیامیزند و دیگر باره بقوام آرند
و داروها در وی بسرشند شربتی بامدادی یک مثقال و شبانگاه یکدرم ۱۲
صفت سفرجلی مسهل که قولنج را بگشاید بگیرند آبی پاک کرده از دانه
و انگبین صافی بگیرند آبی را در خل خمیر و در شراب انگوری بپزند و بنهند تا
تری ترشی از وی جدا شود پس در هاون چوبی بکوبند و با انگبین بیامیزند
و بگیرند زنجبیل و دارفلفل از هریک چهار درم دارچینی دو درم فلفل
هیل قاقله زعفران از هریک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد

سی درم بکوبند و به بیزند و با انگبین و آلی بچه بسرشند و شربتی چهار درم باشد
صفت سفوف حلی مسهل که محرور مزاج را شاید بگیرند سقمونیا دو درم و نیم
تربد ده درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم گل سرخ
و طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترنجبین پاک کرده پنج درم عصاره
ترنجبین در سیم کدازند و قوام دهند و دارو ها بران بسرشند این جمله ده
شربت بود صفت شربت بنفشه بنفشه تر بگیرند یکمن و اگر تر نیابند بنفشه
خشک صد درم و یک شبان روز در چهار من آب بخیسانند پس بجوش
بدهند و بمالند و بپالایند و در همین آب دیگر باره بنفشه را بخیسانند یک
شبان روز دیگر و جوش دهند و بپالایند سه چهار بار چنین کنند پس شکر
بران کنند و بقوام آرند شربتی ده درم باشد در صفت صاف کردن
اول قدری آب در دیگ کنند و آب و شهد با نرک آتشی حل کنند و آتشی
نرم می کنند تا هر کفی که در رو باشد بر آورد و بار قدری آب و شیر با یکدیگر
بیامیزند و چون قند بجوش آید ان شیر آب را اندک اندک در وی میریزند تا
مجموع کف آن بگیرند و آتش را نیز نرم کنند بعد از ان بپالایند و چون
خواهند که شربت بزنند دیگ را استوار کنند و جلاب را در وی ریزند و
آتش کنند که بجوشد تا آنکه بقوام آید بانکه چون انگشت بان نهند و بانگشت
دیگر باز نهند کشیده شود پس دیگ از او جاع بزیر آرند و بعد از ان ادویه

دران ریزند و سرد کرده اند و اب حامض در وی میریزند تا بمرتبه که ترشی آن
دلخواه شود صفوف ارسطاطالیس که از بهر سکندر ساخته بود ب
درد معده و زردی روی و وسواس و فراموش کاری را ببرد و طعام
هضم کند و بوی دهن خوش دارد و فرح آورد قرفه ساذج هندی
عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی مقشر خلنجان [illegible] مشک زیره
کرمانی دار چینی فلفل اشنه دار فلفل زنجبیل قرنفل انار دانه کاوزبان
کافور قافله از هر یک دو درم عنبر یک جزو شکر بوزن جمله دارو ها شربتی
یکدرم تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد صفت سر بنفشه
با بادام در کیسه می باید کرد و گذاشت تا بنفشه بغایت خشک شود بعد از ان
هر قدر که خواهد آنرا روغن گیرد و استعمال کند و باقی بادام پرورده
با بنفشه نگاه دارند و در وقت حاجت روغن گیرد و بکار برد تا آنکه
روغن بواسطه ماندن خراب نشود و بادام را چون هوا می دهند خراب
نمی شود بخلاف روغن که خراب می شود چون کهنه می شود فایده اگر
کسی چشم [illegible] با خود دارد فهم او نیکو شود اگر [illegible] در خانه دود
کند مار و کژدم بگریزند اگر کندر خشک با دانه که در خانه دود کنند
شب جمله موشان بگریزند و بپرهیزد اگر تخم کدو با شکر بخورد و جماع بسیار کند
و اگر مورد با چغندر بپزند و سر بدان بشویند مو سیاه کند و [illegible]

روغن بنفشه بادام

تخم چغندر اگر روغن کیک در سر مالد موی سفید نشود و سیاه بماند اگر سرگین خرگوش
بر آتش نهند در مجلس شراب جمله به تیز افتند اگر زهره گنجشک بر قضیب مالند
پیش هر زن که رود از استن شود اگر پیه خرگوش بنام هر که خواهند
در گوی نهند و در زیر بالین او نهند در خواب از رازهای خویش خبر
دهد و اگر زهره نر و نشادر بهم بیامیزند هر جای که طلا کنند هرگز موی
بر نیاید مرهم جوجه جوجه را بجوشانند و صاف کنند و بعد از آن
شیرخشت قدری اضافه کنند و بجوشانند تا آب آن برود و قدری
کات هندی صلایه کرده و دو مثل آن عنزروت صلایه کرده بعد از آنکه
از بار بر دارند و اندکی بگذرد درو کنند و بیکدیگر بزنند که تمامت و
اگر اندک وقت خواهند گذاشت قبل از آنکه اجزا مسحوقه را درو کنند
اندک مومی درو کنند تا بگدازد و بعد از آن از بار بر دارند و اندکی
گذارند و اجزای مسحوقه درو کنند که تمامت سماع ۱۲ فایده روغن کمان
و سفیداب قلعه را درو حل کرده بر سنگی سبشته و ظرف چینی بمالند و
در آفتاب گذارند تا خوب خشک شود بعد از آن که خوب خشک
شده باشد کاغذ بران بچسبانند که محکم می شود بتوفیق الله تعالی ۱۲
جهت رنگ کردن محاسن مرداسنگ صلایه کرده سه مثقال آهک نپخته
سه مثقال گل سرشوی قدری صابون قدری مجموع را کوفته و بیخته خمیر کنند و بحنا

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۰۲

بمالند و ساعتی بگذارند و بعد از آن بشویند و وسمه سه مثقال و حنا قدری
نرم کوفته و بیخته خمیر کنند و بمحاسن بمالند و ساعتی بگذارند و بعد از آن
بشویند که خاطرخواه خواهد بود ۱۲ سماع سری که جوشش کرده مثل گچلی
پنج مثقال زفت رومی با پنج مثقال بادام بادام پوست کنده و بریان کنند و نرم
بکوبند و با زفت ضم کرده در آتش گذارند و بعد آن سر مالند و برگ نر
بر آن گذارند و ببندند و بعد از سه روز بشویند که نافع است ۱۲
فایده شاهسفرم چون برگ او را بسیار خورد و بوید درد سر و شقیقه را
سود دارد و مغز سر را نفع کند و چشم را روشنی دهد و چون از آن بجوشانند
و آبش بر سر کنند زکام را ببرد و چون او را بجوشانند و خصیه که ورم
داشته باشد آبش بر و بکیرد و ورم را ببرد و کسی را که مقعد بیرون آمده باشد او را
بجوشانند و بر مقعد او ببندند باز بجای شود ۱۲ و چون پوست مار نیم زرا
و خاکسترش با روغن زیت بیامیزند همین نفع دهد و چون کسی شاهسفرم نیم
بود بکدرم سرگین موش در زیر دمی دود کنند در دست ساکن شود ۱۲
فایده چون کسی را زهر داده باشند لقلق با روغن بریان کنند و با
سرکه بخورد او دهند شفا یابد و زهر بد و کار نکند ۱۲ سماع سرکه
جوشش کند سوس و حنا و توتیا و هلیله زرد بکوبند و ببیزند و بروغن
شیرج مخلوط کنند و بر سر بمالند نافع بود و مجرب ۱۲

ایضاً

گل بنفشه جدید خالص [illegible] سپستان [illegible]

زوفا مثقال [illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] عناب ۵ دانه [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]